



۲۹ مرداد (۱۱ ذی‌عقده)

سالروز ولادت حضرت امام رضا (ع)

راه پیروان راستین آن حضرت

تبریک می‌گوئیم

شماره ۱۶۵

اطلاعیه دفتر مجاهدین خلق در پاریس

دربارهٔ اعدام ۲۸ زندانی سیاسی

مجاهد و مبارز

در شهر باختران (کرمانشاه)

در صفحه‌ی آخر

سال پنجم - پنجشنبه ۲۷ مرداد ماه ۱۳۶۲ - شماره ۱۰۰ ریال (خارج از کشور معادل دو دلار)

سرمقاله

قسمتی از جمع‌بندی دومین سال

مقاومت انقلابی سراسری

مبرمترین وظایف

نیروهای انقلابی در رابطه با

مرگ احتمالی خمینی

(۲)

در سرمقاله‌ی گذشته دیدیم که مرگ خمینی تشنت در هیئت حاکمه را به اوج رسانده و تضادهای درونی رژیم را بطور کیفی فعال می‌کند. هم‌چنین در رابطه با تور اختناق، در مقایسه با شرایط امروز آسیب‌پذیری آن کیفی افزایش می‌یابد...

۳- آمادگی اجتماعی برای قیام:

تأثیر اجتماعی و بلافاصل مرگ خمینی بوجود آمدن دوره‌ایست که طی آن توده‌های مردم بیشترین آمادگی برای قیام را دارا می‌باشند. بنا بر جمع‌بندی سال اول مقاومت و گلیه‌ی تحلیل‌هایی که این جمع‌بندی از آن سرچشمه گرفته است، عمق نارضایتی و انزجار و تنفر اجتماعی از رژیم خمینی بحدی است که اگر همین امروز نیز طلسم اختناق "ترک" بردارد، راه قیام عمومی بسرعت هموار خواهد شد. پس آن مانعی که از سر باز کردن این نارضایتی جلوگیری می‌نماید؛ مقدم بر هر چیز تور گسترده‌ی اختناق و سرکوب است. حال آنکه بسیاری از روشنفکر نمایان و جریان‌ات سکتاریستی جدا از توده‌های مردم، مسئله‌ی یاس و انفعال توده‌ها را عمده می‌کنند که به اعتقاد ما یک فریب ذهنی محض است که بدانوسیله روشنفکر پرت افتاده از توده‌ی مردم و مبرم‌ترین نیازهای اولیه‌ی آنها؛ ذهنیت نازل و سخیف خود را به توده‌ی مردم تعمیم می‌دهد. تحلیل‌هایی که در قدم‌های بعد، هم مجاهدین و هم مقاومت مسلحانه را در تمامیت آنها تخطئه نموده و به امید "رفرم" یا "آلترناتیوی" از داخل رژیم" با "شرایط موجود" بنحوی مامشات می‌کند.

اما آنچه اکنون در رابطه با مرگ احتمالی خمینی مدنظر ما است اینست که، همانطور که مرگ خمینی آسیب‌پذیری تور اختناق را کیفی بالا می‌برد؛ متقابلاً برای یک مقطع انگیزه و روحیه و آمادگی برای قیام را در توده‌های مردم نیز به اوج می‌رساند. در عین حال بایستی به دو نکته‌ی بسیار مهم نیز اشاره نمود:

بقیه در صفحه‌ی ۲

بحران در جنبش کمونیستی ایران،

راه حل برون‌رفت از آن

و نقش ما

از: مهدی سامع عضو مرکزیت سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران

در صفحه‌ی ۱۱

اطلاعیهٔ مسئول شورای ملی مقاومت دربارهٔ آخرین درخواست‌های جنگ افروزانة خمینی و ناکامی او در بسیج قربانیان جدید

در حالیکه ماجراجویی‌های اخیر رژیم خمینی در جبهه‌های شمالی و مرکزی جنگ با عراق، هزاران تن از جوانان ایران را بیهوده به گام مرگ فرستاده است، و در شرایطی که جنبش عمومی صلح و مخالفت‌های فزاینده‌ی مردم ایران با سیاست جنگ‌طلبانه‌ی خمینی، بویژه در میان مردم نواحی جنگ‌زده‌ی کشور روز بروز گسترش می‌یابد، و در حالیکه بسیج جنگی رژیم خمینی بوضوح با ناکامی مواجه گردیده است؛ خمینی شخصاً در نطق دیروز خود مصراانه تأکید کرد که: "مساله‌ی که روی آن پافشاری می‌کنم اینست که امروز همه‌ی جوان‌های ما موظفند جبهه‌ها را گرم نگاه دارند و بروند سراغ برادرانشان که در

حال جنگ هستند که اگر مساله‌ی جنگ حل بشود و انشاء‌الله با پیروزی کامل به آخر برسد مسائل دیگر مسائل فرعی و حل آنها بسیار آسان است... و دولت دستش باز می‌شود و گرفتاری‌ها را رفع می‌کند" وی در قسمتی دیگر از سخنانش به اختلافات درونی رژیم پرداخت

بقیه در صفحه‌ی ۳

سیاست‌های خائنانة رژیم
و غارتگریهای بازاریان وابسته به باند
خمینی در رابطه با برنج تولیدی کشور
* آغار جنگ و نقش "ستاد بسیج اقتصادی" رژیم
* نقش باندهای غارتگر رژیم در وزارت بازرگانی
* آزاد شدن ناگهانی معاملات برنج
* بازتاب بحران برنج در درون رژیم خمینی

در صفحه‌ی ۵

دربارهٔ
کودتای تنگین
۲۸ مرداد

در صفحه‌ی ۷

حماسه‌های مجاهد خلق
لحظه‌های انقلاب

پل...!

در صفحه‌ی ۶

حرکت‌های اعتراضی
مردم در خرم‌آباد و
وحشت‌آبادی رژیم
از "صلح" خواهی
مردم

* مردم خرم‌آباد که عملکردهای ضد مردمی و بویژه سیاست‌های جنگ‌طلبانه‌ی خمینی، مصائب و خسارات جانی و مالی فراوانی برای آنها بار آورده است، با شعارهای کوبنده، خشم و نفرت خود را نسبت به رژیم ضد خلقی خمینی به نمایش گذاشتند.

در صفحه‌ی ۹

مرتجعین جنگ افروز
در پشت پرده چه می‌گویند؟

علیرغم تبلیغات دروغینش، در تهاجمات اخیر نیز با شکست و ناکامی مواجه شده و بویژه به دلیل کوهستانی بودن منطقه‌ی تهاجم، متحمل تلفات انسانی بیشتری گردیده است.

از سوی دیگر این نکته نیز روشن است که رژیم درمانده و بحران‌زده‌ی خمینی بویژه برای قدرت نمائی کاذب در

همانگونه که در جریان اخبار و گزارشات خبرگزاری‌ها قرار دارید، رژیم خمینی با تهاجمات جدید خود موسوم به والفجر ۲ و ۳، و ادامه‌ی آن تحت عنوان "مرحله‌ی دوم از والفجر سوم"؛ بار دیگر جوانان میهن را هزار، هزار به کشتن داده و ویرانی بیشتری برای مناطق مرزی کشورمان به بار آورده است. این گزارشات همچنین حاکی است که رژیم

بقیه در صفحه‌ی ۴

مبرمترین وظایف نیروهای انقلابی در رابطه با مرگ احتمالی خمینی (۲)

بقیه از صفحه اول

الف - قیام بطور "خود بخودی" شکل نخواهد گرفت

موقعی که از "قیام" صحبت می‌کنیم ممکن است الگوی قیام در آخرین روزهای رژیم شاه به ذهن متبادر شود. حال اینکه دیگر در این سطح از تکامل انقلاب، توده‌های مردم به شکل قبلی به میدان نخواهند آمد و تاریخ نه تکرار می‌شود و نه به عقب باز خواهد گشت. زیرا مجموعه‌ی شرایطی که قیام بهمن‌ماه ۵۷ در آن صورت گرفت با مجموعه‌ی شرایط کنونی بنیاداً متفاوت است. منجمده در مقام مقایسه، ما تا به همین امروز نیز بسیاری از حلقاتی را که به قیام بهمن‌ماه منجر شد در نور دیده و خونبهای آنرا در کمیت و کیفیت عالی‌ترو بسیار متکامل‌تری پرداخته‌ایم...

بنابراین جریان سرنگونی خمینی چه به لحاظ داخلی و چه به لحاظ بین‌المللی، اساساً با پروسه‌ی سرنگونی شاه متفاوت است. از این نظر وقتی که کلمه‌ی "قیام" را برای سرنگونی خمینی بکار می‌بریم هرگز نباید آنرا با همان شکل و الگوی قیام برعلیه شاه در نظر گرفت. صرفنظر از تفاوت‌های کلی جریان سرنگونی شاه و خمینی؛ اخراج شاه از ایران در شرایطی صورت گرفت که جنبش عمومی مردم در اوج خود بود و فی الواقع مردم شاه را از ایران بیرون نموده و بلافاصله نیز به آزادی‌سازی آخرین گروه‌های زندانیان سیاسی اقدام نمودند. پس خروج شاه صرفاً باعث تسریع قیام گردید و لذا نمی‌توان آنرا باعث و سبب قیام تلقی نمود.

حال اینکه اگر خمینی در وضعیتی که هنوز همه‌ی شرایط برای قیام آماده نیست به مرگ طبیعی بمیرد؛ اگر چه او نیز عملاً همچون شاه از صحنه حذف شده است؛ اما مرگ طبیعی او تنها به مثابه‌ی یک شرط و اتفاق خارجی (مثبت) می‌باشد که برخلاف حذف شاه، انقلابیون و مردم در آن (مرگ طبیعی) مشخصاً نقشی نداشته‌اند... هم‌چنین می‌دانیم که بارزترین خصلت قیام ضد سلطنتی، ویژگی "خودانگیخته"ی جنبش عمومی خلق بود. حال اینکه از بهمن ۵۷ به این طرف، تمامی واقعیات مبارزاتی و در صدر همه مقاومت انقلابی و مردمی که مجاهدین پرچمدار آن بوده‌اند، گواه این است که در یک چنین سطحی از تکامل انقلاب و قطب‌بندی‌های آن - که هر روز نیز مرزهای نیروهای مختلف را از یکدیگر مشخص‌تر و روشن‌تر می‌کند - دیگر نیابستی انتظار قیام خودبخودی توده‌های مردم را داشت. از این رو اگر چه نفس مرگ طبیعی خمینی نیز آمادگی عمومی برای قیام را به اوج می‌رساند؛ اما این استعداد شگرف را نیابستی در همان مقطع تماماً فعال تلقی نمود. به عبارت دیگر ساده‌اندیشانه خواهد بود اگر تصور شود که به مجرد مرگ خمینی، مردم بطور خودبخودی قیام خواهند نمود! چنین تصویری جز گلیشه برداری مگانیکی از قیام بهمن ۵۷ نبوده و در عین حال قادر به درک انقلاب نوین مردم ایران نیز نمی‌باشد.

بنابراین جنب و جوش‌ها و تحرکات اولیه‌ی پس از مرگ خمینی، قویاً نیازمند سمت‌یابی و هدایت آگاهانه است. زیرا در غیر این صورت تحرکات مزبور دستخوش سرگردانی و بی‌شکلی شده و چنانکه اصطلاحاً می‌گویند "گریستالیزه" (البته به‌گونه‌ای انقلابی) نخواهد شد.

پس در چنان شرایطی جامعه معوری را طلب می‌کند تا حول آن سازمان یافته و به قیام برخیزد. طبیعی است که با جریانی که انقلاب ایران پس از سرنگونی شاه طی کرده است و بویژه پس از ۲ سال مبارزه‌ی مسلحانه‌ی گسترده و سراسری، به عهده گرفتن یک چنین نقش محوری اساساً از مجاهدین خلق ایران انتظار می‌رود تا جنبش عمومی خلق حول آن متبلور شده و کار رژیم یکسره شود. باز هم تکرار می‌کنیم که جامعه پاسیو و

منفعل نیست و تن به هر ذلتی نداده و نخواهد داد. یعنی توده‌های مردم ما به لحاظ سیاسی و از جهت شرکت در تعیین سرنوشت خود کاملاً آمادگی و به اشکال گوناگون فعالیت دارند. درست به همین دلیل خمینی نیز با تمام قوا و با وحشیانه‌ترین نوع سرکوب و بی‌سابقه‌ترین نوع اختناق، مذبوحانه تلاش می‌کند تا جلوی بروز آمادگی‌های مردمی و فعالیت گسترده‌ی خلق را بگیرد. علیهذا آنچه در اینجا می‌خواهیم بگوئیم اینست که همچنان که مرگ خمینی در قدم اول و بطور بلافاصله باعث شکستن طلسم اختناق خواهد شد؛ متقابلاً بطور بلافاصله نیز باعث اکتیویته و فعالیت قیام‌گرفته‌ی توده‌های مردم نمی‌شود.

نتیجه اینست که پیشاهنگ انقلابی (و در اینجا مشخصاً مجاهدین) بایستی جرقه‌ی قیام را با حضور فعال خود برافروزد و در همین راستا توده‌های مردم را فعال کند و سمت بدهد. حال اینکه اگر توده‌های مردم اساساً منفعل و پاسیو می‌بودند؛ یا مرگ خمینی نیز امکان فعال کردن آنها وجود نداشت.

خلاصه اینکه پس از مرگ خمینی، برای یک مقطع بیشترین آمادگی برای قیام در مردم وجود خواهد داشت و این وظیفه‌ی ماست که گماکان با پرداخت خوبهای لازم، آمادگی بالقوه را به جریانی بالفعل

بخشید. زیرا که با تمام وجود احساس می‌کنند که در صورت مرگ خمینی یکی از مناسب‌ترین مقاطع برای کسب حاکمیت ملی و مردمی - که در عین حال آزمایشی مجدد از کیفیت و ماهیت همه‌ی نیروها و افراد نیز می‌باشد - فرا رسیده است. بنحوی که همه‌ی کسانی که در این امتحان نیز مردود شوند آخرین فرصت آزمایش در برابر خلق قهرمان ایران را از دست می‌دهند... و دیگر جای هیچ طلبکاری از انقلابیون و انقلاب مردم ایران هم برای آنها باقی نخواهد ماند.

سازمان دادن قیام عمومی

وظیفه انقلابی بلا درنگ پس از مرگ خمینی

حال با توجه به آثار گسترده‌ی سیاسی، نظامی و اجتماعی پس از مرگ (طبیعی) خمینی، سازمان دادن قیام عمومی خلق، وظیفه‌ی بلا درنگ انقلاب می‌باشد. به این عبارات از جمع‌بندی نخستین سال مقاومت توجه کنید:

"اگر خود خمینی بمیرد یا از بین برود چه خواهد شد؟... خوب به اعتقاد ما از آنجائی که رژیم به شیوه‌ی دیکتاتوری مستنی به شخص خمینی اداره می‌شود و باز تا آخرش هم (یعنی تا وقتی که خمینی هست) همین‌طور خواهد بود، از آنجائی که معنی ولایت سفیانی خمینی هم یعنی همین (یعنی خدائی!

بارزترین خصلت قیام ضد سلطنتی، ویژگی "خودانگیخته"ی جنبش عمومی خلق بود. حال اینکه

از بهمن ۵۷ به این طرف تمامی واقعیات مبارزاتی و در صدر همه مقاومت انقلابی و مردمی که مجاهدین پرچمدار آن بوده‌اند، گواه این است که در یک چنین سطحی از تکامل انقلاب و قطب‌بندی‌های آن - که هر روز نیز مرزهای نیروهای مختلف را از یکدیگر مشخص‌تر و روشن‌تر می‌کند - دیگر نیابستی انتظار قیام خودبخودی توده‌های مردم را داشت. از این رو اگر چه نفس مرگ طبیعی خمینی نیز آمادگی عمومی برای قیام را به اوج می‌رساند؛ اما این استعداد شگرف را نیابستی در همان مقطع تماماً فعال تلقی نمود. به عبارت دیگر ساده‌اندیشانه خواهد بود اگر تصور شود که به مجرد مرگ خمینی، مردم بطور خودبخودی قیام خواهند نمود! چنین تصویری جز گلیشه برداری مگانیکی از قیام بهمن ۵۷ نبوده و در عین حال قادر به درک انقلاب نوین مردم ایران نیز نمی‌باشد. بنابراین جنب و جوش‌ها و تحرکات اولیه‌ی پس از مرگ خمینی، قویاً نیازمند سمت‌یابی و هدایت آگاهانه است.

در راستای قیام تبدیل کنیم. در این رابطه از فدا و قربانی نهراسید. مجاهدین هیچگاه از قیام کردن به وظایف ایدئولوژیکی و تاریخی خود سرباز نزده‌اند.

ب - مقطع "بیشترین آمادگی مردمی

برای قیام نامحدود نیست

اما اگر به این "آمادگی مردمی" که فوقاً از آن صحبت کردیم پاسخ مناسب داده نشود، این آمادگی به تدریج تنزل خواهد یافت. به عبارت دیگر اگر به هر دلیلی (اعم از داخلی و بین‌المللی و حتی کمبودها و ضعف‌های سازماندهی خودمان) نتوان آمادگی بالقوه‌ی توده‌های مردم را پس از مرگ خمینی به جریان بالفعل تبدیل نمود، و چنانچه انقلاب نتواند در این مقطع تحرک و عکس‌العمل‌های لازم را از خود نشان دهد؛ آنوقت آمادگی مزبور گام بگام افت خواهد کرد و چه بسا شرایط و معادلات جدیدی نیز ایجاد شود که در این صورت نیازمند بررسی مجدد و تحلیل مجدد از اوضاع و احوال جدید می‌باشیم. در این میان نکته‌ی اساسی و بسیار مهم اینست که مقطع "بیشترین آمادگی" نامحدود نیست و علیهذا هر نیروی انقلابی و ملی و مردمی وظیفه دارد که برای پرهیز از مواجه شدن با شرایط بغرنج‌تر بعدی، به مجرد مرگ خمینی به ایفای وظایف خود قیام کند. توده‌های مردم نیز همین را می‌خواهند و گناه فرصت‌طلبی و دست روی دست گذاشتن و این پا و آن پا کردن در چنین شرایطی را بر هیچکس نخواهند

خمینی)؛ و از آنجائی که نقش خمینی در این رژیم ارتجاعی اگر خیلی بیشتر از نقش شاه در رژیم سلطنتی نباشد از آن کمتر نیست؛ در نتیجه وقتی خمینی برود - به هر حال دیر یا زود - رژیمش اساساً امکان دوام ندارد. البته امکان برخورد‌ها و خونریزی‌هایی هست، اما به فرض همه‌ی اینها حتی پس از مدتی، رژیم ناگزیر از سقوط حتمی است. مهم اینست که بدانیم خلاصه این رژیم ماندگار نیست و به هیچ وجه آینده ندارد.

مجاهدین حتی قبل از ضربه‌ی اولشان می‌گفتند که اگر ضربه، ضربه‌ی موفقیت‌آمیزی باشد، رژیم دیگر، "رژیم" نخواهد شد.

چون یک وقت کسی ممکنست فکر بکند کسی که بعد از خمینی در چارچوب همین رژیم، سرکار می‌آید؛ امکان بقا و دوام دارد. اما حقیقت اینست که اصلاً نباید مرعوب و مفتون چنین تبلیغاتی شد. ضمناً در صورتی که چنین چیزی (مرگ خمینی) اتفاق بیفتد، وظیفه‌ی بلا درنگ ما اینست که از هر جا شده، از هر طرف که شده بتازیم، یعنی تدارک قیام را ببینیم... اکنون از تمام آنچه تاکنون گفتیم نتیجه می‌شود که: با مرگ شخصی خمینی مرحله‌ی دوم استراتژی سرنگونی این رژیم ضدبشری از طریق قیام مسلحانه‌ی مردمی در شهرها بطور ضمنی و غیرفعال به پایان می‌رسد.

مراحل سه‌گانه‌ی این استراتژی پیروزمند را می‌توان به ترتیب زیر خلاصه نمود:

مرحله‌ی اول

بی‌آینده کردن و سلب مشروعیت و سلب ثبات بقیه در صفحه‌ی ۲۳

اطلاعیه دفتر مجاهدین خلق در پاریس

درباره اعدام

۲۸ زندانی سیاسی مجاهد و مبارز
در شهر باختران (کرمانشاه)

بقیه از صفحه ۱ آخر

۱۵ - حسین نیازی ۱۶ - حمید ساعتی ۱۷ - امجد قطبی ۱۸ - عمر فیضی ۱۹ - محمدرضا مقبلی ۲۰ - نادر یوسفی ۲۱ - حمید فلاح ۲۲ - محمد علاءالدین باباجانیان ۲۳ - نعمت‌الله نورالدینیان ۲۴ - نجم‌الدین جوانمرد ۲۵ - سید محمد حسینی

یادآوری می‌شود که از تیرماه گذشته، کشتار زندانیان سیاسی در شهرهای دیگر ایران نیز بنحو گسترده‌ای اوج گرفته و منجمله ۵ خواهر جوان مجاهد در شیراز (۱۵/تیرماه) و ۵ خواهر دیگر از هواداران سازمان مجاهدین خلق در تاریخ ۴/مرداد ماه در بابل در برابر جوخه‌های تیرباران رژیم خمینی جلاد قرار گرفته و به شهادت رسیده‌اند، که اسامی آنها قبلا از سوی دفتر سازمان مجاهدین خلق در پاریس به همراه ۲۱ تن دیگر از کسانی که در ماههای تیر و مرداد بدست جلادان رژیم اعدام شده‌اند، اعلام شده است.

ضمناً در رابطه با اوچگیری مجدد کشتار زندانیان سیاسی توسط رژیم خمینی، در تاریخ ۱۱/مردادماه برادر مجاهد مسعود رجوی، طی نامه‌ای از دبیرکل سازمان ملل متحد برای متوقف کردن این موج وحشیانه‌ی اعدام و کشتار، استمداد نموده است.

دفتر مجاهدین خلق در پاریس

۲۴/مرداد/۱۳۶۲

دستگیری تعدادی از خانواده‌های

شهدای مجاهدین در بهشت زهرا

توسط پاسداران خمینی

روز عید فطر (۲۱/۴/۶۲) تعدادی از خانواده‌های شهدای مجاهدین بر سر مزار فرزندانشان در بهشت زهرا حاضر می‌شوند. در این هنگام پاسداران ضد خلقی خمینی با کمال وقاحت به سمت خانواده‌های شهدا یورش برده و با توهین و ضرب و شتم تعداد ۶۰ تن از آنها را که در میانشان پدران و مادران سالخورده و کودکان خردسال نیز وجود داشتند، دستگیر و به پاسگاه بهشت زهرا منتقل می‌نمایند. افراد دستگیر شده پس از ساعت‌ها معطلی در هوای گرم و شرایط نامساعد بازداشتگاه، بالاخره بوسیله‌ی یک دستگاه اتوبوس به زندان اوین منتقل می‌گردند و مزدوران خمینی در اوین پس از آنکه خانواده‌های دستگیر شده را مورد بازرسی بدنی قرار می‌دهند، و از جمله عکس‌های فرزندان شهیدشان را که به همراه داشته‌اند، ضبط می‌نمایند، خود آنها را نیز ساعت‌ها سرپا نگهداشته و با فحش و توهین‌های مکرر، آنها را مورد آزار و شکنجه‌ی روحی قرار می‌دهند. سرانجام ایادی رژیم پس از گرفتن اسم و آدرس و شماره‌ی تلفن، تعدادی از بازداشت‌شدگان را آزاد کرده، ولی برخی دیگر را نگه می‌دارند، که از وضعیت آنها خبری در دست نیست ■

اطلاعیه مسئول شورای ملی مقاومت درباره آخرین ...

بقیه از صفحه ۱ اول

نشانه‌ی بن‌بست کامل او در رابطه با جنگ و درماندگی در زمینه‌ی بسیج جنگی و نشانه‌ی پیروزی سیاست صلح شورای ملی مقاومت است. هم‌چنین درماندگی و بن‌بست در رابطه با جنگ آن روی سگدی درماندگی و بن‌بست رژیم خمینی در برابر مقاومت سراسری و مبین رابطی اجتناب‌ناپذیر "صلح" و "آزادی" بشمار می‌رود. در چنین شرایطی شورای ملی مقاومت از تمامی مردم ایران می‌خواهد که با شعار "صلح و آزادی" و با تمام قوا و با استفاده از تمام اشکال مبارزه‌ی منفی و مثبت، در برابر قوانین و روش‌های ضد انسانی اعزام اجباری به جبهه‌های جنگ بویژه در مورد کودکان و دانش‌آموزان، قویا مقاومت نموده و تلاش تازه‌ی رژیم خمینی برای بسیج جنگی را عقیم سازند.

۳ - افسران، درجداران و سربازان ارتش و همدی کسانی که تحت اجبارات مستقیم و غیرمستقیم به جبهه‌های جنگ فرستاده شده‌اند چنانچه می‌توانند با استفاده از هر فرصتی بر علیه جنگ طلبی ضد ملی و ضد میهنی خمینی قیام نموده و با ترک صفوف خمینی به نیروهای مقاومت بپیوندند و یا با مبارزه‌ی منفی، در برابر سیاست جنگ طلبانه‌ی رژیم خمینی مقاومت کنند.

۴ - رژیم خمینی با اصرار بر ادامه‌ی جنگ نه فقط سرمایه‌های انسانی و اقتصادی ایران را نابود می‌کند و به منافع ملی ایران آسیب می‌رساند، بلکه منافع تمامی ملل منطقه و حفظ محیط زیست خلیج فارس و امر صلح در منطقه را نیز به مخاطره افکنده است، علیهذا شورای ملی مقاومت از عموم ملت‌ها و دولت‌های صلح دوست جهان و سازمان‌های ذیربط بین‌المللی، بویژه سازمان ملل متحد و سازمان کشورهای غیرمتعهد برای متوقف ساختن سیاست جنگ طلبانه‌ی خمینی استمداد می‌نماید.

مسئول شورای ملی مقاومت

مسعود رجوی

۱۸/مرداد/۱۳۶۲

و خطاب به سردمداران رژیمش گفت: "... آقایان در صحبت‌هایشان این احساس را داشته باشند که برای مصلحت جامعه حرف می‌زنند نه برای مقابله ... در حال حاضر مسأله‌ی بزرگ ما جنگ است که مشاهده می‌کنید که تقریباً در اکثر جبهه‌ها مشغول آن هستیم و باید الان تمام کوششمان را بکار بیاندازیم که این جنگ را به پیروزی برسانیم ... وی آنگاه ادامه داد که: "این جوان‌های ایران هستند که باید تنور جنگ را گرم نگاه دارند ..."

بدین ترتیب سخنان خمینی به واضح‌ترین صورت ممکن، نشان می‌دهد که چگونه وی از ادامه‌ی جنگ برای سرپوش گذاشتن بر اختلافات مقامات حکومتی و بحران‌های حاد درونی و بیرونی رژیمش استفاده می‌کند. هم‌چنین "پافشاری" صریح شخص او برای رفتن به جبهه‌ها به خوبی نشان می‌دهد که چگونه سیاست و بسیج جنگ طلبانه‌ی او با مخالفت عمومی مواجه شده و چگونه حاضر است که برای ادامه‌ی حکومت متزلزل و ننگینش جوانان ایران را هزار، هزار به "تنور" بریزد.

شورای ملی مقاومت ضمن محکوم شناختن سیاست جنگ طلبانه و ضد ملی و ضد میهنی خمینی باردیگر برای اطلاع مردم ایران و جهان خاطر نشان می‌سازد که:

- ۱ - مدت‌هاست شرایط رسیدن به یک صلح عادلانه با تامین منافع حقه‌ی ایران، بر اساس طرح صلح شورای ملی مقاومت، مبتنی بر تمامیت ارضی کشور و مرزهای بین‌المللی مندرج در قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، کاملاً فراهم است و این تنها خمینی است که هم‌چنان برای سرپوش گذاشتن بر بحران‌های حاد درونی و بیرونی رژیمش و سرپوش گذاشتن بر نارضایتی‌های عمومی و افزایش‌دهی مردم ایران و بخاطر قدرت‌نمایی کاذب تبلیغاتی، سیاست جنگ‌افروزی خود را بر علیه منافع مردم ایران و بر علیه صلح در منطقه و جهان، ادامه می‌دهد.
- ۲ - درخواست‌های دیروز شخص خمینی



طرحی از خانم "گیارا" (اهل ایتالیا) که انجمن دانشجویان مسلمان ایتالیا ارسال کرده است

مرگ بر خمینی، شعار محوری مرحله کنونی

مبارزه انقلابی مسلحانه، تاکتیک محوری مرحله کنونی

مرتجعین جنگ افروز در پشت پرده چه می گویند؟

بقیه از صفحه اول

تا بتواند واقعیات امور را در اذهان مشتبه سازد. بدیهیست که گزارش واقعیات از طرق مختلف انعکاس می یابد و حتی ابادی ارتجاع نیز گاه بگاه در تضاد با یکدیگر، به گوشه‌هایی از مسائل رژیم اشاره می‌کنند. اما با وجود این رژیم پیوسته به گونه‌ای در مورد "پیروزی در جبهه‌ها"، "استقبال عمومی از جنگ"، "صفا و وحدت در بین ایادی رژیم" تبلیغات می‌کند و دروغ می‌یابد که گویا مطلقاً موردی برخلاف این دعاوی مضحک وجود ندارد. به عنوان نمونه در همین تهاجمات اخیر مشاهده می‌شود که چگونه رژیم اشغال‌یادگان حاجی عمران (که تاکنون چند بار دست به دست گردیده و ضمناً فاقد هرگونه ارزش نظامی و استراتژیکی شناخته شده است) را در بوق و کرنا کرده و به گونه‌ای مسخره اعلام کرده است که جلسات به اصطلاح "مجلس اعلاي انقلاب اسلامی عراق" در آن جا تشکیل می‌شود!

واقعیت اینست که مسائل درون رژیم و محافل خصوصی و بحث میان سردمداران رژیم به گونه‌ای دیگری است و نگرانی‌ها از هر سو موج می‌زند. یعنی برخلاف تبلیغات سرسام‌آور رایج، سردمداران و ایادی رژیم در میان خودشان مرتباً از شکست‌ها و ناگامی‌ها دم می‌زنند و به عجز و ناتوانی در حل یا تخفیف بحران‌ها و معضلات اقتصادی - اجتماعی و حتی بحران‌های درونی ارتجاع، اعتراف می‌کنند.

در همین رابطه بی‌مناسبت ندیدیم گزارشاتی را که چندی قبل به دستمان رسیده و گوشه‌هایی از وضعیت درونی رژیم را (پس از نخستین تهاجمات موسوم به والفجر) منعکس می‌کند، انتشار دهیم.

البته هر چند که پرداختن به این قبیل مسائل و گفتگو از درماندگی‌ها و افشای دجالگری - های رژیم در رابطه با جنگ و ... مسئله‌ی تازه‌ای نبوده و بارها مورد بحث و بررسی قرار گرفته است؛ اما شنیدن این واقعیات و حقایق از زبان ایادی و سردمداران رژیم ابداً مسئله را بیشتر ملموس می‌نماید.

سخنرانی مهم مشکینی!

روز دوشنبه ۲۲ فروردین ماه امسال، آخوند جنایتکار مشکینی، در مدرسه فیضیه قم برای جمعی از طلاب سخنرانی نمود. مشکینی در این سخنرانی منجمله گفت: "... بی‌پرده و رک بگویم، تمامی اقشار ملت دین خود را نسبت به انقلاب ادا کرده‌اند ولی روحانیون متاسفانه دین خود را نسبت به انقلاب ادا ننموده‌اند، بی‌پرده بگویم مادر عملیات والفجر (مقصود حمله اول بود و به هنگام سخنرانی هنوز مرحله دوم و یا "مرحله اول دیگر" آغاز نشده بود) شکست خورده ایم و اگر وضع به همین منوال باشد بطور حتم در مابقی حملات هم شکست می‌خوریم. سپس اینطور ادامه داد: "مسئولین جنگ علت شکست را نبودن روحانیون در محل ذکر کرده‌اند. چون روحانیون در جبهه‌ها حضور نداشته‌اند. بنابراین روحیه‌ی رزمندگان پائین بوده و نتوانسته‌اند پیشروی کنند... یکی از علت‌های شکست بطور حتم عدم حضور روحانیون بوده که هم عدم حضور روحانیون و هم نداشتن روحیه‌ی رزمندگی افراد خود علت‌های دیگری دارد. متاسفانه طلاب برای رفتن به جبهه استقبال نمی‌کنند. حداقل باید ماهی ۵۰۰ طلبه و روحانی و امام جمعه و ... در سرتاسر جبهه حضور داشته باشند. ماه اول که اعلام کردند تا طلاب خواهان اعزام به جبهه به ستادی که در این رابطه تشکیل شده مراجعه کنند، ۴۰۰ نفر مراجعه کردند و ماه دوم ۲۰۰ نفر و ماه سوم ۶۰ نفر و ماه چهارم فقط ۱۲ نفر ثبت‌نام نمودند و عازم جبهه شدند. با توجه به اینکه همواره عده‌ی مشخصی به جبهه می‌روند، عده‌ای تا به حال چندین بار به جبهه رفته‌اند..."

در ادامه‌ی سخنرانی، مشکینی پیرامون جبهه‌های مختلفی که رژیم در آن‌ها درگیر است و همچنین شیوع فساد و فحشاء در جبهه‌ها اشاره نموده و چنین ادامه داده است: "... (در جبهه) در مصرف غذا و کاربرد ابزار و وسائل صرفه‌جویی نمی‌کنند. مثلاً برای سال تحویل طبق آمار فقط یک میلیون تیر هوایی شلیک شده و به هدر رفته، والله همه‌ی اینها دیده شده، مسائل بیشتر از اینهاست. مقداری را من

نمی‌گویم و مقداری را هم نمی‌دانم. شاید در بین شما باشند کسانی که بیشتر بدانند... برادران! چه باید کرد؟ من طرحی دارم که خدمت حضرت آیت‌الله گلپایگانی مطرح کرده‌ام و همچنین پیش آقای منتظری، آنرا تأیید کرده‌اند... طرحم را برایتان مطرح می‌کنم تا شما خود درباره‌ی آن نظر بدهید. برطبق اطلاع ما، کسانی که "شرح لمعه" (کتابی که هر طلبه در سال چهارم طلبگی خود بر طبق برنامه‌ی حوزه می‌خواند) به بعد را می‌خوانند، در حدود ۱۲ هزار نفرند، شاید کمتر و بیشتر، درستش را نمی‌دانم... نظر من اینست که ماهی حداقل ۴۰۰ نفر در جبهه‌ها حضور داشته باشند. صد نفر از اینها را چند نفر اتمه جمعه هر ماه تقبل کنند، می‌ماند سیصد نفر، که این سیصد نفر هم به پای ما (به پای حوزه‌ی علمیه‌ی قم) به این ترتیب که قرعه‌گشی بشود و در هر ماه نام هر کس که افتاد او حتماً باید به جبهه برود و در هر سنی که می‌خواهد باشد (به استثنای افراد خیلی مسن که توان رفتن ندارند)..."

آخوند مشکینی در پایان سخنرانی‌اش با توجه به مسائل مبتلا به حضرات، رعایت چند تذکر را نیز به طلاب و روحانیونی که عازم جبهه‌ها هستند گوشزد نموده است. منجمله اینکه: "... (۱) - مشخص نکنند که ما به کجا می‌خواهیم برویم. این ستاد است که تشخیص می‌دهد که باید به کجا بروند و یا بطور قرعه مشخص می‌شود. ۲ - پولی طلب نکنند در این مدت؛ و سپس با تأکید بر اینکه مدت تبلیغ حداقل ۲۰ روز است... تکرار کرده است که: "... هیچ پولی، به ازای تبلیغ داده نخواهد شد... ۳ - در مدتی که اعزام هستند نباید با خانواده‌ی خود و دیگران در پی تماس باشند چون ما عده‌ی بسیاری داریم که مدت‌هاست که خانواده‌ی خود را ندیده‌اند و از حالشان مطلع نیستند. ۴ - در آنجا حتماً باید با لباس روحانی تبلیغ کنند. اینکه خودشان روحانی هستند کافی نیست، حتماً باید عمامه به سر داشته باشند و عبا بر دوش. اینگونه بودن خود تأثیری دیگر دارد. ۵ - نترسند موقعی که خیمه‌ها آمد و یا... فرار نکنند. شجاعت داشته باشند،

ترسو نباشند..."

ملاحظه می‌کنید، که چگونه به آخوندهای جنایتکاری که در دسته دسته فرستادن کودکان بر روی صفحات مین‌گذاری شده بد طولانی دارند، و در جبهه‌ها به منظور تحریک آنها از "شجاعت"، "ایثار" و... صحبت می‌کنند، سفارش می‌شود که از خیمه‌ها نترسند و ضمناً بابت چند روز رفتن به جبهه، پولی نیز طلب نکنند!

بهر حال بدنیاال تصمیم اعزام اجباری طلاب و روحانیون برای تبلیغ در جبهه‌های جنوب و غرب و کردستان و... ماه گذشته حدود ۳۰۰ نفر به جبهه‌ها اعزام شدند. البته اینان کسانی بودند که قرعه به نام آنها افتاده بود. اعزام طلاب از محل دفتر تبلیغات اسلامی صورت می‌گرفت. یکی از طلاب که در محل اعزام حضور داشت می‌گفت عده‌ی زیادی از این بابت ناراحت بودند و از چهره‌هاشان بخوبی نمایان بود که تمایلی برای رفتن به جبهه ندارند، اما چون قرعه بنام آنها افتاده بود مجبور بودند که بروند. جالب اینجاست که ابتدا پیشنهاد شد که هر کس داوطلب است اعلام کند هیچکس حاضر نشد. سپس تصمیم به قرعه‌گشی گرفتند تا بدینوسیله "توفیق اجباری" نصیب طلاب شود. یکی از روحانیون با صدای بلند می‌گفت: "برادران سعی شود که قرعه‌گشی نشود تا اجباری به پیش نیاید.

داوطلبانه خیلی بهتر است. همین طرح قرعه‌گشی که در حوزه به اجرا درآمده، علماً برای آن عواقب خوشی نمی‌بینند چون هر جا اجبار بوده سرانجامش شکست بوده و..."

قسمت‌هایی از

تحلیل سری سردمداران

حزب منفور جمهوری

واقعیت‌های فوق، دقیقاً بازتاب نامشروع بودن جنگ حتی در میان اقشار وابسته یا نزدیک به رژیم است. مطالب فوق ضمناً این نکته را نیز می‌رساند که چرا در میان لیست کشته شده‌ها و مجروحین و معلولین جنگ و یا در عناوین مرگ‌نامه‌هایی که مستمراً صفحات بقیه در صفحه ۲۱

برای تحقق صلح و آزادی همه سلاح‌ها را بجانب رژیم ضد بشری خمینی نشانه رویم!

سیاست‌های خائنه رژیم و غارتگریهای بازاریان وابسته به باند خمینی در رابطه با برنج تولیدی کشور

پس از گذشت قریب به ۲ سال از اعمال سیاست‌های ارتجاعی رژیم خمینی در زمینه ایجاد محدودیت‌های گوناگون بر سر راه تولید و توزیع و خرید و فروش برنج داخلی، ناگهان در فروردین ماه امسال وزارت بازرگانی خمینی، هر گونه خرید و فروش و حمل و نقل برنج را آزاد اعلام نمود!

بدنبال این جریان قیمت برنج در شهرهای مختلف کشور بنحو بی سابقه‌ای افزایش پیدا کرد و کیلوئی تا ۷۰ تومان به فروش رسید. حتی در استان‌های گیلان و مازندران که عمده‌ترین محل تولید برنج کشور می‌باشند، قیمت برنج کیلوئی ۴۰ الی ۵۰ تومان افزایش یافت. بالطبع این مسئله که باعث خشم و اعتراض مردم - بویژه در صفحات شمالی کشور - شده بود، از یکسو به صورت بحران اقتصادی اجتماعی تازه‌ای درآمد و در کنار مجموعه بحران‌ها و مشکلات لاینحل رژیم خمینی قرار گرفت و از سوی دیگر به صورت اجتناب‌ناپذیری بر دامنه‌ی تضادهای درونی رژیم افزود و شکاف‌های عمیق‌تری بین باندهای مختلف آن ایجاد نمود. و نهایتاً همین مسئله (بحران برنج) در جریان اوجگیری اخیر کشمکش‌های درونی رژیم که منجر به حذف چند مهره از پست‌های کلیدی در رابطه با اقتصاد (منجمله وزیر بازرگانی و معاون وی) گردید، نقش بسزائی ایفا نمود. هر چند در طول این مدت ارگان‌های مختلف اقتصادی رژیم تلاش کردند تا در زمینه بحران برنج هر یک "تقصیر" را به گردن دیگری انداخته و از خود سلب مسئولیت کنند، با این حال این نکته مسلم و محرز است که گذشته از غارتگری‌ها و عملکردهای خیانت‌بار این باند رژیم، وضعیت کنونی برنج در کشور (همانند سایر زمینه‌های تولید و اقتصاد) نتیجه‌ی بلافصل سیاست‌های ارتجاعی و خائنه‌ی رژیم خمینی بوده و تمام پی‌آمدهای مربوط به آن را نیز اساساً باید در همین چارچوب مورد ارزیابی قرار داد.

از همین رو با توجه به اینکه هنوز کمبود برنج و قیمت بسیار زیاد آن، به عنوان مشکل روز همچنان یکی از مسائل حاد مبتلا به مردم بوده و به همین دلیل طیف گسترده‌ای از اقشار کم‌درآمد از دسترسی به آن محروم می‌باشند، ضروری است تا ضمن

مروری بر سابقه‌ی این مساله و روند آن در این دو سال، ریشه‌های بحران کنونی در زمینه برنج، تا حدودی مورد بررسی قرار گیرد.

آغاز جنگ

وتش ستاد بسیج اقتصادی

هر چند در طول حاکمیت ارتجاع، اوضاع اقتصادی کشور گام به گام وضعیت نامساعدتری پیدا می‌کرد. اما همانطور که می‌دانیم، جنگ که خمینی خائنه بر ادامه‌ی آن اصرار می‌ورزد، تاثیر تعیین‌کننده‌ای در به انهدام کشاندن تولید و صنعت کشور گذاشته و بازتاب اقتصادی خود را مدت‌های مدیدی است که به صورت کمبود کالاها و افزایش روزافزون قیمت‌ها نشان داده است. طبعاً برنج داخلی نیز - همچون سایر کالاها و تولیدات - از این آسیب‌مغوب نماند.

در چنین شرایطی رژیم

دیگر با بدست گرفتن و کنترل توزیع این قبیل کالاها، نیازمندی‌های جبهه‌های جنگ را قبل از هر بخش دیگر جامعه، در اولویت قرار داده و تامین آن را تضمین می‌نمود. ستاد فوق‌الذکر در اوایل شهریور ماه سال ۶۰ توزیع برنج را به انحصار خود درآورد به همین منظور خرید برنج از شالیکاران به عهده‌ی سازمان تعاون روستائی، و توزیع آن به عهده‌ی شرکت گسترش خدمات بازرگانی (از شرکت‌های تابعه‌ی وزارت بازرگانی) گذارده شد. به شالیکاران هشدار داده شد تا برنج خود را بر مبنای قیمتی که ستاد تعیین کرده بود (و البته بسیار ارزان بود) فقط به تعاونی‌های خمینی بفروشند و برای متخلفین! مجازات‌هایی تعیین گردید.

بدنبال اتخاذ این تصمیم، ایادی خمینی با زور و اجحاف اقدام به خرید ارزان قیمت برنج از شالیکاران

خواباندن اعتراضات و توجیه ایادی رژیم در منطقه جهت پیشبرد برنامه‌ی ستاد مزبور، به صفحات شمالی کشور سفر کرد. البته بدیهی بود اعتراضات روستائیان در شرایطی که رژیم ضد خلقی خمینی، سرکوب عریانش بر علیه خلق و انقلاب را آغاز کرده بود بجائی نمی‌رسید. در آن ایام، رژیم از طریق عناصر سرسپرده و جاسوسان انجمن‌های ضداسلامی‌اش در روستاها، اذیت و آزار روستائیان را بیش از پیش و بطور آشکار گسترش داده و مستمراً پاسداران ضد خلقی‌اش جهت یافتن برنج به خانه‌ی شالیکاران هجوم می‌بردند و به بازرسی و تفتیش می‌پرداختند.

از طرف دیگر کشاورزان نیز قادر نبودند شلتوک خود را مدت زیادی نگهدارند، چرا که شلتوک، در عرض ۲ الی ۳ ماه فاسد می‌شود. ضمناً رژیم کلیه راههای خروج برنج از

هر چند در طول این مدت ارگان‌های مختلف اقتصادی رژیم تلاش کردند تا در زمینه بحران برنج هر یک "تقصیر" را به گردن دیگری انداخته و از خود سلب مسئولیت کنند، با این حال این نکته مسلم و محرز است که گذشته از غارتگری‌ها و عملکردهای خیانت‌بار این باند رژیم، وضعیت کنونی برنج در کشور (همانند سایر زمینه‌های تولید و اقتصاد) نتیجه‌ی بلافصل سیاست‌های ارتجاعی و خائنه‌ی رژیم خمینی بوده و تمام پی‌آمدهای مربوط به آن را نیز اساساً باید در همین چارچوب مورد ارزیابی قرار داد.

که بنابر مقاصد قدرت طلبانه و ارتجاعی‌اش، خود را برای طولانی کردن جنگ مهیا می‌نمود، به منظور تامین نیازمندی‌های جبهه‌ها و به منظور مقابله با مشکلات اقتصادی جامعه (که منجمله ناشی از نابودی تولید در مناطق جنگی و نیز کاهش واردات بود) که رژیم کم و بیش چشم‌انداز این مشکلات را پیش‌بینی می‌نمود، به جیره‌بندی تدریجی کالاهای مختلف و بویژه مایحتاج عمومی و روزمره‌ی مردم اقدام نمود، و با اصطلاح "ستاد بسیج اقتصادی کشور" را جهت پیشبرد این برنامه براه انداخت.

قابل ذکر است که رژیم بدینوسیله دو هدف عمده را دنبال می‌کرد: از یکسو بزعم خود پیشاپیش به مقابله با نارضایتی‌های عمومی در زمینه کمبود کالاهای اساسی مورد نیاز مردم می‌رفت و از سوی

شمال نمودند، فی‌المثل تعاونی‌های خمینی بابت هر کیلو شلتوک (برنج پاک نشده) ۱۱ تومان - آن هم بابت مرغوب‌ترین نوع برنج - به شالیکاران می‌پرداختند و برای سایر انواع برنج، قیمت‌های ارزان‌تری پرداخت می‌شد. (کیهان ۶۲/۲/۱۲). قابل ذکر است که این مبلغ حتی از هزینه‌ای که صرف تولید آن شده بود نیز کمتر بود. مضافاً بر اینکه رژیم همین پول را نیز نقداً به شالیکاران نمی‌داد، بلکه بابت خریدها به شالیکاران حواله‌ای داده می‌شد که برای تبدیل آن به پول، می‌بایستی مدتها در صف نوبت و انتظار بایستند.

این اجحاف آشکار رژیم در همان تاریخ مورد اعتراض وسیع شالیکاران زحمتکش قرار گرفت و به همین دلیل در اواخر تابستان ۶۰ بهزاد نبوی خائن (سرپرست آن روز ستاد بسیج اقتصادی) به منظور

منطقه و یا فروش آن در خود منطقه را نیز بسته و آن را به انحصار خود درآورد. بدین ترتیب بسیاری از کشاورزان جز آنکه محصول خود را به تعاونی‌های روستائی ارتجاع بفروشند، چاره‌ای نداشتند. به هر حال اتخاذ این سیاست خائنه، ضمن آنکه به بنیهِ مالی کشاورزان (و به تبع آن به تولید برنج مملکت) لطمه وارد آورد، ستاد بسیج اقتصادی رژیم را هم با ناکامی روبرو نمود و خسارات زیادی نیز به اقتصاد مملکت وارد کرد.

زیرا ستاد در طول یازده ماه (از شهریور ۶۰ تا تیرماه ۶۱) تنها توانست ۱۷۰ هزار تن برنج را با صرف بودجه‌ای معادل ۲۰۰ میلیون تومان جمع‌آوری نماید که ۸ هزار تن آن نیز در انبارهای رژیم به دلیل نارسائی در توزیع و کندی کار، فاسد شد. (اطلاعات ۶۲/۵/۱۶) این مسئله که ضمناً در همان

ایام به تضادهای فیما بین جناح‌های مختلف رژیم نیز دامن می‌زد، باعث شد که رژیم جهت چاره‌جویی، دست بخش خصوصی را هم در خرید برنج از کشاورزان باز بگذارد، لذا براساس مصوبه‌ی شورای اقتصاد رژیم، در تاریخ ۶/۴/۶۱ خرید برنج به شرکت گسترش خدمات بازرگانی و تجار و حقالعمل - کاران محلی محول گردید (اطلاعات ۶۲/۴/۱) و بدین ترتیب از این تاریخ تجار برنج وابسته به باند عسکروالادی و معاون او (شفیق) (که خود این دو نفر از سرشناس‌ترین تجار سرسپرده به خمینی در بازار نیز هستند) بطور فعال‌تر از قبل به سراغ کشاورزان زحمتکش شمال و غارت دسترنج آنان می‌روند.

نقش باندهای غارتگر رژیم

در وزارت بازرگانی

تاکنون کم و بیش درباره‌ی عملکرد باند بازاریان وابسته به رژیم، بویژه آن عده از سردمداران‌شان که در پست‌های کلیدی اقتصادی کشور نیز گماشته شده‌اند، مقالات و گزارشاتی در مجاهد منتشر شده و در آنها ملاحظه کرده‌اید که چگونه این باندها در زمینه‌های مختلف اقتصادی و تجاری با استفاده از اهرم‌های حکومتی به غارت مردم و سرکاپشان مشغول می‌باشند. در زمینه‌ی برنج نیز بلافاصله با اعلام این مسئله که بخش خصوصی می‌تواند در امر خرید برنج دخالت نماید، باند تجار حزبی با تسهیلات و همکاری‌های لازم وزارت بازرگانی رژیم، (علی‌الخصوص توسط عسکروالادی و شفیق)، چه در پوش هیئت‌های دولتی و چه به صورت تاجر مستقل به سمت شمال رفتند. این جریان اوج سیاست‌های ارتجاعی و خائنه‌ی رژیم را به نمایش می‌گذارد. زیرا از ظواهر امر که بگذریم، واقعیت مسئله این بود که رژیم ضمن آنکه دست تجار را در خرید برنج بازگذاشته بود، به موازات آن یکمشت تاجر وابسته به خود را به نمایندگی از طرف دولت به شمال گسیل داشته بود تا برای سازمان گسترش خدمات بازرگانی خرید نمایند! البته دولت آنها را مانند هر تاجر دیگر مجاز می‌دانست که برای خود نیز برنج خریداری نمایند. به همین منظور، در مراکز تولید برنج در شمال شوراهائی از اصطلاح "افراد معتد" بکار بردند.

حماسه‌های مجاهد خلق،

لحظه‌های انقلاب

پُل...!

گزارشی کوتاه از

عملیات انهدام پل استراتژیک "سردشت - بانه"

زمان - سحرگاه ۲۹ مرداد ۶۱
ساعت ۲ و ۵۸ دقیقه
مکان - کردستان

... "حمید" دومین هلی‌کوپتر را که با سر و صدای زیاد و درست از فراز بلندترین تپه‌ها می‌گذشت با چشم تعقیب کرد و هنگامی که هلی‌کوپتر در افق دوردست آبی‌رنگ از چشم پنهان شد، آهسته از زیر بوته‌ها بیرون آمد و پس از آنکه نگاهی به "احمد" که زودتر از او از زیر بوته‌ها بیرون آمده و خود را به محل دیده‌بانی‌اش رسانیده بود انداخت، دوباره دوربین را برداشت و با دقت زیاد به تماشای "پل" که مانند غولی آهنین بر روی رودخانه‌ی "زاب" خود را به تماشا گذاشته بود، پرداخت ... پل بوسیله‌ی چهار پایه‌ی عظیم بتونی که هر یک ۸ x ۳ متر قطر داشت، در ارتفاع هشت متری سطح رودخانه قرار گرفته بود. طول آن حدود ۱۵۰ متر و عرض آن هفت متر بود و بدنه‌ی اصلی پل نیز از قطعات قطور آهن و تیرآهن‌های عظیم ساخته شده بود.

"حمید" لحظه‌ای دوربین را از صورتش دور کرد و پس از آنکه با دقت آنرا روی علف‌های خشک زیرپایش گذاشت، دفترچه‌ی یادداشتش را از جیب بیرون آورد و چیزهایی در آن یادداشت کرد و دقایقی بعد دوباره مشغول بررسی پل شد. ... در هفتاد متری شرق پل، پایگاه "بریسو" و سنگرهای حمایت‌کننده‌ی آن که همگی باتیربار، خمپاره‌انداز و انواع سلاح‌های سبک و نیمه‌سنگین مجهز بودند دیده می‌شد و در قسمت غربی پل در فاصله‌ی ۳۰۰ متری، پایگاه "کولته" و در کنارش پایگاه "باقی" که مقر جاش‌ها و پاسداران بود به چشم می‌خورد. مزدوران مستقر در این پایگاه‌ها نیز با مسلسل - های سنگین و خمپاره‌انداز و تیربار به محافظت از پل مشغول بودند (۱) "حمید" هنوز مشغول بررسی پایگاه "کولته" بود که ناگهان تکانی خورد و به سرعت دوربین را متوجه روی پل کرد ... ۳ ماشین که حامل پاسداران مسلح و جاش‌ها بود از روی پل می‌گذشتند. با دیدن آنها تصویر چند روستای کوچک،

خش خشی او را به خود آورد. با دقت و هوشیاری، اطرافش را نگرست و آماده شد. ولی لحظه‌ای بعد با مشاهده‌ی لاک‌پشت بزرگی که از زیر یکی از بوته‌ها بیرون می‌آمد، فهمید که مسئله‌ی نیست. لاک پشت لحظه‌ای متوقف شد با چشم‌های ریز و براقش اطراف را نگرست و به آهستگی و سختی در حالی که هر چند لحظه یکبار توقف می‌کرد، در سرایشی و در امتداد راه باریکی که از دامنه‌ی تپه به پائین کشیده شده بود، به راه افتاد.

* * *

فرمانده پس از آنکه کوله‌بار "ابراهیم" را بدقت بررسی کرد، به طرف من آمد و گفت: "خسته که نشدی؟ و بعد کوله‌بار را مرتب کرد و گفت: "خیلی مواظب باش این‌ها بایست سالم به پل برسه" و به سراغ نفر بعدی رفت و لحظاتی بعد، ابتدا به راهنما و سپس به ما دستور حرکت داد. با آنکه خیس عرق بودم و نزدیک به یکساعت راه را با وجود ۲۵ کیلو بار (۱۵ کیلو مواد منفجره و بقیه سلاح و مهمات و وسائل شخصی) در جاده‌ای سخت و

سوخته و ویران شده و اجساد سوراخ سوراخ و آغشته به خون زن و مرد و پیر و جوان در ذهنش شکل گرفت. گوئی صدای رگبار مسلسل پاسداران و جاش‌ها را می‌شنید که در کوجه‌های فقرزده و خاکی روستاهای کوچک، قهقهه می‌زنند و پیر و جوان را به خاک و خون می‌کشند ... بی‌اختیار زیر لب غرید: "پارسال از هوا بمب و رگبار مسلسل و راکت بر سر مردم باریدید و امسال از زمین به دنبال

که در میان رودخانه سقوط کرده با تاسف و ناراحتی نگاه می‌کنن که دیگه به این زودی امکان ندارن که ماشین ماشین آدمکش به منطقه بفرستن". احمد گفت: "همین روزها خواهیم دید" و بعد سوال کرد: "تو فکر می‌کنی بیشتر از این شناسائی لازم باشه؟" حمید فکری کرد و جواب داد: "فکر نمی‌کنم. اطلاعات ما کامله. "سعید" هم که از ماموریت بیاد گالمتر میشه ولی نظر نهائی رو دیگران باید پس

ما ۱۴ پیشمرگه‌ی مجاهد خلق بودیم که در دو گروه ۷ نفری از پایگاه همان در "ربط" در ساعت ۱۰ و ۱۵ دقیقه عازم انجام ماموریت انقلابی خود یعنی انهدام پل استراتژیک - نظامی سردشت بودیم. با انهدام این پل عظیم که در حقیقت گذرگاه آدمکشان مسلح خمینی و محل عبور کامیون‌های حامل مهمات برای درهم کوبیدن مقاومت انقلابی مردم ستم‌دیده‌ی کردستان بود، رژیم خمینی دیگر براحتی نمی‌توانست مزدوران خود را به بسیاری از بخش‌های منطقه، روانه سازد.

خطرناک طی کرده بودم، احساس خستگی نمی‌کردم و وقتی به ماموریت خود می‌انداشیدم و نتایج آنرا مجسم می‌کردم دلم لبریز از شور و شوق می‌شد. به بقیه‌ی افراد که در سکوت راه می‌پیمودند نگرستم. کوله‌بارهای آنان بمراتب سنگین‌تر از کوله‌بار من بود و دو تن از آنان که مسئول حمل باتری‌های سنگین ماشین (که برای انفجار دهها کیلو مواد منفجره و انهدام پل مجبور بودیم آنها را تا نزدیک پایه‌ها ببریم) بودند به سختی نفس می‌زدند و معلوم بود برای حمل باتری‌ها از راه سخت کوهستانی انرژی زیادی مصرف می‌کنند ولی علیرغم این مسئله مطمئن بودم که به مقصد خواهیم رسید و ماموریت خود را انجام خواهیم داد. ما ۱۴ پیشمرگه‌ی مجاهد خلق بودیم که در دو گروه ۷ نفری از پایگاه همان در "ربط" (شمال شرقی سردشت) در ساعت ۱۰ و ۱۵ دقیقه عازم

از دیدن تمامی اطلاعات اعلام کنند" و بعد پرسید: راستی سعید دیر کرده، قرار بود سر و گلهاش پیدا بشه". حمید جواب داد: "وسط راه به ما می‌رسه. قرار نبود اینجا بیاد ... این روزها از پس برای شناسائی پل، تو آبها غوطه زده، پوست انداخته و حسابی سوخته". احمد در حالیکه بطرف وسائلش می‌رفت گفت: "فکر می‌کنم الان باید حرکت کنیم. دیگه اینجا کاری نداریم". و دقایقی بعد پس از آنکه وسائل را به دقت جمع‌آوری کرد و در کوله پشتی گذاشت مسلسلش را برداشت و همراه با احمد از میان بوته‌ها و درخت‌ها راه افتادند. در آخرین لحظات، "حمید" برگشت و به رودخانه و پل نگاهی افکند و آسمان را نگرست. خورشید درخشان‌تر از همیشه بر فراز سرشان خودنمایی می‌کرد و نور گرم خود را بر همه جا می‌پاشید. صدای

قتل و کشتارید ... و این پل را هم که می‌بایستی از روی آن امکانات زندگی به سوی روستاهای محروم و برای مردم مصیبت‌زده سرازیر شود، میدل به محل عبور مثنی آدمکش و ابزار سرکوب مردم منطقه کرده‌اید ... ولی اینطور نخواهد ماند ... یعنی نباید بگونه "و به احمد نگرست و از جایش بلند شد و به طرف او رفت. "احمد" همچنان با دقت مشغول نگاه کردن به اطراف بود و موقعی که "حمید" را دید لبخندی زد و پرسید: "کارت تموم شد؟" حمید گفت: "تموم که نه، کار وقتی تموم میشه که این غول صد و پنجاه متری رو بفرستیم هوا و خیال مردم تا اندازه‌ای راحت بشه" و بعد از کمی سکوت، از ته دل خندید و گفت: "خیلی دلم می‌خواد بعد از انهدام پل قیافه‌ی مزدوران خمینی رو ببینم، وقتی که لب رودخونه متوقف میشن و به پل

انجام ماموریت انقلابی خود یعنی انهدام پل استراتژیک - نظامی سردشت بودیم. در این ماموریت تعدادی از پیشمرگان دلیر حزب دمکرات کردستان ایران به عنوان راهنما و نیز آتش پشتیبان، ما را همراهی می‌کردند.

با انهدام این پل عظیم که در حقیقت گذرگاه آدمکشان مسلح خمینی و محل عبور کامیون‌های حامل مهمات برای درهم کوبیدن مقاومت انقلابی مردم ستم‌دیده‌ی کردستان بود، رژیم خمینی دیگر براحتی نمی‌توانست مزدوران خود را برای سرکوب و قتل‌عام مردم به بسیاری از بخش‌های منطقه، روانه سازد.

شناسائی‌های ما از پل و موقعیت آن نشان می‌داد که این پل تنها مسیر است که عبور از رودخانه "زاب" از آن استفاده می‌کنند و نیز تنها مسیر زمینی است که شهر "سردشت" را به "بانه" وصل می‌کند. اهمیت انهدام پل ضمناً بدین خاطر نیز بود که جاده‌ی "سردشت - بانه" که پل مزبور نیز در مسیر آن قرار داشت، تنها جاده‌ی متصل به سردشت بود که در آن هنگام در دست رژیم قرار داشت. این پل تا قبل از بهار ۶۱ در دست پیشمرگان بود و ارتباط رژیم با سردشت در آن موقع تنها از طریق هوا و با هلی‌کوپتر انجام می‌گرفت. از این پل، روزها پاسداران و جاش‌ها حفاظت می‌کردند و شبها بوسیله‌ی کمین‌های متعددی که در اطراف آن گذاشته می‌شد، از آن حفاظت به عمل می‌آمد و این جریان ادامه داشت تا اینکه رژیم شروع به تدارک حمله‌ی گسترده‌ی خود بر علیه مردم نمود و در همین موقع نیز طرح انهدام پل علیرغم تمامی مشکلات در دستور کار قرار گرفت و اینک می‌رفتیم تا پس از شناسائی‌های لازمی که انجام شده بود طرح را به اجرا درآوریم و در قلب منطقه‌ای خطرناک که دشمن تا دندان مسلح در آن از پل بقیه در صفحه‌ی ۱۹

پاورقی:

۱ - لازم به یادآوریست که این پل ضمناً تحت کنترل و دید پایگاه‌های اطراف سردشت نیز بود و از جمله پایگاه‌های "ملا شیخ" و "کله قندی" و ... که با اسلحه‌های نیمه سنگین (کالیبر ۵۰ خمپاره‌انداز و دوشکا) و سلاح‌های سنگین (توپ ۱۰۶ و ...) مجهزند به حفاظت از این پل اشتغال داشتند.

فردا مصادف با سی‌امین سالگرد کودتای ننگین ۲۸ مرداد است. سی سال پیش در چنین روزی توطئه‌ی مشترک امپریالیسم آمریکا و انگلیس بدست مزدوران داخلی‌شان و در رأس آنها دربار فاسد شاه و با همکاری فعال ارتجاع مذهبی به سردمداری کاشانی‌خائن (پیشوا) و سلف عقیدتی و سیاسی خمینی) به مرحله‌ی اجرا درآمد و درست در شرایطی که سه روز قبل از آن، توطئه‌ی ۲۵ مرداد با شکست مواجه شده و شاه نیز فرار کرده بود و می‌رفت که با اوج‌گیری و ارتقاء نهضت ملی ایران، رژیم وابسته‌ی پهلوی و بساط سلطنت تواما و برای همیشه در میهنمان مدفون گردد، به دلیل مسامحه و عدم اعمال قاطعیت در مورد مزدوران شاه و امپریالیسم که آزادانه در تدارک کودتا بودند و بویژه در اثر مامشات و خیانت و تسلیم‌طلبی حزب توده - به عنوان تنها نیروی سازمان‌یافته‌ی که امکان مقابله‌ی سریع و جدی با کودتا را داشت - با کودتایان پسرعت پیشروی کردند، شاه‌فراری "پیروزمندانه" بازگشت و بدین ترتیب دشمنان آزادی و استقلال ایران با ساقط کردن دولت ملی دکتر محمد مصدق، این پیروزی خود را که نتیجه‌ی آن ۲۵ سال دیکتاتوری و وابستگی در کادر حاکمیت رژیم منحوس شاهنشاهی بر ملت ستمدیده‌ی ما بود، جشن گرفتند. *

هر چند که نقش امپریالیسم انگلیس و آمریکا در توطئه‌چینی برعلیه دولت ملی مصدق، اکنون بر همه آشکار می‌باشد، اما بی‌مناسبت نیست که در اینجا بخش‌هایی از اسناد وزارت خارجه‌ی انگلستان را نقل کنیم که مربوط به ایران دوره‌ی مصدق در سال ۱۳۳۰ (۱۹۵۱ میلادی) بوده و منجمه حاوی گزارش و جمع‌بندی نشست‌های مشترک مقامات سفارت‌های آمریکا و انگلیس حول مسائل ایران و تلاش‌های بی‌وقفه‌ی آنان در جهت ایجاد وحدت نظر در زمینه‌ی تدارک سرنگونی دولت ملی دکتر مصدق است. لازم به توضیح است که در این اسناد، منجمه از تلاش‌های پی‌گیرانه‌ی آمریکا و انگلیس برای ایجاد شکاف بین صفوف نهضت و بکارگیری مهره‌های دست‌نشانده از قبیل آخوند فلسفی‌خائن و بررسی وضعیت جریان‌های مختلف و تلاش برای خریدن شخصیت‌های قابل خرید بخصوص "آیت‌الله کاشانی" به منظور رو در رو قراردادن او با مصدق نیز

درباره کودتای ننگین ۲۸ مرداد

کد سند EP1024/11
از: سفارت (انگلیس) به وزارت خارجه (آقای فولانج)
اولویت: محرمانه
تاریخ: ۱۹۵۱/۱۱/۱۹
(۱۳۳۰/۸/۲۸)
رونوشت به: واشنگتن
دفترخاورمیانه - بریتانیا

صحبت شده است. جالب اینکه این گزارش مربوط به اولین سال حکومت ملی مصدق است و نشان می‌دهد که چگونه امپریالیست‌ها از همان آغاز، دست بکار شده و لحظه‌ای از ایجاد فشار و تضییقات و توطئه‌گری غافل نبوده‌اند. نکته‌ی جالب دیگر اینکه به فاصله‌ی چند ماه پس از تاریخ گزارشات مزبور، آیت‌الله کاشانی که از قبل، توسط "دیپلمات‌های انگلیس و آمریکا در ایران،" قابل خرید" و نتیجتاً آماده برای رو در روئی با مصدق ارزیابی شده بود، آنچنان در ضدیت با نهضت ملی و پیشوای آن دکتر مصدق، غوطه‌ور می‌شود که آشکارا به

دیگری نیست، معذک خوب می‌دانیم که در حال حاضر قوام فعالانه درخواست حمایت غرب را می‌کند. اگر آمریکائی‌ها حرکت کوچکی در جهت درست ایجاد کنند امکان دارد که قوام بتواند مصدق را به سادگی کنار بزند.

۹ - نکته‌ای را که می‌خواهم متذکر شوم این است که بر اساس "درک مشترک" مسلما خیلی خطرناک است که اگر اجازه داده شود موضوعات و مطالب در ایران ختم شوند. اگر آمریکائی‌ها قوام را نمی‌پذیرند ما می‌توانیم علاء را بعنوان بهترین شانس بعدی امتحان کنیم. شانس کمی وجود دارد که علاء بتواند حمایت لازم در پارلمان را

هر چند مبارزات رهائی بخش میهن ما با پشت سر گذاشتن فرازونشیب‌های بسیار، که کودتای ۲۸ مرداد یکی از نشیب‌های آن است، اکنون به درخشان‌ترین مراحل خود ارتقاء یافته است، اما بسیاری از تجارب مبارزات گذشته و بویژه درس‌ها و تجارب مربوط به دوران نهضت ملی و زمینه‌ها و علل شکست آن که کودتای ۲۸ مرداد را بدنبال داشت، پیوسته می‌تواند برای انقلابیون و همه‌ی مشتاقان آزادی و استقلال میهنمان عبرت آموز و راهنمای عمل باشد.

خدمت دربار شاه و اربابان امپریالیست‌اش درمی‌آید. در صفحات بعد در مورد موضعگیری‌های کاشانی بعد از قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ مفصل‌تر بحث خواهیم کرد. اما در اینجا به نقل قسمت‌هایی از اسناد وزارت خارجه‌ی انگلیس که مربوط به ایران و اولین سال نخست‌وزیری دکتر مصدق است اکتفا می‌کنیم.

اسناد مورد بحث شامل پرونده‌ی گزارش کامل و جمع‌بندی نشست‌های مقامات سفارت آمریکا و انگلیس در تهران، حول اوضاع ایران است که در سال ۱۹۵۱ میلادی (اواخر ۱۳۲۹ و سال ۱۳۳۰ شمسی) انجام گرفته و هدف از این نشست‌ها و ارائه‌ی جمع‌بندی در پایان آن، رسیدن هر دو کشور به تحلیل مشترک بر سر مسائل مختلف ایران (و مشخصا چگونگی برخورد با دولت ملی دکتر مصدق) بوده و به همین جهت، این جمع‌بندی را "درک مشترک آمریکا و انگلیس از اوضاع ایران" نامگذاری کرده‌اند.

ذیلا قسمت‌هایی از گزارش و جمع‌بندی مورد بحث را ملاحظه می‌کنید:

امکان اینکه مصدق بتواند برای مدتی طولانی در قدرت باقی بماند زیاد است. شاه مانند همیشه سر در گم است. عدم سازماندهی اپوزیسیون برای پیشبرد کارها از طریق پارلمان و همچنین عدم وجود یک رهبر معتبر اپوزیسیون، همه و همه به نفع مصدق می‌باشد.

۷ - نکته‌ی دیگر نمونه‌هایی است که اخیرا از طرف قسمتی از روحانیت مخالف کاشانی در تهران دیده شده و بنظر می‌آید که در جهت مثبتی برعلیه دولت قدم برمی‌دارند. برای نمونه در ده روز اخیر یک ملای برجسته بنام فلسفی، دو بار از منبر دولت مصدق را مورد حمله‌ی تندى قرار داد.

۸ - در درون دربار شکی وجود ندارد که شاه، علاء را به عنوان جانشین نهائی مصدق ترجیح می‌دهد و ظاهرا علاء هم شاه را از روی کار آوردن قوام برحذر می‌دارد. اما من عقیده دارم که در حال حاضر قوام بهترین آلترناتیو برای مصدق می‌باشد. در گذشته ما نتایج زیان‌بار روی کار آمدن قوام را در شرایطی که آلترناتیو دیگری مانند سید ضیاء عملی باشد، برشمرده‌ایم. اما در اوضاع حاد کنونی امکان وجود آلترناتیو

۱۰ - تا آنجا که به مکانیزم عمل مشترک انگلیس و آمریکا جهت سرنگونی مصدق مربوط می‌شود فکر می‌کنم که ما نباید روی تعیین گاندیدائی (برای مقام نخست‌وزیری) به شاه اصرار بورزیم بلکه باید بطور متمرکز وی را متقاعد کنیم که مصدق باید برود.

۱۱ - رونوشت این نامه به واشنگتن و دفتر خاورمیانه‌ی بریتانیا ارسال می‌شود.

امضاء

همچنین بر اساس مندرجات اسناد فوق‌الذکر، چند روز قبل از تصویب قانون ملی شدن نفت و در آستانه‌ی انتخاب مصدق به نخست‌وزیری، یکی از مقامات سفارت انگلیس در تهران به وزارت خارجه‌ی کشور متبوعش در اواخر اسفند ۱۳۲۹ ضمن اظهار نظر در مورد کاشانی، چنین گزارش می‌دهد:

"هر چه بر قدرت کاشانی

افزوده می‌شود معامله با او نیز مشکل‌تر می‌شود. من با همکار آمریکائی خود در تماس هستم. در طول تعطیلات اوضاع باید آرام‌تر شود مگر اینکه کاشانی آن را تحریک کند."

اما هفت ماه بعد تحلیل مقامات سفارت‌های آمریکا و انگلیس در مورد وضعیت کاشانی در قسمت اول جمع‌بندی مزبور تحت عنوان "ارزیابی مشترک از اوضاع ایران نوامبر ۱۹۵۱" (آبان ۱۳۳۰) چنین منعکس شده است:

B - گذشته از محبوبیتی که مصدق از برنامه‌ی نفت خود (که تا این زمان ظاهرا تنها برنامه‌ی مشخص جبهه‌ی ملی می‌باشد) بین مردم بدست آورده، از طرف ملای عوام‌فریبی بنام کاشانی، که به پولگی بودن مشهور است، نیز حمایت می‌شود. اگر رقبای مصدق وسیله‌ی تشویقی در دست کاشانی قرار دهند تا بتواند منافعی را که وی از همسوئی با دولت (مصدق) بدست می‌آورد تحت‌الشعاع قرار دهد، وی (کاشانی) حتما مصدق را ترک خواهد کرد."

و یکسال طول نکشید که کاشانی نه تنها مصدق را ترک کرد، بلکه به عنوان مهم‌ترین دشمن استقلال و آزادی در صف مقدم عوامل دست‌نشانده‌ی دربار و انگلیس قرار گرفت.

هر چند مبارزات رهائی بخش میهن ما با پشت سر گذاشتن فراز و نشیب‌های بسیار، که کودتای ۲۸ مرداد یکی از نشیب‌های آن است، اکنون به درخشان‌ترین مراحل خود ارتقاء یافته است، اما بسیاری از تجارب مبارزات گذشته و بویژه درس‌ها و تجارب مربوط به دوران نهضت ملی و زمینه‌ها و علل شکست آن که کودتای ۲۸ مرداد را بدنبال داشت، پیوسته می‌تواند برای انقلابیون و همه‌ی مشتاقان آزادی و استقلال میهنمان عبرت‌آموز و راهنمای عمل باشد.

پاورقی:

* نخست‌وزیر سابق انگلستان (ایدن) پس از کودتای ۲۸ مرداد در دفتر خاطرات خود نوشت: "خبر سقوط دکتر مصدق هنگامی به دست من رسید که به همراهی همسر و فرزندم جهت گذراندن ایام تعطیل در میان جزایر یونان مشغول استراحت بودم و من آنشب به خوشحالی وصول این خبر، خواب راحتی کردم."

دوران مبارزات نهضت ملی به رهبری دکتر محمد مصدق از جنبه‌های مختلف قابل مطالعه است و در این زمینه بررسی وضعیت نیروهای مختلف سیاسی و نقش و عملکرد هر یک از آنها در رابطه با جنبش و دولت ملی مصدق از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

از یکسو امپریالیسم انگلیس و آمریکا و دربار شاه مزدور و وابستگانش بودند که صرفنظر از تضادهای مقطعی و گذرانی که انگلیس و آمریکا در رابطه با منافع ویژه خود و چگونگی اعمال سلطه‌شان بر میهن ما داشتند، در طرح‌ریزی و اجرای انواع توطئه‌ها به منظور سرکوبی نهضت ملی و ساقط کردن دولت ملی مصدق نقش مشترکی ایفا می‌کردند.

از سوی دیگر باند کاشانی و حزب توده نیز بطور جداگانه و با دعاوی مختلف به مقابله با جنبش ضد استعماری و دمکراتیک مردم ایران و رهبر آن دکتر محمد مصدق پرداختند و عملاً در زمینه‌سازی کودتای ۲۸ مرداد موثر واقع شدند. و از یکطرف کاشانی خائن کاملاً به اردوی ضد خلق پیوست و سرسپرده‌ی دربار شاه و اربابانش گردید و از طرف دیگر حزب توده نیز علیرغم تشکیلات وسیع و امکانات و نیروهای گسترده و همچنین علیرغم دعاوی و شعارها و دستگاه‌های توطئه‌شمارش در رابطه با امپریالیسم، نه تنها کمترین مقاومت جدی در مقابل کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد نکرد، بلکه به جز معدودی، تمامی رهبران و سردمداران و کادرهای حزب، در مقابل رژیم کودتا سر تسلیم فرود آورده و یا در زندان‌های شاه با خفت و خواری تن به ندامت دادند و از "درگاه ملوکانه" طلب عفو و بخشودگی کردند!

کاشانی، پیشوای خمینی

۴ سال و نیم پیش رژیم شاه بدست توانای مردم سرتگون شد، اما این بار اخلاف عقیدتی و سیاسی کاشانی، به سردمداری خمینی خائن، که پس از دهها سال حمایت از رژیم شاهنشاهی، هوس حکومت کرده بودند، با سوار شدن بر امواج حرکت‌های مردمی و به مثابه‌ی یکی از ضدبشری‌ترین رژیم‌های ارتجاعی دوران معاصر، سرنوشت مردم و میهن ما را به بازی گرفتند و در این رهگذر تا آنجا که به اعدام و کشتار و شکنجه‌ی رشیدترین فرزندان انقلابی و مجاهد این میهن

مربوط است، نه تنها از حمایت امپریالیست‌ها و بقایای وابستگان رژیم شاه، بلکه از همکاری‌های عملی و توجیهات تئوریک حزب توده نیز برخوردار گردیدند.

جالب اینکه خمینی خائن پس از غصب حکومت و پا بپای گسترش اقدامات ارتجاعی و جنایتکارانه‌اش، به تظهِیر پیشوای خود فروخته‌اش کاشانی (همچنانکه در مورد شیخ فضل‌الله نوری، دشمن قسم‌خورده‌ی نهضت مشروطیت ایران) پرداخت و وقاحت را تابداجا رساند که بخاطر کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد، شکرگزاری نموده و از آن به‌عنوان "سیلی خدا به مصدق" یاد کرد و به این هم اکتفا نکرد بلکه در سراسر ننگین نامه‌های جیره خوارش و حتی در کتاب-

درباره

کودتای ننگین ۲۸ مرداد

های درسی دانش آموزان نیز به تحریف وقایع تاریخی پرداخت تا بدینوسیله کینه‌ی ارتجاعی خود و اسلافش برعلیه پیشوای فقید نهضت ملی ایران را تسکین دهد و پیوستگی خود را به شجره‌ی خبیثه‌ای که سردمداران آن در دوران مشروطیت "شیخ فضل‌الله نوری" و در زمان نهضت ملی "کاشانی" * بودند، بیش از پیش به اثبات رساند.

البته روشن است که پس از ۴ سال و نیم سلطه‌ی رژیم خمینی و تجربه‌ی عینی همه‌ی افکار، سیاست‌ها و عملکردهای بغایت ارتجاعی و ضدبشری او، دیگر کمتر مسئله‌ی ناشناخته‌ای در مورد او وجود دارد. اما با مروری بر سوابق این دجال خون‌آشام و جریانی که او افتخار وابستگی به آنرا می‌کند (باند کاشانی) بیش از پیش این واقعیات را روشن می‌سازد که چرا:

اولاً- خمینی و هم‌پالکی‌هایش در جریان سقوط رژیم شاه، جز موج سواری بر دریای خون و حرکت انقلابی خلق، آن هم فقط به منظور قبضه کردن حکومت و ایجاد یک رژیم ارتجاعی قرون وسطایی هیچ هنر دیگری از خود نشان ندادند؛ ثانیاً- نه تنها در سال ۳۲ مشاقانه به استقبال کودتای ۲۸ مرداد و بازگشت شاه مزدور رفتند، بلکه تا سال‌ها نیز همچنان دعاگوی "علیحضرت شاهنشاه اسلام‌پناه" بودند؛ ثالثاً- مخالفت‌های خمینی

با شاه، تازه در سال ۴۲ و پس از نامه‌های متعددی که مضمون آنها جز حمایت از رژیم و تاکید بر لزوم حفظ سلطنت شاه نبود، شروع شد؛ آن هم به این دلیل که چرا شاه فی‌المثل تصمیم به دادن حق رای به زنان گرفته است (و نه مخالفت از موضع انقلابی)؛ رابعاً- و جالب‌تر از همه اینکه طی ۱۵ سالی که در عراق تبعید بود، و بویژه در سال‌های بعد از ۵۰ که مبارزه‌ی انقلابی مسلحانه برعلیه رژیم شاه شروع شد، و در همان سال‌هایی که رژیم، هزاران تن از مجاهدین و فدائیان و دیگر مبارزین خلق را در زندان‌هایش تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار داده و صدها تن از آنان را به جوخه‌های اعدام می‌سپرد و یا در درگیری‌های مسلحانه به

شهادت می‌رساند، خمینی خائن هیچگاه در حمایت از مجاهدین و دیگر انقلابیون و یا حداقل در محکومیت رژیم شاه بخاطر کشتار و شکنجه‌ی آنها اعتراضی نکرد. تا آن هنگام که شرایط بین‌المللی، بنده‌های دیکتاتوری شاه را شل کرد و آنگاه بدلیل جوشش تضادهای درونی جامعه- با توجه به نقش راهگشایانه‌ی مبارزات انقلابی مسلحانه طی ۷ سال در جهت دادن به این تضادها و آگاه نمودن مردم نسبت به ماهیت فاشیستی و ضدخلقی رژیم شاه - حرکت انقلابی توده‌های مردم، آغاز شد (سال‌های ۵۶ و ۵۷) و بدین ترتیب زمینه‌های سقوط شاه فراهم گشت؛ آری در این هنگام بود که خمینی موقعیت را برای سوار شدن بر امواج عصیان انقلابی توده‌ها کاملاً مفتنم شمرد...

از سوی دیگر با مروری بر مواضع خائنانه "آیت‌الله کاشانی" در جریان مبارزات ضد استعماری مردم ایران و برعلیه دولت ملی مصدق بطور دقیق‌تری سوابق عمیقاً ارتجاعی و ضدملی باند خمینی و دشمنی تاریخی آنها با هر حرکت انقلابی و ترقی‌خواهانه اثبات می‌گردد. والا دلیلی نداشت که آنها کاشانی را (همچنانکه شیخ فضل‌الله نوری را) تا این حد ستایش کنند و یا بخاطر وقوع کودتای ۲۸ مرداد، آشکارا ابراز خوشحالی نموده و از آن تحت عنوان "سیلی خدا بر مصدق" استقبال کنند.

نمونه‌هایی از موضع‌گیریهای کاشانی

کاشانی که زمانی ظاهراً موافق نهضت و در کنار مصدق بود، پس از قیام سی‌تیر به تدریج از مصدق فاصله گرفت و در کنار عناصر مشکوک و وابسته‌ای همچون زاهدی، میراشرفی، بقائی، جمال امامی و... به کارشکنی برعلیه مصدق پرداخت. با تلاش‌های کاشانی، و تعدادی از نمایندگان سفارشی و فلابی، مجلس هفدهم - که او ریاستش را به عهده داشت - به پناگاه مزدوران و پایگاه مخالفین مصدق تبدیل شد.

در همین مجلس آقای کاشانی و اعوان و انصارش، با درخواست اختیارات یک‌ساله‌ی مصدق به مخالفت برخاستند و او را متهم به دیکتاتوری کردند! کار جناب کاشانی به آنجا کشید که در توطئه‌ی اسفندماه ۳۱ - که از طرف دربار به قصد جان مصدق ترتیب یافته بود - شرکت کرد و طی دو نامه‌ی محبت‌آمیز به شاه از طرف "قابطه‌ی اهالی مملکت و مردم پایتخت و هیئت رئیسه‌ی مجلس" نگرانی خود را از سفر شاه به خارج ابراز داشت! متعاقب این نامه‌ها، عده‌ای اوباش به همراهی تنی چند از افسران بازنشسته منجمله سپهبد احمدی، سرلشکر گرز، سپهبد شاه‌بختی و... به قصد قتل مصدق در جلوی کاخ شاه تجمیع کردند و به "تظاهرات" به نفع شاه پرداختند. اینان چون شنیدند که مصدق مخفیانه از کاخ بیرون رفته است، به طرف اقامتگاه او حمله بردند و با شکستن درب خانه قصد جانش را کردند که با هوشیاری مصدق، توطئه عقیم ماند.

در همین مجلس، جناب کاشانی، سرلشکر زاهدی خائن را - که پس از توطئه‌ی قتل افشار طوس متواری گردیده و به وسیله‌ی میراشرفی (معدوم) به مجلس آورده شده بود - به گرمی پذیرفت و ضمن اظهار تأسف از مزاحمت‌هایی که برای زاهدی پیش آورده بودند، خدمات او را به نهضت ملی ایران ستود!

جالب اینست که حضرت کاشانی همان روزها طی مصاحبه‌ای با "اخبار الیوم" تلویحاً از کشته شدن افشار طوس اظهار رضایت کرد و گفت: "شنیدم که می‌خواسته انقلاب کند و برای از بین بردن من توطئه می‌کرده‌اند، لیکن خدا مرا حمایت کرد و نقش برگشت او را گشتند..." در همین مصاحبه ایشان در

جواب این سوال که: "آیا از شاه پشتیبانی می‌کنی؟" صریحاً فرمودند: "آری، او خیلی از فاروق بهتراست من از رفتن شاه به خارج ممانعت کردم..." (خواندنی‌ها شماره‌ی ۷۸ سال ۳۲) مواضع "آیت‌الله!" در رویارویی با مصدق و لغزش به سمت دربار، بیش از پیش او را کانون توجه سیاست‌های استعماری کرد. در همین رابطه سفارت آمریکا در هر موقعیتی با آیت‌الله تماس می‌گرفت و از نفوذ او در جهت پیاده کردن طرح‌هایش استفاده می‌برد. در یکی از همین ملاقات‌ها آقای هندرسن (سفیر آمریکا) در پاسخ آیت‌الله کاشانی اظهاراتی کرده و منجمله گفت: "استعمار برجسته شده و از بین رفته (!) و الا ان باید اقدام شود تا از نفوذ کمونیست‌ها در ایران ممانعت به عمل آید..."

(کیهان ۳۱/۵/۲۹) در یکی دیگر از این ملاقات‌ها "آیت‌الله کاشانی" نیز به سفیر کبیر آمریکا اظهار می‌دارد که: "به دولت خود اطمینان بدهید که شاه و من بزرگ‌ترین مخالف کمونیست‌ها در ایران هستیم و شکست ما در این مبارزه پیروزی کمونیست‌ها خواهد بود."

(خواندنیها سال ۳۲ شماره ۶۱) "حضرت آیت‌الله" که مصدق را به سازش با کمونیست‌ها و کوتاه آمدن در مقابل آنان متهم می‌کند، بی‌شک به خود اجازه می‌دهد که برای مبارزه با مصدق و کمونیست‌ها نه تنها دست دوستی به سوی آمریکا و دربار دراز کند، بلکه حتی در این راه به معرفی دربار "ملکه اعتضادی" نیز - که در فساد و حمایت از شاه ید طولائی دارد - روی خوش نشان دهد. خبرنگار "اخبار الیوم" طی مقاله‌ای درباره‌ی ملکه اعتضادی می‌نویسد: "ملکه اعتضادی پس از تشکیل حزب ذوالفقار با مردان سیاسی ایران تماس گرفت. در رأس ایشان آیت‌الله کاشانی را ملاقات کرد. در این ملاقات با چادر نزد کاشانی رفت و کاشانی به او گفت دخترم به تو فرصت می‌دهم تا در کار خود پیروز شوی..."

(خواندنیها شماره ۷۸ سال ۳۲) کاشانی درباره‌ی شاه، طی "مصاحبه‌ای با خبرنگار "المصور" می‌گوید: "... شاه ما کاملاً با فاروق فرق دارد. او جوان فاسد و یا دیکتاتور مستبدی نیست، بلکه مردی معقول، بقیه در صفحه ۱۷

پاورقی: * قابل ذکر است که خمینی برای مدتی ریاست دفتر کاشانی خائن را عهده‌دار بوده‌است.

جارو جنجال رژیم خمینی پیرامون مسئله حج!

بقیه از صفحه ۱۰

براه انداخته و مرتبا پیرامون اهمیت آنها، در رادیو و تلویزیون و مطبوعات گزارش و تفسیر پخش می‌کند. (از قماش همان نوع سمینارهای بین‌المللی دیگر رژیم با شرکت مرتجعین سرسپرده و مزدبگیر رژیم خمینی، نظیر "سمینار ائمه جمعه و جماعات جهان"، "سمینار جهانی انرژی..." و ...)

نیاز به توضیح ندارد که برای تشکیل این قبیل سمینارهای فرمایشی - که هرکدام عنوان "بین‌المللی" را هم یدک می‌کنند - چه مبالغ هنگفتی از دارائی‌ها و دسترنج مردم محروم ایران توسط رژیم خمینی خرج می‌شود و به هدر می‌رود. و یا در ازای برگزاری آنها، چه مقدار امتیازات اقتصادی و یا حتی کمک‌های بلاعوض به رژیم‌های کشورهای مربوطه اعطا می‌شود.*

اما در اهمیت این عطایا و بده‌وبستان‌ها، همین قدر بس که به سرعت تاثیر خودش را در تملق‌گویی‌های خمینی پسندانه‌ی این قبیل سمینارها، برجای می‌گذارد. فی‌المثل در همین سمینارهای باصطلاح بین‌المللی اخیر پیرامون مسئله حج، منجمله در سیرالئون قطعنامه‌ی مربوطه تاکید بر این مسئله دارد که "چون حج منعکس‌کننده‌ی ولایت است، ما مسلمانان جهان را به پذیرفتن رهبری خمینی دعوت می‌کنیم!" از سوی دیگر جار و جنجال‌های ماجراجویانه‌ی اخیر رژیم خمینی پیرامون مسئله حج - و نیز نمایشات مسخره‌ای که رژیم برای مراسم حج تدارک دیده و درصدد راه‌اندازی آنست - حاوی معنی و مفهوم دیگری بوده و اهداف مهم دیگری را نیز دنبال می‌کند. توضیح اینکه جریان معاملات کلان تسلیحاتی رژیم با اسرائیل که منجمله یکی از مهم‌ترین موارد آن اخیرا توسط مجاهدین خلق افشاء گردید، و سپس توسط رسانه‌های خبری در سطح جهان انعکاس وسیعی پیدا کرد، باعث رسوائی هر چه بیشتر دار و دسته‌ی خمینی در انتظار و افکار بین‌المللی گردید. بویژه این افشاگری انقلابی زمانی صورت گرفت که موضع‌گیری‌های خائنانه‌ی رژیم خمینی برعلیه آرمان

فلسطین و سرمایه‌گذاری در رابطه با مسائل و تضادهای درونی سازمان الفتح و توطئه‌های پی در پی برعلیه رهبری آن و همکاری بی‌وقفه در این زمینه با رژیم سوریه، باعث انزجار خلق‌های منطقه و بویژه خلق عرب گردیده است. از همین رو دار و دسته‌ی خمینی طبق معمول به تلاش مذبحخانه‌ی وسیعی دست زده‌اند تا در مراسم حج امسال به نحوی، با این انزجار گسترده - بویژه توسط مسلمانان منطقه - برعلیه خود، مقابله کرده و برای رژیم رسوائی خمینی کسب آبرو کنند. بی‌جهت نیست که سردمداران رژیم از خمینی گرفته تا نخست‌وزیر و وزرای سرسپرده‌اش در رابطه با مسئله‌ی مربوط به چگونگی شرکت ایادی رژیم در مراسم حج چنین عنوان می‌کنند که: "استکبار جهانی" در این زمینه اشغال‌تراشی می‌کنند تا نگذارند "حجاج ایرانی" در مراسم حج برعلیه آمریکا و اسرائیل شعار بدهند!!

جالب توجه اینکه خمینی دجال در همان حال که کوس رسوائی‌اش در رابطه با خرید اسلحه از اسرائیل و آمریکا و سایر بند و بست‌هایش با آنها در همه جا به صدا درآمده و درست در شرایطی که ماهیت شعرو شعارها و خیمه شب‌بازی‌های باصطلاح ضدامپریالیستی‌اش برای همه افشاء گردیده، مجددا خود را نیازمند چنین شعارهایی دیده است. البته به نحوی که قبل از همه خود آمریکا را از مصرف داخلی این شعارها مطمئن سازد.

علاوه بر این، رژیم خمینی به دلیل وضعیت بحرانی جامعه و رژیمش و به منظور سرپوش گذاشتن بر این بحران‌ها و منحرف کردن اذهان عمومی، روی آوردن به سمت تبلیغات و ماجراجویی‌های خارجی را مشخصا در رابطه با مسئله حج در دستور قرار داده است. در همین رابطه بد نیست اشاره کنیم خمینی در سخنرانی اخیرش دست به تهدیدات "دن کیشوت" مآبانهای نیز زده و اینگونه خط و نشان کشیده است:

"خدا نکند که امسال حجاج ایرانی نرنند به مکه. و خدا نکند که این بشد که (اگر اینطور شود) اسلام و مسلمین انفجار درشون حاصل بشد و دیگر نه شیخی پیدا بشه و نه از بستگان آمریکا و ... (رسانه‌های خبری رژیم سه‌شنبه ۱۱/۵/۶۲) به هر حال، اگر خمینی به هر ترتیب هم که شده موفق

حرکت‌های اعتراضی مردم در خرم‌آباد و وحشت‌آیادی رژیم از "صلح" خواهی مردم

در تاریخ ۲۰/۳/۶۲ بدنبال درگذشت یکی از روحانیون غیر وابسته به خمینی در خرم‌آباد، مردم این شهر از موقعیت استفاده کرده و مراسم تشییع جنازه و ختم او را به یک تظاهرات اعتراضی علیه رژیم تبدیل می‌کنند. در این مراسم تعداد کثیری از مردم خرم‌آباد که عملکردهای ضد مردمی و بویژه سیاست‌های جنگ‌طلبانه‌ی رژیم خمینی مصادف و خسارات جانی و مالی فراوانی برای آنها ببار آورده است، با شعارهای کوبنده‌ی خود بر علیه عوامل جنایتکار خمینی در منطقه منجمله طاهری خرم‌آبادی و قاضی، خشم و نفرت خود را نسبت به رژیم ضد خلقی خمینی به نمایش گذاشتند. این مراسم که به مدت یک هفته و هر روز با شرکت تعداد بیشماری از مردم برگزار می‌شد، ترس و وحشت دار و دسته‌ی خمینی را از این حرکت اعتراضی حساب‌شده‌ی مردم برانگیخت تا جایی که مقامات رژیم برای جلوگیری از گسترش آن به تهدید و ارباب مردم پرداختند. منجمله "میناچی" نماینده‌ی جنایتکار خمینی در خرم‌آباد در نمایش جمعه‌ی خود به مردم "اخطار" کرد که اگر به اعتراضات خود ادامه دهند "حزب‌الله" به حساب آنها خواهد رسید!! ولی علیرغم این تهدیدات و خط و نشان کشیدن‌ها عصر همان روز

شود باز هم نمایشات مسخره‌آمیز خود را در سوءاستفاده از مراسم حج تکرار کند، جز رسوائی هر چه بیشتر در افکار و انتظار داخلی و بین‌المللی چیزی عایدش نخواهد شد، زیرا

پاورقی: * لازم به توضیح است، در همین روزهایی که باصطلاح کنفرانس بین‌المللی حج در کشورهای فوق‌الذکر برگزار می‌شود، "وزرای خارجه و هیئت‌های بلندپایه‌ی اقتصادی رژیم‌های سیرالئون و نیجریه به ایران آمده و سرگرم بستن قراردادهای اقتصادی با رژیم می‌باشند. بویژه سیرالئون با دریافت ۳۵۰/۰۰۰ تن نفت، سهم بیشتری از قبیل برنامه‌ی "صدور انقلاب" خمینی برده

بیش از هفتصد نفر از مردم خرم‌آباد مجددا در مسجد اجتماع کرده و به افشاگری‌ها و اعتراضات خود برعلیه رژیم ادامه دادند. در این جلسات علاوه بر آنکه مردم همه‌ی شعارها و نوحه‌ها را به نحوی هوشیارانه برعلیه رژیم تنظیم کرده بودند، چند تن از حاضرین نیز در رابطه با کمبودهای اقتصادی و فشار و تنگدستی مردم و دیگر مسائل اجتماعی و سیاسی به سخنرانی پرداختند. از جمله یکی از سخنرانان در مورد سیاست جنگ‌طلبانه‌ی خمینی دست به افشاگری زده و می‌گوید: "مردم جنگ را نمی‌خواهند، شیره سر مردم می‌آید، مردم روغن و نان و برنج ندارند، هی می‌گویند جنگ جنگ تا پیروزی" در جریان همین سخنرانی تعدادی از عوامل و مزدوران سرکوبگر خمینی به اجتماع کنندگان یورش برده و بطرز وحشیانه‌ی آنها را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند و سپس تعدادی را نیز دستگیر می‌نمایند. دست اندرکاران رژیم خمینی این حرکت‌های اعتراضی را تحت عنوان تحریکات "منافقین" محکوم نموده و ضمنا همچون رژیم شاه، این تظاهرات را کار عناصری که از شهرهای دیگر به خرم‌آباد آمده بودند، قلمداد کرده‌اند!

□ □ □

چهره‌ی خمینی - به عنوان منفورترین چهره‌ی جهان - بسیار کریه‌تر و رسواتر از آنست که با این قبیل تشبثات بزرگ شود.

■ ■ ■

است! (اطلاعات ۵/مرداد ۶۲) در زمینه‌ی این قبیل مخارج کشور بد نیست به جریان مسافرت هیئت اعزامی از سوی رژیم به مگادیشو اشاره کنیم که سعی داشتند با دادن مبلغ کلانی پول، عکس خمینی دجال را بر سر در یک مسجد نصب کنند.

(اسناد مربوط به این ماجرا توسط مجاهدین افشاء گردیده است.)

پاسخ به نامه‌های رسیده

بقیه/صفحه ۱۰ خر

گردیده، اکنون در مرحله تدارک قیام مسلحانه برای سرنگونی رژیم ارتجاعی و ضدبشری حاکم می‌باشیم. از این نظر ارتباط با سازمان برای افراد و هسته‌های گوناگون به عنوان وظیفه‌ی شماره‌ی یک آنان باید همواره و اکیدا مورد توجه قرار گیرد. ضمنا در همین رابطه متذکر می‌شویم، همچنانکه برادر مجاهد علی زرکش فرماندهی سیاسی - نظامی مجاهدین خلق در اطلاعیه‌ی اخیر خود تاکید نموده: "... باز هم برای کلیه واحدها و هسته‌ها و هوادارانی که تا این تاریخ موفق به وصل "ارتباط" خود با مسئولین و فرماندهان بالاتر نشده‌اند، تکرار می‌کنم که در هر گجای کشور و در هر یک از مناطق که باشند از این پس دیگر برقرار کردن ارتباط - علیرغم رعایت تمام ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های لازم - گارجندان مشکلی نبوده و علیهذا وظیفه‌ی اصلی و شماره‌ی یک آنها محسوب می‌شود و قبل از هر چیز بایستی در جهت برقرار نمودن آن اقدام نمایند."

تاکید فرماندهی سیاسی نظامی مجاهدین برادر مجاهد علی زرکش از واقعیات عملی و روزمره نشات می‌گیرد، زیرا بسیاری از واحدها و هسته‌ها و هوادارانی که در تلاش برای ایجاد ارتباط با سازمان بوده و یا پس از قطع رابطه درصدد وصل مجدد برآمده‌اند، موفق شده‌اند ارتباط خود را با سازمان برقرار نموده و در سطحی کیفی متفاوت با گذشته‌شان به فعالیت‌های انقلابی خود ادامه دهند. ضمنا قابل ذکر است که هر روز هم که می‌گذرد تعداد بیشتری موفق به برقراری ارتباط مجدد می‌گردند. اما نکته‌ی دیگر در رابطه با ضرورت وصل ارتباط اینست که با توجه به گسترش روزافزون هسته‌ها و ارتقاء مستمر آنها، مسئله‌ی ارتباطات آنها همواره به عنوان یک مسئله‌ی مبرم و اساسی پیش رویشان قرار دارد.

البته ما در گذشته، در ستون "پاسخ به نامه‌های رسیده" بارها در این باره نوشتیم و تذکرات لازم را نیز دادیم. ولی همچنانکه اشاره کردیم، گسترش و ارتقاء سطح

هسته‌ها و وجود خواهران و برادرانی که ارتباطشان قطع شده و بنابه دستور فرماندهی سیاسی - نظامی مجاهدین بایستی هر چه سریعتر ارتباطشان وصل گردد، این هفته نیز مجددا ضمن یادآوری رهنمودهای گذشته صحبت می‌کنیم:

همانطور که اطلاع دارید، برادر مجاهد علی زرکش در اطلاعیه‌ی اخیر خود پس از اشاره به شرایط خفقان و ارتباطات گسسته‌ی برخی از واحدها و هسته‌های مقاومت سراسری متذکر شده بود: "به واحدها و هسته‌های مزبور - واحدها و هسته‌هایی که هنوز ارتباطشان با مسئولین و فرماندهانشان برقرار نشده - توصیه می‌کنم تا چنانچه هیچ ردی از ارگان‌های بالاتر ندارند، با مکتبه با یکی از آدرس‌های مندرج در نشریه‌ی مجاهد از طریق خارج از کشور، برای تماس و ارتباط خود تلاش کنند. در همین رابطه به مسئولین "مجاهد" نیز سفارش خواهیم کرد تا با همکاری انجمن‌های دانشجویان مسلمان - هواداران مجاهدین خلق ایران - در کشورهای مختلف جهان، تلفن‌های ویژه‌ی ارتباطی برای تماس از داخل کشور، دایر و اعلام نمایند."

خواهران و برادران، هسته‌های مقاومت سراسری! با نشریه‌ی مجاهد از طریق یکی از آدرس‌های اعلام شده در "مجاهد"، تماس گرفته و در جهت تسهیل و تسریع در برقراری ارتباط با سازمان، سعی کنید در گزارشی که پیرامون سوابق و وضعیت کنونی خود برای سازمان می‌دهید، با دادن یک رد از خود (حتی المقدور شماره‌ی تلفن) ما را در جریان مسائل و مشکلات خویش قرار دهید. بدیهی است که رعایت مسائل امنیتی لازم جهت دادن رد خود باید مورد توجه اکید قرار گیرد. استفاده از شیوه‌ی نامرئی نویسی و یا ارسال غیرمستقیم گزارشات اطلاعاتی مربوط به خودتان از طریق شخص ثالثی که در یکی از کشورهای خارج می‌باشد و یا نوشتن اطلاعات قابل پی‌گیری مربوط به رژیم در چند نامی جداگانه بطوری که برای دشمن قابل پی‌گیری نباشد و ... از جمله شیوه‌هایی

هستند که می‌توان با بکار بردن آنها ضریب احتمالی ضربه را به میزان قابل ملاحظه‌ای کاهش داد.

شیوه‌ی دیگر تماس و وصل ارتباط با سازمان، ارتباط تلفنی است. براساس دستور برادر مجاهد علی زرکش و همکاری خواهران و برادران دانشجوی خارج از کشور در انجمن‌های دانشجویان مسلمان - هوادار سازمان مجاهدین خلق ایران تلفنی را که در این شماره اعلام می‌کنیم، به همین منظور یعنی برای وصل ارتباط خواهران و برادران مبارزمان با سازمان در نظر گرفته‌ایم. شما می‌توانید از طریق آشنایان خود در خارج از کشور و یا شخصا از داخل کشور مستقیما از طریق شماره‌ی تلفن زیر با برادران و خواهرانمان تماس گرفته و ترتیب کارهای خود را بدهید. این تلفن در لندن واقع در انگلستان می‌باشد و شماره‌ی آن عبارت است از:

مفیدی در زمینه‌های مختلف مطرح کرده بودید که به مسئولین مربوطه خواهیم رساند. سعی کنید به همین ترتیب چه در زمینه‌ی انتقال تجارب و چه در زمینه‌ی طرح پیشنهادات، کیفیت کارتان را بالا ببرید.

* برادر عزیز علائی: نامه‌ی مورخ ۶۲/۴/۲۷ شما رسید. نوشتن نامه را بصورت فعال‌تر ادامه دهید. سعی کنید طبق محورهایی که مشخص شده مطالبتان را تنظیم نمائید. جمع‌بندی شما از موردی که برایتان پیش آمده بود بسیار خوب و زمینه‌ساز کارهای کیفی از این قبیل خواهد بود. در مورد محور سوم نامه حتما اقدام خواهد شد و نتیجه‌ی آن به اطلاعاتتان خواهد رسید. کیفیت نامه‌ی اخیرتان نسبت به قبل خیلی بهتر بود.

* برادر "مجاهد آزادی" نامه‌ی مورخ ۶۲/۴/۲۷ شما و خواهر "زاده حق‌گو" نامه‌ی مورخ ۶۲/۳/۲۱ شما رسید. ارتباط

شماره‌ی تلفن	گد لندن	گد انگلستان	گد خروجی از ایران
۲۰۳۴۴۵۵	۱	۴۴	۵۵

خودتان را با ما فعال کرده و اخبار بیشتری برابمان بفرستید. * برادر "علی - الف" از برازجان، ضمن نامه‌ی جالبی که برابمان نوشته گزارش کوتاهی از وضعیت هسته‌ای که در آن فعالیت می‌کند، داده است. این برادر در قسمتی از نامه‌ی خود چنین می‌نویسد: "... با نوشتن شعار روی در و دیوار استادیوم ورزشی شهر شروع کردیم. سپس با زدن تخم مرغ به عکس‌ها ادامه دادیم. چون تخم مرغ خوب نبود برای عکس‌های بزرگ از لامپ به اندازه‌های مختلف استفاده کردیم که نتیجه‌ی خیلی خوبی داشت. چند عکس بزرگ از بهشتی و باهنر را سه بار پی‌درپی با لامپ‌های بزرگ پر از رنگ زدیم که در روحیه‌ی مردم تاثیر بسیار خوبی داشت. نکته‌ی جالب این بود که این عکس‌ها در حدود ۵۰ متری گمبته قرار داشتند..."

* هسته‌ی مقاومت شهدای ۵ بهر از تهران، ضمن گزارش

تصحیح و پوزش

در نشریه‌ی شماره‌ی ۱۶۴ در اطلاعیه‌ی نظامی مجاهدین خلق ایران - مرکز کردستان تحت عنوان "عملیات کمین پشم‌گره‌های مجاهد خلق در جاده‌ی "سردشت مهاباد و بهلاکت رسیدن میرزائی ... " تاریخ انجام عملیات به جای ۵ مرداد ماه اشتباها ۱۵ مرداد ماه چاپ شده است که ضمن پوزش از خوانندگان بدینوسیله تصحیح می‌شود.

لازم به تذکر است که در صورت عدم دسترسی به شماره‌ی تلفن فوق، تلفن‌های انجمن دانشجویان مسلمان در سایر کشورها نیز می‌توانند مورد استفاده‌ی خواهران و برادرانمان قرار گیرند. علاوه بر دو شیوه‌ی ذکر شده برای وصل ارتباط، وصل کردستان نیز از طریق آمدن به کردستان نیز عملی است. تعدادی از خواهران و برادران در نامه‌های خود نوشتند که آشنایانی در شهرهای کردستان دارند و می‌توانند از طریق آنها به کردستان بیایند. این خواهران و برادران سپس سوال کرده‌اند که آیا امکان وصلشان در کردستان هست یا نه؟ در پاسخ آنها باید بگوئیم که این شیوه نیز کاملا امکان‌پذیر و عملی است و حتی خواهران و برادرانی که آشنای خاصی نیز ندارند، می‌توانند به کردستان آمده و در یکی از مناطق آزاد شده‌ی آنجا به سازمان بپیوندند.

* * * برادر عزیز ابراهیم فرهنگی، نامه‌ی را که در تاریخ ۶۲/۴/۲۸ ارسال داشته بودید به دستمان رسید. کیفیت نامه بسیار خوب بود، تجاربی را که نوشته بودید، عملی و قابل اجراست. همچنین پیشنهادات

خبر بهلاکت رسیدن یکی از مزدوران خمینی بنام اسماعیل مصطفی‌زاده، از تاثیر بسیار چشمگیر این عمل انقلابی بر روی مردم نوشته‌اند. این هسته‌ی مقاومت نمونه‌ای از اطلاعیه‌ی تبلیغی خود را که در رابطه با طرح صلح شورای ملی مقاومت تهیه کرده‌اند، برابمان فرستاده‌اند که بسیار جالب بود. در قسمتی از گزارش فعالیت این هسته‌ی مقاومت آمده است: "از جمله کارهایمان اعلامیه‌ای بود که در سالگرد شهادت سردار شهید خلق، مجاهد کبیر موسی خیابانی و خواهر مجاهد اشرف ربیعی سمیل زن انقلابی مجاهد، که همراه عکس کلیشه‌ی شده‌ی مجاهد شهید موسی خیابانی بود، چاپ کرده و در سطح وسیعی پخش کردیم"

خواهران و برادران هسته‌ی مقاومت "شهدای ۵ مهر" با توجه به ضرورت ارتقاء شکل خودتان، از شما می‌خواهیم رابطه‌تان را با ما فعال‌تر کنید تا رهنمودهای لازم را در اختیارتان قرار دهیم.

* از طرف خواهر یا برادری، مدارک بسیار زنده و گویایی به دستمان رسیده که نمونه‌ای از جنایات پاسداران ضد خلقی است. این مدارک حاکی از این است که فردی بنام مهندس سید محسن موسوی در کارخانه‌ی سیمان سفید دماوند، توسط پاسداران ضد خلقی به قتل می‌رسد. جریان واقعه از این قرار بوده است که پاسداران به وی و همسرش در خیابان با حمل باصطلاح اخلاقی مشکوک می‌شوند، سپس آنها را دستگیر و جهت بازرسی به خانه‌ی خودشان می‌برند. در آنجا به دلائل ناشناخته!! مهندس موسوی را به رگبار بسته و می‌کشند. بی‌شک از این قبیل جنایات، هر روزه در تهران و سراسر ایران، توسط پاسداران و دیگر مزدوران جنایتکار خمینی انجام می‌شود. از خواهران و برادران خود می‌خواهیم به هر گونه سندی در این رابطه دسترسی پیدا کردند نمونه‌ای از آن را برای ما نیز ارسال دارند

بحران در جنبش کمونیستی ایران،

راه حل برون رفت از آن و نقش ما

از: مهدی سامع عضو مرکزیت سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

توضیح: مقاله‌ای که ذیلاً خواهید خواند آخرین نوشته‌ی آقای مهدی سامع عضو مرکزیت سازمان چریکهای فدائی خلق ایران است که به تازگی دریافت نموده‌ایم، که ضمن آن بزرگسری نکات اساسی در امر سازماندهی و تعیین "صلاحیت" در سلسله مراتب سازمانها و احزاب انقلابی نیز تاکید کرده است...

شایان یادآوری است که به محض انتشار نامه‌های آقای سامع به مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران و انتشار مقالات او در "مجاهد" اطلاعیه‌هایی به امضاء کمیته‌ی خارج از کشور سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) منتشر شد، و در فحاشی و افتراء و دروغ‌پردازی بر علیه مجاهدین و بر علیه پر سابقه‌ترین عضو مرکزیت خود کوتاهی نکردند. لیکن ما امیدواریم که هر آنگاه که این دوستان از تناقض‌گویی‌های فاحش، از پشت کردن به مقاومت مسلحانه‌ی انقلابی و از ضدیت و کین‌توزی کودکانه و بی‌فایده با نیروی محوری انقلاب ایران و تنها آلترناتیو دمکراتیک موجود - بمشابهی برخورد‌هایی که طبعاً مورد استقبال اکید ارتجاع و امپریالیسم نیز هست - خسته شده و به خود آیند، انشاءالله برای قرار گرفتن در مسیر اصولی

و چاره‌جویی برای درمان دردها و بن‌بست‌های سیاسی - استراتژیک خود در شرایط فوق‌العاده حساس کنونی فرصت مکفی پیدا کنند. حال اگر تصور می‌کنند که به جای شرکت تمام عیار در مبارزه‌ی مسلحانه‌ی انقلابی و سراسری بر علیه رژیم ضد بشری خمینی یعنی رژیمی که عموم مردم محروم ما و بویژه طبقه‌ی کارگر اسیر ایران را به ستوه آورده است، می‌توان با چنگ انداختن به روی مجاهدین جبران مافات نموده و به جایی رسید ما (مجاهدین) هیچ شکایتی نداریم و با اعلام آمادگی برای دریافت القاب و الطاف! هر چه غلیظ‌تر و شدیدتر، داوری را به محرومان و زحمتگشان ایران احاله می‌دهیم الا اینکه آرزو می‌کنیم که دوستان فدائی ما - چه اقلیت و چه سائیرین - در فردای انقلاب در برابر طبقه‌ی کارگر ایران سرفراز و قرین افتخار باشند و موردی برای سراقندگی وجود نداشته باشد، لیکن تا آنجا که به مجاهدین خلق مربوط می‌شود ما پیوسته آماده‌ایم که دست‌های هر فرد یا جریانی را که صادقانه در راستای مقاومت و بویژه مقاومت انقلابی مسلحانه بگوشد بفشاریم و بمشابه وظیفه‌ی انقلابی و ایدئولوژیکی خودمان در حمایت از چنین خطوط اصولی از هر آنچه که در توان داریم دریغ نکنیم.

کردن بر مبنای آن اقدامات ضروری برای برون رفت از این وضع می‌باشد. مسلماً هیچ بحرانی با طرح وجود بحران و یا با آموزش و مطالعه به تنهایی قابل حل نیست. اگر چه طرح مساله و قبول وجود بحران یک گام صحیح است ولی مهمتر از آن راهگشایی برای تغییر این وضع می‌باشد. مضافاً بر اینکه باید نقش خود را در گذشته و در جریان این بحران روشن نموده و فی‌المثل پاسخ دهیم که اگر من معتقد هستم سازمان فدائی در پروسه‌ی بعد از قیام و خصوصاً بعد از انشعاب بی‌هویت بوده، اندیشه‌ها و گرایشات متعدد در آن وجود داشته (التقاطی بوده)، بر طبق تئوری‌های خود عمل نمی‌کرده، گرایش سکتاریستی بتدریج خود را حاکم کرده، نسبت به نیروهای خود و نیروهای انقلابی دیگر احساس مسئولیت نداشته، اشکال توطئه‌گری و شبه کودتائی در آن عملکرد داشته و... خود من در این جریانات چقدر مسئول و چه مقدار برای برون رفت از این وضع کوشش کرده و چه انتقاداتی به خود دارم؟ مسلماً در پاسخ این سوال خوانندگان مقاله دچار این توهم نخواهند

مساله‌ی بحران در جنبش کمونیستی و ارزیابی دقیق آن به یک مساله‌ی حاد تئوریک و عملی تبدیل شده است. امروز هر کس که چشمی برای دیدن و گوشی برای شنیدن داشته باشد بخوبی می‌داند که عدم حضور جدی یک جریان مارکسیستی - لنینیستی قدرتمند و مداخله‌گر در صحنه‌ی اجتماعی یک ضایعه‌ی جدیست. مسلماً نفی وجود بحران و جاروجنجال در رابطه با این مساله که جنبش کمونیستی از وضعیت مطلوبی برخوردار است نه فقط یک ادعای توخالی بلکه یک فریبکاری آشکار است که مدعیان "استحکام و انسجام درونی" تنهایی‌توانند خود و دنباله روان ناآگاه و بعضاً غیر مطلع خویش را راضی کنند. بزرگ‌ترین و اصیل‌ترین سازمان کمونیستی تاریخ ایران طی چند سال گذشته، آنچنان تکه پاره شده که هر فرد و جریان مسئولی، تنها با تأسف و تاسف نمی‌تواند شانه از زیر بار این مسئولیت خالی کند. تعمق بیشتر، برخورد جدی و انقلابی برای پایان دادن به این وضع و نیز علی‌رغم تهدیدات و تکفیرات مرسوم در این لحظات بحرانی، جسارت در طرح حقایق و نظرات اصولی و عمل

هیچ کاری مقصر نبوده و هر کاری کرده‌ام درست بوده است. این هم یک برخورد صادقانه و انقلابی نبوده و برای یک جریان انقلابی و آینده‌نگر سمی مهلک است.

مسئله‌ی فردی مثل من و یا نویسنده‌ی مقاله "دوره..." و یا افرادی در همین رده‌ی مسئولیت که از طرف کنگره‌ی سازمانی و یا با رای اعضای سازمان به عضویت مرکزیت انتخاب شده باشند مسئولیت بسیار بیشتری نسبت به شخص دیگری که ممکن است بنا به محظورات مجاز و یا غیر مجاز و در فقدان کادرهای لازم صرفاً برای اجرای صحیح اساسنامه به این رده‌ی تشکیلاتی برگمارده شده باشد داریم. از این رو باید در پاسخ اصولی به سوال فوق (نقش افراد) عمق آنچه بر جنبش کمونیستی و سازمان گذشته ارزیابی شود. زیرا اگر فی‌المثل تنها به حوزه‌ی تشکیلاتی قناعت کنیم، من با توجه به فعالیت جدی و پیگیر خود در عرصه‌های عملی مبارزه‌ی سیاسی، با توجه به نقشی که در خنثی کردن بعضی اقدامات غیر دمکراتیک مرکزیت داشته‌ام، با توجه به ظرفیت انتقادپذیری و نیز گوش کردن به حرف دیگران و با توجه به برخورد دمکراتیک با کادرها و اعضای پائین‌تر از خود (تنها با در نظر گرفتن صلاحیت و کیفیت تشکیلاتی آنها و بدون توجه به اینکه افراد درون تشکیلات متعلق به کدام گرایش هستند) و تعهدی که به مصوبات التقاطی کنگره‌ی اول داشتم و نیز ارائه‌ی نظرات مشخص بر روی مبرم‌ترین مسائلی که در هر لحظه تشکیلات با آن روبرو بوده، مسلماً کمترین انتقاد شامل حال من خواهد شد. اما هنگامیکه مسئله عمیق‌تر بررسی شود و رابطه‌ی عملکرد افراد با وضعیت بحرانی بررسی شود وضع تغییر می‌کند. از این جهت نقطه‌ی آغاز تحلیل مبین برخورد جدی ماست. با طرح بحران و شناخت ریشه و تجلیات آنست که قادریم از اشتباهات گذشته درس گرفته و راه صحیح را بیابیم.

بحران در سازمان‌های کمونیستی هنگامی بروز می‌کند که این سازمان‌ها قادر به پاسخگویی درست به شرایط عینی جامعه و پروسه‌ی رشد مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا نیستند. وجود بحران سبب مختل شدن عملکرد طبیعی یک سازمان خواهد شد. از این رو تئوری‌های این سازمان نه در جهت رشد مبارزه‌ی طبقاتی بلکه به نسبت‌های مختلف موانعی در برابر این مبارزه ایجاد می‌کند. نیروها را هرز

داده و از پتانسیل و انرژی موجود استفاده‌ی لازم نمی‌کند. یک سازمان کمونیستی باید شعور آگاه طبقه‌ی کارگر باشد و این نه بدین معنی که در یک لحظه‌ی مشخص تمام طبقه را به دنبال خود داشته باشد بلکه بدین معنی است که راهنمای عمل برای مداخله‌ی جدی در مبارزه‌ی طبقاتی برای کسب قدرت سیاسی بوده و در یک پروسه‌ی رشدیابنده قرار گرفته تا بتواند با حل انقلابی تضادهایی که با آن روبروست بر عمق ادارک و شعور طبقاتی بیفزاید. ممکن است یک سازمان مشخص در ابتدا نتواند به تمام مسائل پاسخ گوید و شاید اساساً رشد شرایط عینی به درجه‌ای نرسیده باشد که ذهن قادر به درک این شرایط و ارائه‌ی آن باشد ولی آنچه مهم است جهت‌گیری‌های سازمان مزبور است. نکنه دیگر اینکه بر اساس متد مارکسیستی باید یک رابطه‌ی دیالکتیکی و ارگانیک بین واقعیت عینی و تئوری انقلابی وجود داشته باشد. اینکه "تئوری در صدد تغییر واقعیت باشد به تنهایی کافی نیست، واقعیت هم باید کوشش لازم را به سمت تئوری داشته باشد". چگونگی این رابطه مشخص کننده‌ی تئوری اصولی و یا انحرافات چپ و راست می‌باشد. زیرا هنگامیکه تئوری (که وظیفه‌ی آن راهنمایی انسان‌ها برای تغییر واقعیت است) از آهنگ رشد واقعیت عقب‌تر باشد و یا به زبانی دیگر پاسخ‌های کهنه و با تاخیر به روند حرکت واقعیت بدهد الزاماً نه فقط قادر به تغییر آگاهانه و هدفمند واقعیت نمی‌شود بلکه واقعیت با کمک نیروهای دیگری و یا با مکانیسم درونی خود به نحوی دیگر (که کاملاً در جهت تکامل پدیده نیست) تغییر می‌کند و در این حالت مدعیان این تئوری از واقعیت عقب افتاده‌اند. این ریشه‌ی اصلی فلسفی اپورتونیزم راست می‌باشد. برعکس اگر تئوری از واقعیت جلو باشد و یا به تعبیر دیگر مسائلی را که باید در آینده بدان پاسخ گوید امروز در صدد پاسخ‌گویی بدان باشد باز هم واقعیت را نمی‌تواند بنحو هدفمند و متکامل‌تر تغییر دهد و از اینرو ابتکار عمل در تغییر واقعیت بدست تئوری‌هایی می‌افتد که چه به اعتبار شرایط تاریخی آن و چه به اعتبار منشاء طبقاتی آنها بنحوی که نیازهای اجتماعی طبقه‌ی بالنده در جامعه ایجاب می‌کند عمل نمی‌کنند و این منشاء فلسفی اپورتونیزم چپ می‌باشد. البته

بحران در جنبش کمونیستی ایران ...

اشکال التقاطی و بینابینی از این دو روش انحرافی در تئوری‌های ارائه شده از طرف سازمان‌های کمونیستی امکان بروز دارد. سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران با پاسخ لازم به ضروریات یک مرحله از جنبش انقلابی ایران و با تحلیل مشخص از جنبش کمونیستی یا به میدان مبارزه‌ی قطعی علیه امپریالیسم و ارتجاع نهاد. رفیق کبیر مسعود احمدزاده در جمع‌بندی جنبش کمونیستی در سال ۴۹ خصوصیات جنبش کمونیستی را بدین‌گونه جمع‌بندی کرده و به توده‌ها می‌داند و بدرستی معتقد است که برای پایان دادن به این وضع باید مبارزه‌ی مسلحانه‌ای که سرشت تبلیغی آن در ابتدا عمده است را در پیش گرفت. پاسخ صحیح به ضروریات آن شرایط راهگشای جنبش کمونیستی ایران بود. اما دو مساله در این رابطه قابل طرح است.

مساله‌ی اول اینکه رفیق مسعود در اثر تئوریک خود بنام "مبارزه‌ی مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک" به کلیات نظرات خود می‌پردازد و از توضیح جزئیات آن به علت اینکه اثر او یک رهنمود عمومی و برنامه‌ایست خودداری می‌کند. در همان اولین ماه‌های مبارزه‌ی مسلحانه به علت ضرباتی که رژیم شاه بر سازمان ما وارد آورد و بخصوص دستگیری و شهادت ارزنده‌ترین تئوریسین‌های آن این امکان را از سازمان سلب نمود که مجموعه‌ی دستاوردهای تئوریک قبلی این رفقا را ارائه دهد و از این بابت امکان هرگونه تعبیر و تفسیر در نظرات این رفیق بوجود آمد. مساله‌ی دوم نحوه‌ی نگرش و تفکر رفیق مسعود به شرایط عینی انقلاب و جدا دانستن آن از وضعیت انقلابی، نحوه‌ی نگرش او به روابط امپریالیست‌ها با بورژوازی وابسته بدان و تاکید یک جانبه بر امپریالیسم و نیز این امر که آغاز قیام خود قیام است همه مواردیست که بعدها مورد نقد و بررسی رفیق جزئی قرار گرفت. گذشت چند سال از مبارزه‌ی مسلحانه شرایطی را بوجود آورده بود که باید تئوری‌های سازمان به تحولات درونی جامعه پاسخ مناسب می‌داد. نوشته‌های رفیق جزئی اگر چه توانست نقش زیادی در پالایش فکری سازمان از

ذهنی‌گری ایفا کند اما بدلیل آنکه هنگامی این نوشتجات مورد بحث دقیق قرار گرفت که لازمه‌ی پاسخ دادن به شرایط عینی مبارزه‌ی طبقاتی، مسائل دیگری را پیش روی پیشاهنگان انقلابی قرار داده بود، لذا نتوانست عمیقاً مورد توجه قرار گیرد. شهادت رفیق جزئی در زندان و نیز ضربه‌ی ۸ تیرماه سال ۵۵ که منجر به شهادت رفقای مرکزیت سازمان شد این خلاء را بیشتر نمود و از اینجا بحران آغاز شد. در ابتدا یک گرایش فرمیستی توسط شهید بیگوند شکل گرفت و پس از مدتی آنها انشعاب کرده و به توده‌های پیوستند. همراه با شکل‌گیری بحران اقتصادی در جامعه و شروع مجدد جنبش کارگری در سال ۵۴ و ۵۵ می‌بایستی چشم‌انداز آینده ترسیم و راه شرکت فعال در مبارزه‌ی طبقاتی بررسی می‌شد. باید اشکال مبارزه‌ی مسلحانه و غیر مسلحانه بررسی و چگونگی برخورد با تضادهای درونی رژیم مورد توجه قرار می‌گرفت. اما مناسفانه ضربه‌ی سال ۵۵ و نتیجتاً خلاء ناشی از فقدان رهبری سیاسی، عدم درک عمیق از نوشتجات رفیق جزئی در سازمان سبب آن شد که سچفا نتواند به موقع نقشی را که باید در جنبش انقلابی مردم ایران در سال‌های ۵۶ و ۵۷ ایفا کند، دریابد. فی‌المثل انتشار بیانیه‌ی ۱۶ آذر سال ۵۶ نمونه‌ی یک تحلیل ساده انگارانه از شرایط و درک سطحی از نظرات رفیق جزئی بود و یا رهنمودهای غلط سازمان به دانشجویان در آغاز سال تحصیلی ۵۷ از همین زاویه باید بررسی شود. اگر چه این اشکالات در سازمان بود مع الوصف طرح "قیام را باور کنیم" پس از آبان ۵۷ و نیز شرکت عملی رفقای فدائی در جنبش انقلابی خلق همراه با عنصر تاریخی فدائی که محصول درک شرایط تاریخی و مبارزه‌ی انقلابی توسط پیشگامان جنبش مسلحانه‌ی انقلابی بود، سازمان را با استقبال وسیعی روبرو کرد و به موازات آن تزلزل در رهبری سازمان شکل گرفت. آزاد شدن زندانیان سیاسی و جذب آنها در سازمان از یک طرف و نیز شیوه‌ی مطالعه‌ی سطحی و متد کپی‌برداری از متون مارکسیستی سبب ایجاد یک جریان نیرومند که گذشته‌ی پر افتخار سازمان را به زیر سوال می‌برد، شد. درحالی‌که پاسخ مناسب به شرایط پس از قیام می‌توانست نیروها را

کانالیزه کند. سردرگمی در شناخت ماهیت حکومت و تضادهای درونی آن باعث هرز رفتن نیروها شد. آیا حاکمیت یک پایه است؟ تضادهای درونی آن به چه شکلی عمل می‌کند؟ ماهیت آن چیست؟ فی‌المثل خود من تا چند ماهی در حالیکه موضع روشنی در قبال جناحی که ارتجاع سیاسی ایران را نمایندگی می‌کرد داشتم، در مورد جناح دولتی (بازرگان و شرکا) به اینکه آنها نماینده‌ی بورژوازی ملی هستند، معتقد بودم و این درک نادرست نمی‌توانست در کانالیزه کردن مباحثات اولیه و صف‌بندی درون تشکیلات موثر باشد. به هر حال پس از چند ماهی رفیق اشرف دهقانی از سازمان جدا و اولین انشعاب پس از قیام تحقق پذیرفت. طی چند ماه تا اواخر تابستان نظر حوزه‌ی نشریه‌ی کار که توسط یکی از رفقای مرکزیت (مسئول تحریریه و تنه‌اعضو مرکزیت که وابسته به گرایش اقلیت بود) تدوین شده بود، بطور موقت مورد پذیرش مرکزیت سازمان قرار گرفته بود و سازمان محور فعالیت خود را مبارزه برای دموکراسی انقلابی قرار داد. اگر چه این دوران در حیات سازمان باعث رشد آن شد ولی فقدان درک عمیق نسبت به شرایط جامعه، فقدان ترویج کافی پیرامون این خط و اساساً فقدان یک سیستم منسجم سیاسی - ایدئولوژیک که بتواند راهنمای عمل باشد و نیز رشد با نقشی جریان اپورتونیستی در درون سازمان باعث عقب نشینی گام به گام خطی که معتقد به مبارزه برای دموکراسی انقلابی بود، شد.

حوزه‌ی نشریه‌ی کار به علت اینکه عمیقاً مساله را درک نکرده بود، به علت اینکه برنامه‌ی مشخصی در رابطه با چگونگی کسب قدرت سیاسی و بسیج توده‌ها و نیز استفاده از تضادهای درونی رژیم نداشت و تنها سیاست‌های عموماً "نفی" اتخاذ می‌کرد، نتوانست در مقابل تهاجم با نقشی رهبران اپورتونیست اکثریت مقاومت کند و از این جهت اشغال کامل "حوزه‌ی نشریه‌ی کار توسط اپورتونیست‌ها" همزمان با جریان سفارت آمریکا موجب تغییر اساسی در سیاست سازمان شد. جناح اقلیت که در پلنوم تابستان ۵۸ شکل گرفته بود مجبور به تدارک برای انشعاب شد. جناح انقلابی (اقلیت) سازمان در پلنوم تاکید کرده بود که راه برون رفت از بحران داشتن نقشه‌ی معین (برنامه‌ی عملی) در مبارزه‌ی طبقاتی است. جناح اکثریت معتقد بود باید اصول

م - ل مورد مطالعه قرار گیرد و در ضمن نسبت به گذشته موضع مخالف داشت. پس از پلنوم تابستان ۵۸ جناح اقلیت مدت‌ها بر طبق تصمیمات پلنوم تابستان روی گذشته کار کرد. تصمیم پلنوم تابستان ۵۸ این بود که موضع سازمان پیرامون شرایط کنونی و در قبال حاکمیت تغییر نی کند اما رهبران اپورتونیسم اکثریت پس از جریان سفارت هم تصمیم پلنوم را نقض کردند و هم نظر خودشان را و با درج مقاله‌ی اصلی در کار ۳۵ خط عوض کردند و در مقابل آنها اقلیت تنها اعتراض نمود و هنگامیکه جواب اصولی دریافت نکرد، تصمیم گرفت مبارزه‌ی ایدئولوژیک را بر محور برخورد با حاکمیت قرار دهد. آیا انشعابی که محور آن اختلاف بر سر ماهیت حاکمیت، اعتقاد به گذشته (با درک‌های متفاوت و بعضاً متضاد)، رد راه رشد غیر سرمایه‌داری باشد، علیرغم انقلابی بودنش می‌توانست راهگشای معضلات جنبش کمونیستی باشد؟

از این زاویه است که باید انشعاب اکثریت و اقلیت را بررسی نمود. ما در بدو انشعاب و در کنگره‌ی اول معتقد بودیم که انشعاب زودرس بوده است ولی دلایل آن را دقیقاً روشن نمی‌کردیم و صرفاً به طبیعی بودن بعضی موارد تکیه می‌کردیم. آیا انشعاب به این دلیل زودرس بود که ما نتوانستیم کادرهای بیشتری را با خود متحد کنیم؟ بر اساس این فرض و در صورت آوردن تعداد بیشتری از کادرها آیا آینده‌ی بهتری برایمان متصور بود؟ به نظر من عدم استحکام ایدئولوژیک - سیاسی و فقدان یک مبارزه‌ی ایدئولوژیک ممتد و انقلابی، صریح و قاطع آنها را نیز به همین وضع دچار می‌کرد. دلیل دیگر بر این زودرس بودن این بود که ما پس از انشعاب به علت غرق شدن در کار تشکیلاتی و دنباله‌روی از حوادث نتوانستیم به تدوین برنامه موفق شویم. زیرا بر اساس قراری که در نشست اول اقلیت برای حل مسائل گذاشته شده بود تنها وظیفه‌ی کمیته‌ی مرکزی موقت تعیین تکلیف قطعی با جریان اپورتونیستی و فرمیستی حاکم بر سازمان و سپس پیشبرد کار طی مدتی تا انتخابات مجدد بود.

معلوم می‌شود که بایستی طی چند ماه (که خیلی طولانی‌تر شد) تنها کارها را رتق و فتق کند و احیاناً موضع بگیرد، آن هم در حدی که تصویب شده بود و چون ما تنها روی حاکمیت موضع داشتیم تنها می‌توانستیم

با سیاست "نفی" کار را پیش ببریم و هیچ سیاست ایجابی نداشتیم. حدود ۷ ماه بعد تازه در کار ۸۷ طرح برنامه برای مطالعه مطرح شد که تصویب آن تا کنگره‌ی اول طول کشید. اگر چه علی‌الاصول در مواردی موضع‌گیری‌هایی می‌شده اما این موضع‌گیری‌ها فاقد جنبه‌ی استراتژیک ایجابی که در یک کلمه مساله کسب قدرت سیاسی است، بود. تازه کنگره‌ی اول کار روی برنامه را هم با بلندپروازی بررسی کرد.

در پیرامون ما تمام گرایشات مخالف اکثریت جمع شده بودند و این خشت اولی بود که ما کج نهاده بودیم. و طبیعی بود از همان بدو تشکیل اقلیت گرایشات متضاد خود را نشان می‌داد. هویت واحد وجود نداشت. در این صورت اقلیت در بطن خود انشعابات متعددی را بی‌ریزی می‌کرد. در چنین مواقعی بقول لنین باید تمام گرایشات مشخص و کم‌رنگ خط و مرزهای خود را روشن نمایند و روی اساسی‌ترین مسائل انقلاب موضع خود را مشخص نمایند. سپس مبارزه‌ی ایدئولوژیک نه بین افراد مختلف بلکه بین گرایشات و سیستم‌های فکری مشخص شکل می‌گرفت. "تاریخ دوران‌های انقلابی مثال‌های بسیار زیادی از خسارات عظیمی به دست می‌دهد که در نتیجه تجربه‌های شتاب‌آلود و نیم‌پخته "وحدت رزمنده" حاصل شده است، "وحدتی" که می‌خواسته عناصر مختلف را در کمیته‌های مردم انقلابی یک گامه نماید. اما با انجام این کار برخورد متقابل و یاس تلخ بوجود آورده است ... برای اینکه یک توافق موقت بین احزاب، جریانات و گرایش‌های کم رنگ موفقیت‌آمیز باشد واضح و معین بودن روابط بین این احزاب، جریانات و گرایش‌های کم رنگ مطلقاً ضروری است. واضح و معین بودن این روابط در هر گام عملی مورد نیاز خواهد بود. این واضح و معین بودن پیش‌شرط عدم تزلزل در کار واقعی یعنی کار عملی خواهد بود ...

تنها وضوح و تعیین کامل روابط متقابل بین این جریانات و گرایش‌ها و موضع آنها در قبال موقعیت پرولتاریای انقلابی می‌تواند موقعیت حداکثر را برای نهضت انقلابی تضمین کند، تنها وضوح کامل در روابط متقابل می‌تواند پیروزی یک توافق را در رسیدن یک هدف بلاواسطه مشترک تضمین نماید. (لنین مجموعه آثار جلد ۸) از این زاویه است که انشعاب اقلیت اگر چه یک

بحران در جنبش کمونیستی ایران ...

اقدام انقلابی بود ولی به علت فقدان مرزبندی روی اساسی ترین اصول سیاسی - ایدئولوژیک نتوانست ضربه‌ی قاطع بر رفرمیسم وارد آورد.

در حالیکه شرایط موجود امکان این مرزبندی را (به شرطی که ما توجه لازم را به آن داشتیم) می‌داد. زیرا پتانسیل موجود در جامعه و رشد مبارزه طبقاتی و تجربیات جنبش کمونیستی میهن ما و جنبش جهانی کمونیستی این امکان را بوجود آورده بود که ما از قبل این خط و مرزها را روشن و با یک سیستم به جنگ اپورتونیسم اکثریت برویم. خرده‌کاری، عدم توجه به تئوری بعنوان راهنمای عمل، دنباله‌روی از حوادث و جنبش خودبخودی ما را از این امر بازداشت. مگر محصول یک جمع متضاد که قادر به پیشبرد یک مبارزه‌ی ایدئولوژیک منطقی و منکی بر اصول هم نباشند چیزی جز اینست که امروز شاهد آنیم. بد نیست در همین جا آماری را ارائه دهیم. اولین نشست اقلیت شامل کسانی می‌شد که برطبق قوانین جریان موسوم به اکثریت عضو سازمان بودند. این نشست، نامه‌ی جناح اقلیت به مرکزیت را تصویب و خواست‌های جناح انقلابی سازمان را به مرکزیت ارائه داد. در شرایط کنونی تنها ۱۳ درصد از شرکت‌کنندگان در این نشست در کنار نویسنده‌ی مقاله‌ی "دو راه" هستند. در حالیکه ۴۲ درصد از شرکت‌کنندگان در این نشست که متعلق به گرایش‌های متفاوت درون سازمان بودند، دستگیر و یا شهید شده‌اند. ۴۵ درصد نیز اکنون در خارج از این جریان و متعلق به جریانات مختلف فکری هستند. به نظر من و بدلائل متعدد رقم ۱۳ درصد نیز نقصان پیدا خواهد کرد.

اگر آمار فوق را در کنار آمار مربوط به صف‌بندی درون کنگره (بدون اینکه در آمار مربوط به کنگره مستقیب حساب شوند) و محصول فعلی آن قرار دهیم عمق آنچه بر ما گذشت بیشتر روشن خواهد شد. نگاهی به موضع‌گیری‌های سازمان پس از انشعاب تا حدود ۱۴ اسفند ۵۹ نشان می‌دهد که ما تنها روی ضد انقلابی بودن کل حاکمیت بحث می‌کردیم. در جریان جنگ اختلافات حاد

شد. هنگامی بحث بر سر اینکه کدام جناح حکومت عمده است حاد شد که تحولات با سرعت پیش می‌رفت. رهبری سیاسی و اجرایی سازمان قادر به پاسخگویی به مسائل مطروحه نبود و هنگامی به عمده بودن حزب جمهوری اسلامی رسیدیم نتوانستیم این خط اصولی را با استحکام پیش ببریم.

اندکی قبل از ۳۰ خرداد ۶۰ بعضی مواضع سازمان در حال جا افتادن بود که جریانات خرداد ۶۰، شرایط را تغییر داد و مسلماً در این شرایط و بانوجه به اطلاعاتی که از طریق سازمان مجاهدین خلق داشتیم باید سریعاً خود را آماده‌ی مقابله با جریانات می‌کردیم.

تمام تصمیمات مرکزیت سازمان طی ماه‌های پس از تیر ۶۰ تا کنگره و منجمله برگزاری کنگره منکی بر سرنگونی سریع رژیم خمینی بود. جا دارد کسانی که امروز مجاهدین خلق را مورد این انتقاد قرار می‌دهند، به نوشتجات سازمان طی ماه‌های پس از ۳۰ خرداد و مصوبات کنگره مراجعه کنند و ببینند آیا جز تدارک قیام و نقشه‌ی عملی برای سرنگونی رژیم آن هم سرنگونی نزدیک چیز دیگری نوشته‌ایم. منتها تضادهای درونی سازمان آنقدر حاد شده بود که قدرت عملکرد سازمان را کاهش می‌داد. مساله‌ی شورای ملی مقاومت، تاکتیک‌های مسلحانه و شیوه‌ی اصلی سازماندهی توده‌ها به مبهم‌ترین مساله‌ی مورد اختلاف تبدیل شد. اگر به مصوبات کنگره پیرامون شورای ملی مقاومت مراجعه شود، این النقاط نظری بیشتر آشکار می‌شود. در حالیکه در همه‌ی نوشته‌های سازمان صحبت از انقلابی بودن سازمان مجاهدین خلق می‌شود و در بیشتر نوشتجات اقلیت و منجمله اطلاعیه‌ی (ببخشید فحش نامه) اخیر مسئول خارج از کشور اقلیت (در تاریخ ۶۲/۴/۲۴) از این صحبت می‌شود که در راس شورای ملی مقاومت مجاهدین خلق قرار دارند مع الوصف نه فقط سیاست منکی بر این تحلیل که ضرورتاً باید سیاست اتحاد - مبارزه باشد، اتخاذ نمی‌شود، بلکه هیچ سیاستی اعلام نمی‌شود.

در حالیکه قبل از کنگره و طی مباحثات یک مخرج مشترک نظرات که عبارت از حمایت مشروط از شورا بدون آنکه وارد

آن شویم ارائه شد، سکنا رست‌ها می‌گویند از ابتدا روی شورا موضع قاطع داشتیم. همچنین در زمینه‌های دیگر نظری این النقاط خود را به نحو بارزی نشان می‌داد و انعکاس این وضع در تشکیلات بی سر و سامانی، عدم اجرای دستورات از طرف مسئولین، مناسبات غیر دموکراتیک درونی، وتو کردن تصمیمات از طرف عده‌ای از رفقا، تهدید به عدم انتشار نشریه از طرف مسئول چاپ و با تصمیم به عدم پخش نشریه از طرف بخش توزیع، ایجاد فراکسیون، عدم اعتماد به افراد، تردید نسبت به پتانسیل واقعی هواداران و توده‌های مردم. ناهماهنگی بین رهبری، کادرها، اعضاء و هواداران در حرکات اجتماعی، شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت موضع‌گیری‌هایی که می‌شد، (مثلاً نامه‌ی سرگشاده به مجلس در خرداد ۶۰ مورد تأیید همه‌ی اعضای حاضر در جلسه‌ی مرکزیت و منجمله نویسنده‌ی مقاله‌ی "دو راه" قرار می‌گیرد. اما بعد از آنکه مورد اعتراض قرار می‌گیرد اینگونه وانمود می‌کنند که کار یک نفر بوده) و ...

بر بستر چنین شرایطی کنگره‌ی اول تشکیل شد. اگر از هر زاویه‌ای به کنگره‌ی اول بتوانیم انتقاد کنیم (و منجمله اینکه اساساً کنگره بوده یا نه) ولی این کنگره یک حسن بزرگ داشت و آن اینکه یک تابلوی نسبتاً روشن از ترکیب التقاطی سازمان ارائه داد و به هر حال یک "خط" تصویب شد. اگر چه خطی التقاطی و گاه متناقض است ولی از اینکه یک گام در جهت روشن شدن مواضع می‌باشد باید مثبت ارزیابی شود. با درکی که من از شرایط جامعه در کنگره‌ی اول داشتم فکر می‌کردم طی مدت نه زیاد طولانی پس از کنگره جنبش توده‌های اوج خواهد گرفت و در آن شرایط واقعیت بر بسیاری از رفقای صادق روشن خواهد شد. از این جهت معتقد بودم نباید سیاست ما ایجاد انشعاب در سازمان باشد. باید بین خطوط مختلف سازش‌هایی صورت پذیرد تا بتوان روی حداقل‌هایی (که عبارت از مبارزه‌ی عملی برای سرنگونی رژیم است) وحدت نمود. پس در اتخاذ سیاست‌ها و مصوبات کنگره به میزان زیادی من هم موثر و مسئول بوده‌ام. پس از کنگره آنچه بر ما گذشت تکرار همان مسائل قبل از کنگره بود. در طی مدت چهار سال گذشته بر نیروهای انقلابی مدعی م - ل مسائل مشابهی گذشته

است. بسیاری از سازمان‌ها در اولین بحران از درون به هم ریختند. بسیاری مواضع خود را سریعاً تغییر دادند. در بسیاری از نیروها انشعاب صورت گرفت. به جرات می‌توان گفت پراکندگی همراه با فقدان نقشه‌ی معین خصوصیت عمده‌ی بسیاری از نیروهای مدعی کمونیسم بود. جریاناتی خود را در یک قدمی تشکیل حزب کمونیست دانستند. اتحاد مبارزان کمونیست به سازمان راه‌کارگر اتهام مزدوری شوری می‌زند و راه کارگر (کمیته‌ی خارج از کشور) این افتخار را پیدا کرده که اولین جریانی باشد که ما را سرسپرده‌ی مجاهدین بنامد. اقلیت همه را ورشکسته اعلام نموده و مدعی بسیج توده‌های میلیونی می‌شود. کومه‌له همه را خرده‌بورژوا و پوپولیسم می‌نامد و همه‌ی این نیروها مدعی تشکیل فوری حزب کمونیست می‌شوند. گرایش موسوم به سوسیالیسم انقلابی با مارک "سانتریسیم" بر همه‌ی نیروها خیال خود را راحت کرد. هنگامی که مثلاً در موضع نفی "شورای ملی مقاومت" هستیم از همدیگر سبقت می‌گیریم ولی هنگامی که می‌خواهیم گام در راه ... "ایجاب" برداریم و یک اتحاد عمل کوچک برای حل یک مسئله‌ی مشخص صورت دهیم، مدعیان داشتن برنامه و پلان‌تفرم یک قدم هم کوتاه نمی‌آیند. هر چند وقت یکبار به نقد گذشته‌ی خود می‌نشینیم و سرود پیروزی سر می‌دهیم که راه گذشته اشتباه بوده و راه درست را پیدا کرده‌ایم. آیا این اوضاع و احوال چیزی جز بحران عمیق تئوریک (سیاسی - ایدئولوژیک) است. آیا ما اشتباه می‌کنیم که واقعیت را عریان بیان می‌کنیم. آیا اینکار ما آب به آسیاب امپریالیسم و رژیم ارتجاعی می‌ریزد. مگر آنها کور و کر هستند که این همه نشریه‌ی رنگارنگ و متضاد را نخوانند. مگر آنها آخرین اسناد داخلی بسیاری از گروه‌ها را در دست ندارند. مگر آنها از مشورت خائنینی چون حسین روحانی و ... برخوردار نیستند؟ آیا اگر ما این تصویر واقعی از جنبش کمونیستی را ارائه می‌دهیم خود را از ارائه‌ی راه حل عاجز می‌دانیم؟ چرا نباید واقعیت را آنطور که هست بیان نمود تا بتوان آنطور که باید تغییرش داد. آیا ما مخالف موضع‌گیری‌های متقابل هستیم. آیا ما دیگران را از اینکه از مارک‌های مختلف استفاده می‌کنند منع می‌کنیم؟ آیا ما خود را در برج عاج تصور کرده و دیگران را در جاه ویل؟ نه ما واقعیت سیاسی -

ایدئولوژیک موجود را آنطور که هست (و اگر لازم باشد مدارک مستند آنرا ارائه خواهیم داد) بیان می‌کنیم (در حدی که مزدوران رنگارنگ امپریالیسم و ارتجاع حاکم بر ایران از آن اطلاع دارند) تا این امکان را بوجود آوریم که هواداران فدائی و توده‌های مردم جامعه هم بتوانند آگاهانه راه خود را انتخاب کنند تا کارگران بدانند کسانی که امروز بخاطر رقابت‌های ناسالم با انگیزه‌های خطرناک مدعی می‌شوند که می‌توانند میلیون‌ها توده را بسیج کنند دروغ می‌گویند. و به ادعای دروغ آنان نباید دل بست. ما می‌گوئیم بحران واقعی است. مرزها مخدوش است. رابطه‌ی هویت‌ها با صلاحیت‌ها مخدوش و چه بسیار کیفیت‌های افراد مثلاً کارآئی تشکیلاتی، دانش تئوریک محض و یا امکانات مالی آنها بدون در نظر گرفتن صلاحیت و هویت، منبع قدرت‌گیری می‌شود و اینجاست که پرنسیپ‌ها هم زیر پا گذاشته می‌شود. آری بحران واقعی است. باید واقعیت آنرا قبول کرد. ریشه‌ی آنرا شناخت و نقش خود را در آن بررسی کرد. ریشه‌ی بحران در عدم تطابق و تضاد بین اندیشه با واقعیت عینی است. اندیشه قادر به پاسخگویی به واقعیات عینی نیست و این خود را در فقدان تئوری منسجم که بوسیله‌ی آن می‌توان تشکیلات کمونیستی را بنا نموده و سپس با مداخله‌ی جدی در مبارزه‌ی طبقاتی به کسب قدرت سیاسی رسید نشان می‌دهد. اندیشه به علت آمیخته بودنش با گرایشات و توهّمات خرده بورژوازی، به جای دیدن افق‌های بی‌بازگشت، لحظه‌های موجود را در نظر می‌گیرد و به جای نفی دیالکتیکی عناصر میرنده و ایجاب، بازسازی و تکامل عناصر بالنده، خود به ایجاب آنچه هست مبادرت می‌ورزد. محصول یک چنین وضعی در حوزه‌ی ایدئولوژیک - سیاسی زیگزاگ زدن‌های متعدد، فقدان یک خط استراتژیک و پایدار و موضع‌گیری‌های کاملاً متناقض در یک شرایط مشخص و معلوم، بدون اینکه هر یک دیگری را نفی دیالکتیکی کرده باشد، است. اپورتونیسم در اشکال مختلف چپ و راست، لیبرالیسم، سکنا ریسیم، ولونتاریسم، آنارشیزم، رفرمیسم تجلیات این وضع خواهد بود. اگر چه از نظر عمومی مبارزه با اپورتونیسم راست به مثابه‌ی

بحران در جنبش کمونیستی ایران...

خطر اصلی جنبش کمونیستی عمده است. ولی این مبارزه برای مارکسیست‌های انقلابی نمی‌تواند ثمر بخش باشد مگر اینکه با اساسی‌ترین انحراف موجود در نیروهای انقلابی مارکسیستی یعنی سکتاریسم مبارزه کنند. سکتاریسم بویژه هنگامی که با پوشش "چپ" در میدان مبارزه‌ی طبقاتی عرض اندام می‌کند می‌تواند برای روشنفکران انقلابی که فاقد پیوند توده‌ای و اندیشه‌ی عمیق علمی باشند جاذبه ایجاد کند. سکتاریسم چون شرکت و مداخله در یک جنبش را منوط به اعمال رهبری در این جنبش می‌کند، فاقد درک روشن و اراده‌ی لازم برای حرکت به سمت کسب رهبری است و از این جهت انرژی‌ها را هز می‌دهد و بویژه از آنجا که نقش تاریخی طبقه‌ی کارگر را نه در صحنه‌ی واقعی مبارزه بلکه در رویاهای زیبا و عقل سلیم خود جستجو می‌کند، به ایزوله شدن این طبقه و سرانجام نفی نقش رهبری‌کننده‌ی این طبقه در انقلاب اقدام می‌نماید و از این لحاظ در مسائل ایدئولوژیک نمی‌تواند ثابت‌قدم باشد.

در حوزه‌ی تشکیلات این بحران خود را در فقدان ضوابط و پرنسیپ نشان می‌دهد. در شرایط وجود گرایش‌های متعدد، صریح بودن این گرایش‌ها از یکطرف و ضوابط لازم برای تعیین مناسبات درونی این گرایش‌ها بعضاً متضاد تا تعیین تکلیف قطعی لازم است. هنگامی که مرزبندی در اصولی‌ترین مواضع صورت نگرفته و تعیین تکلیف قطعی با گرایش‌های متفاوت صورت نگرفته نمی‌توان ضوابط نامشخص و غیرواقعی را به جای ضوابط اصولی منطبق بر شرایط مفروض برقرار کرد. هنگامی که یک نیرو در دوران اولیه‌ی خود قرار دارد نمی‌تواند ضوابط یک حزب را بر مناسبات درونی خود برقرار سازد. هنگامی که دوران گذار را طی می‌کند نمی‌تواند با ضوابط دوران اولیه و یا دوران آینده وحدت درونی خود را حفظ کند. ضوابط و آئین‌نامه‌ها باید ناظر بر روابط پایدار، اصولی و رشد‌یابنده‌ی عناصر تشکیل دهنده‌ی یک جریان باشد. هر گام عملی برای روشن شدن مرزبندی‌ها باید با گام‌های عملی در روشن کردن ضوابط همراه باشد. اگر

ضوابط بسیار جلوتر از میزان وحدت درونی و حداقل‌های انسجام باشد، مسلماً این ضوابط کارساز نخواهد شد، و از این جهت یا بی‌بندوباری و یا سرکوب شیوه‌ی اصلی مبارزه‌ی درونی می‌شود. اصل سانترالیسم دمکراتیک مستلزم وجود خط منسجم پرولتری است و گرنه گرایش‌های انحرافی این اصل را مخدوش خواهند ساخت، و در یک دوران طولانی عملاً فرسودگی و یا به هم ریختگی بوجود خواهد آورد. سانترالیسم دمکراتیک در هر شرایط مشخص ویژگی خاص خود را دارد. اما در فقدان انسجام تئوریک و با فقدان مرزبندی‌های صریح و روشن، دیگر نه ویژگی بلکه کاریکاتور آن باقی خواهد ماند. همچنین انتقاد و انتقاد از خود به ابزاری برای می‌گیری‌های شخصی و یا پرونده‌سازی تبدیل خواهد شد. انتقاد دیگر قادر به بازسازی گرایش بالندگی نیست. بلکه به نیروی عادت که می‌تواند مانع هر رشد و تکاملی باشد تبدیل می‌شود. آموزش در یک چنین وضعی نه به مثابه‌ی ابزاری برای درک هر چه بیشتر واقعیت و راه‌یابی نظری و عملی بلکه به مثابه‌ی تلنبار کردن مشت‌های جملات و آیه‌های تقدیس شده در مغز درخواهد آمد. شور و شوق برای دانستن به منظور حل مسائل عملی به کار معمولی آموختن برای آموختن تبدیل می‌شود. در این مجموعه‌ی رهبری یک جریان کمونیستی را به جایی می‌کشاند که به جای رهبری، به دنبال حوادث کشانده می‌شود. رهبری باید از شناخت و جمع‌بندی آنچه از واقعیت درک کرده یک خط ارائه داده و در جهت تحقق آن بکوشد. مخدوش شدن مرز رهبری، کادرها، اعضاء و هواداران و توده‌های مردم و شکسته نفسی خرده بورژوازی در اینکه فرقی بین افراد نیست و همه می‌توانند رهبری کنند، نفی تمام دستاوردهای علمی، تئوری‌ها و تجربیات جنبش کمونیستی است. اگر توده‌ها در سطحی رشد کرده باشند که خود راه و چاه را پیدا کرده باشند دیگر ضرورت وجود پیشاهنگ منتفی است. پیشاهنگ محصول مبارزه‌ی خود بخودی طبقه‌ی کارگر نیست. پیشاهنگ تجلی منافع آگاه و متشکل طبقه و ستاد رزمنده‌ی اوست. اگر در ارتش انقلابی کار ستاد به

عهده‌ی رزمندگان جبهه‌ی قرار گیرد، مسلماً رزمندگان جبهه هرگز قادر به حفظ سنگر خود نخواهند بود و از این جهت هرگز ایمان به پشت جبهه‌ی خود برای لحظات بعد نخواهند داشت. و در این وضع مرز مسئولیت‌ها و صلاحیت‌ها به هم خواهد خورد. یا باید مسئولیت‌ها به مسخره گرفته شود، در اینصورت جایی برای پیشاهنگ باقی نخواهد ماند و یا رابطه‌ی درستی بین صلاحیت و مسئولیت برقرار نمی‌شود که آنهم به لیبرالیسم یا سکتاریسم کشیده خواهد شد. تنها هنگامی عناصر پیشاهنگ و توده در هم ادغام خواهند شد که طبقات از بین رفته و تمام عوارض ناشی از وجود طبقات ستمگر و استثمارکننده ناپدید شده باشد. همانطور که مردم از ما می‌خواهند که به آنها بگوئیم از چه راه و چگونه حرکت کنند در درون یک تشکیلات کمونیستی نیز وجود رده‌بندی و تقسیم مسئولیت نه بخاطر حکمرانی، بلکه به منظور هر چه آگاهانه‌تر کردن حرکت انقلابی و کسب صلاحیت برای رهبری انقلابی جنبش است. هنگامی که این مرزها مخدوش شود، هرگز رهبران واقعی رشد نمی‌کنند. هرگز اشتباهات به درستی بررسی نمی‌شود و سیاست باندبازی، ولنگاری، سرهم‌بندی، سرکوب و ... پیش خواهد رفت. رهبران دیگر فرمان‌کشتی در موج را، در دست ندارند بلکه پاروئی هستند که در دست دیگران به بازی گرفته می‌شوند. برای ارضای این یا آن تمایل، برای نگهداشتن این یا آن جمع برای نفی این یا آن گروه، برای سازش‌های غیر اصولی، برای توهم پراکنی و برای اجرای عملی کارهای روزمره و اجرای این یا آن قرار ... و نهایتاً انجام هر خرده‌کاری ساخته می‌شوند و نه رهبری تشکیلات و جنبش.

رهبری تشکیلات به جای رهبری کردن، رهنمود دادن، نظارت، حل مسائل عمومی و به جای کنترل کادرها که خود باید پائین‌تر از خود را کنترل کنند و به جای پیوند عمیق و ارگانیک با تشکیلات به خرده‌کاری کشیده می‌شود و از این‌رو در لحظات قطعی نه می‌تواند به تعرض قطعی دست زند و نه به یک عقب‌نشینی قانونمند. ارتشی شکست خورده و بدون فرمانده، رها شده در صحنه‌ی نبرد باقی می‌ماند. در موقع حساب پس‌دادن‌ها هم به جای پذیرش مسئولیت آنچه پیش آمده، همه را مقصر خواهند دانست. در

چنین وضعی تربیت کادرها نیز نمی‌تواند قانونمند پیش رود. در یک تشکیلات اصولی که یا از انسجام درونی برخوردار است و یا خط و مرزهای گرایش‌های درونی مشخص و صریح است این امکان برای کادرها بوجود خواهد آمد که محصول عملی تفکرات مختلف را بیازمایند و با تفکر در عمق نظرات راه را انتخاب کنند و نیز قادر خواهند بود پاسخ مناسب به اعضاء ارائه دهند. توجیه‌گر هر اشتباهی نخواهند بود. آنها اهرم‌های انقلابی برای یک هدف انقلابی خواهند بود. حقوق و وظائف آنها، مسئولیت و صلاحیت آنها مشخص خواهد شد و می‌توانند در آزمون‌های مختلف خود و دیگران را آزمایش کنند، رشد کنند و یا اگر شایسته‌ی رشد نیستند با واگذاری جای خود به دیگری که شایسته‌ی این کارند مانع حرکت سازمان نباشند. به همان میزانی که خود را صالح در قرار گرفتن در یک موقعیت معلوم می‌داند، می‌تواند مسئولیت این موقعیت را بپذیرد.

رابطه‌ی بین یک شکل کمونیستی و دموکراتیک نیز نمی‌تواند در یک وضعیت بحرانی مشخص گردد و پیشرفت کند. هنگامی که یک شکل کمونیستی دارای انسجام درونی نیست، دارای وحدت لازم نیست، مرزبندی دقیق نداشته باشد، مسلماً چفت و بست‌های لازم را نداشته و یا قادر به درک ضرورت شکل‌های دموکراتیک نبوده و یا نمی‌تواند در درون آن برخوردی اصولی داشته باشد. گاهی می‌خواهد همه را در سطح کمونیست ارتقاء دهد و گاهی خود در سطح نازل‌ترین آنها قرار می‌گیرد. یا درصد تحمیل ایدئولوژی و سیاست خود بر کلیت آن شکل برمی‌آید و یا اساساً مرزهای خود را به فراموشی می‌سپارد. سرنوشت شکل‌های دموکراتیک ایران پس از قیام این ساله را بخوبی نشان داد.

عملکرد تفکرات سکتاریستی در این شکل‌ها دو گرایش انحرافی را بوجود آورده که یکی هر گونه کار دموکراتیک و شکل دموکراتیک را نفی می‌کند و دیگری اساساً معتقد به حفظ خط و مرزها در درون این شکل‌ها نیست. تفکر سکتاریستی چون درصد غالب کردن همه‌ی آنچه که خود بوده به این شکل‌ها برآمد عملاً از برد توده‌های آن کاست. شکل‌های دموکراتیک به شاخه‌های بی‌نام و نشان و یا نام و نشان نیروها تبدیل شد. و از این زاویه انقلابیون به جای

اینکه مثل ماهی در آب زندگی کنند، عملاً آب را در شکم ماهی قرار دادند. نتیجتاً تمام مسائلی که بر جنبش کمونیستی طی مدت پس از قیام گذشت با توجه به این ارزیابی قابل بررسی است و ما ضربات اسفند ماه ۶۰ را بر این مبنای بررسی کردیم. و اکنون نقش خود را نیز باید بر بستر این تحلیل ارزیابی کنیم. بررسی ما باید با توجه به اینکه ما از یک طرف در دوران گذار برای تشکیل حزب بوده‌ایم و از طرف دیگر با توجه به اینکه در دوران انقلابی که ضرورتاً ایجاد جبهه‌ی خلق را طلب می‌کند قرار داشتیم صورت پذیرد و از این جهت نقش فردی مثل من باید این می‌بود که نه با این یا آن تلاش مجزا برای حل این یا آن مساله، نه موضع‌گیری‌های جدا از هم، نه روشن کردن تفکرات خود در حوزه‌های جداگانه‌ی پراتیک اجتماعی، بلکه می‌بایستی با یک سیستم کلی به جنگ این انحرافات می‌رفتم. من باید بمناب‌ی عنصری آگاه و با تجربه در می‌یافتم که بدون ارائه‌ی یک سیستم نظری که مورد قضاوت قرار گیرد، موضع‌گیری‌های جداگانه نمی‌تواند کارساز باشد. من باید مرزبندی خود را در تمام حوزه‌های نظری و عملی که قادر به ارائه‌ی آن بودم روشن می‌کردم و به انگای یک سیستم پا در میدان می‌گذاشتم. در این صورت تمام تلاش‌های مثبت و اصولی من در حوزه‌ی تشکیلات قادر به راه‌یابی اصولی بود. اگر من نه در حوزه‌های نظری مجزا بلکه در رابطه با مجموعه‌ی مباحث موجود در جنبش (در حد توان خود) یک سیستم برنامه‌ای ارائه می‌دادم، گرایش‌ها و جریان‌ها دیگر در تشکیلات نیز زودتر از تزلزل به قضاوت گذاشتن خود دست بر می‌داشتند. (کاری که تاکنون هم انجام نداده‌اند). اینکه من قبل از کنگره نظر خود را پیرامون شورای ملی مقاومت به درون تشکیلات ارائه دادم، اینکه در مورد مسائل جهانی در کنگره‌ی اول صحبت کردم، اینکه در بحث‌های پیرامون برنامه (علیرغم کار تشکیلاتی زیاد) فعال بودم؛ نه فقط کافی نبود بلکه نسبت به وظیفه‌ی اصلی ناچیز هم بود. باید روی اصلی‌ترین مواضع و اصول به مثابه‌ی یک سیستم حرکت می‌کردم. این مهمترین و اصلی‌ترین انتقاد است که به من وارد می‌شود. در صورتی که چنین کاری می‌کردم آن وقت قادر بودم مرز بین تضاد نظری خود در تشکیلات را با

بحران در جنبش کمونیستی ایران...

الزامات و تعهدات کار در یک تشکیلات روشن نمایم. آن وقت اکنون بخوبی روشن بود که من با قبول این واقعیت که گرایشات متضاد در درون تشکیلات وجود دارد و دورانی برای روشن شدن خط و مرزها و تعیین تکلیف قطعی لازم است رای به هیچ تصفیه‌ی ایدئولوژیک و برخورد شخصی ندادهام. و آن وقت قادر بودم در جهت تمیق نظارت خود پیرامون تئوری تشکیلات، تئوری شکل‌های دموکراتیک و مناسبات درونی اقدام کنم. اما از آنجا که این تلاش‌های مثبت بدون وجود یک سیستم نظری بود و از آنجا که این مرزبندی در حوزه‌های مختلف و مجزا صورت می‌گرفت، بنابراین در حوزه‌ی تشکیلات الزاما و بناچار (و یا حتی بدون اجبار) تن به وجود افراد بی‌صلاحیت حتی در رده‌های رهبری می‌دادم. اینکه پس از تیر ماه ۶۰ من قبول کردم افرادی در مرکزیت سازمان قرار گیرند که مثلا معتقد به "توده‌های بودن جزئی" هستند و در حوزه‌ی مسائل جهانی بنحوی شرمگین خود را به سازمان پیکار نزدیک می‌بینند ناشی از همین امر است (در همین جا روشن کنم که به نظر من اعتقاد به این مسائل جرم نیست اما برای تشکیلاتی که اکثر آنها خود را از لحاظ تئوریک متعلق به خط جزئی می‌دانند و در نشریات تبلیغی سازمان (مثلا جهان) روی این رفیق تاکید می‌شود باید روشن باشد که در رهبری سازمان نسبت به شهید جزئی چگونه فکر می‌کنند). به بیان دیگر، اگر الزامات کار تشکیلاتی و پیشرفت امور و اینکه صلاحیت‌ها تنها در حوزه‌ی تشکیلات بدون رابطه با هویت عموما مشخص می‌شود، این هم باید روشن شود که تفاوت‌های فکری و عملی مشخص و روشنی در چهارچوب این الزامات وجود دارد و این موضوع بخصوص باید برای تسویه تشکیلات روشن شود. به اعتبار انتقاد اول، این ناروشن بودن رابطه بین هویت و صلاحیت و کیفیت و تاکید یک جانبه بر کیفیت آن هم فقط در حوزه‌ی کار تشکیلاتی، عوارضی را پیش آورده که من هم در آن سهم و از این بابت نیز به خود انتقاد می‌کنم.

در حوزه‌ی مسائل مربوط به کادرها و نیروی وسیع هوادار ناروشن بودن مرز بین خط

اصولی و خطوط دیگر موجب این امر می‌شد که ناتوانی خط سکتاریستی حاکم، هرگونه امید به پیدا شدن راه اصولی را از آنها سلب می‌کرد. انفعال یکی از محصولات چنین امریست. ضمنا اینکه مثلا بسیاری از اعضا و هواداران می‌دیدند که در مسئولیت‌های سازمانی کسانی قرار دارند که صلاحیت چنین امری را ندارند خود بخود از وضع موجود دلسرد و یا به انفعال و یا به اقدامات فردی متوسل می‌شدند. من تنها با روشن کردن خط و مرزها خود می‌توانستم الزامات و اجبارات قبول این افراد را توضیح دهم. در صورتی که نه فقط در کلیت خود این خط و مرزها را روشن نکردم بلکه به تبع آن در روشن‌تر شدن رابطه‌ی بین هویت و صلاحیت اقدام اساسی صورت ندادم. زیرا هیچ صلاحیتی از نظر سیاسی - تشکیلاتی نمی‌تواند ارزیابی شود مگر اینکه ابتدا هویت ایدئولوژیک - سیاسی فرد یا نیروی مورد نظر مشخص باشد و هیچ الزامی نمی‌تواند معقول باشد مگر اینکه از قبل مرزها روشن باشد. در روشن بودن این مرزهاست که می‌توان وحدت‌ها، سازش‌ها، تضادها، همکاری‌ها، عدم همکاری‌ها را توضیح داد. می‌توان برخورد - های اصولی در تشکیلات را به اهرمی برای اصولی بودن خط تبدیل کرد. در غیر اینصورت اجبارا باید پذیرفت که در عواقب و زیان‌های ناشی از چنین وضعیتی هر فردی سهم من خود را در این وضع سهم دانسته و از خود انتقاد می‌کنم بدون اینکه نقش دیگران و اشتباهاتشان را با توجه به ادعا و مسئولیتی که به عهده‌ی آنها گذاشته شده بود فراموش کرده و یا تلاش‌های مثبت خود را نادیده بگیرم. اکنون این سوال مطرح می‌شود که به چه علت این گونه برخورد کردم؟

اولا باید بگویم که من در پلنوم و پس از ارائه‌ی تحلیل ضربات اسفندماه ۶۰ به این مسائل عمیقا پی بردم و از آنجا به تفکر و چاره‌اندیشی افتادم. متأسفانه پس از پلنوم حوادث سرعت گرفت و اکنون در ابعادی دیگر باید بدان برخورد شود. ولی علت این اشتباهات از جنبه‌ی معرفتی، عمق نیافتن آموخته‌های ما و عدم توجه کافی به تجربیات است. بدین

معنی که مثلا من در کنگره فکر می‌کردم تحولات سریع آینده درس‌های زیادی به ما خواهد داد و مسائل بیش از هر چیز روشن خواهد شد. اما در زمینه‌ی طبقاتی خاستگاه روشنفکری خرده‌بورژوازی و عدم پالایش کامل خود از تاثیرات عمیق این اقشار که در شرایطی از نظر سیاسی فعال هستند، در عدم موضع‌گیری قاطع و روشن من موثر بوده است. به نظر من جنبه‌ی معرفتی این انحراف با توجه به نحوه‌ی برخوردهای من با مسائل نقش عمده داشته است.

راه حل برون رفت از بحران

شناخت دقیق از این بحران می‌تواند اولین گام در برون رفت از آن باشد. دومین گام روشن کردن هر چه صریح‌تر خط و مرزهاست. "برای اینکه متحد شویم و قبل از آنکه متحد شویم باید خط و مرزهای خود را روشن کنیم" باید اصول ایدئولوژیک - سیاسی جریانات و گرایشات فکری بدون هرگونه جمله‌پردازی و التقاط گرائی و مبهم گوئی صریحا روشن و به قضاوت گذاشته شود و سپس در برخورد با گرایشات و جریانات دیگر هم به عمق ادراک خود افزوده و هم حقانیت خود را ثابت کنیم. گام سوم و مهم‌ترین گام اینست که براساس آنچه ارائه می‌شود، عمل گردد. امروز یک بی‌پرنسیبی رشد می‌کند و آن اینست که در پس بسیاری از ادعاها عمل منطبق با آن وجود ندارد و از این جهت ارزیابی عملکرد را اگر چه نه غیرممکن بلکه بسیار مشکل نموده است.

باید پراتیک را محک تئوری قرار داد و براین اساس با گام‌های سنجیده ابزارهای مناسب (تشکیلات) متکی بر اهدافی که در پیش داریم بنا نمود. در این راه سخت و طولانی باید همه‌ی دشنام‌ها و پرخاش‌های نیروهائی را که مانع این اقدامات اساسی هستند پذیرا شد.

بدون اینکه مباحثات ما به مشاجرات شخصی تبدیل شود و براساس رهنمود لنین مطلقا برنامه‌ی خود و حرکت خود را به قضاوت عموم بگذاریم. بر این بستر است که انقلابیون رزمنده قادر به انتخاب راه از چاه خواهند شد و درست بر اساس درک این مسائل است که حرکت من در یک‌ماه گذشته قابل ارزیابی است. زیرا اگر می‌خواستم براساس فضای

نگاهی بدو نوشته‌ها و گفته‌ها

رژیم خمینی و بلوف‌ها و تعارفات...

بقیه از صفحه ۱۶

نباید به دست دیگران برسد و عرض کردم که اگر این مشکلات رفع نشود مملکت دچار مشکل عظیمی خواهد شد که به هیچوجه راه‌حلی ندارد.

اما راجع به قطع مکرر برق در بندر لنگه ما آنجا در یک شرایط بسیار سخت نیروگاهی را در حال ساختمان داشتیم. برای زدن سقف نیروگاه مدت‌ها منتظر آهن بودیم و تنها راهی که بعد از شش، هفت ماه به دست آوردیم، این بود که بوسیله‌ی قاچاق، پسته به دوی بی‌برسیم و فروختیم و آهن برای سقف آنجا آوردیم. این از مطالبی بود که می‌خواستم در جلسه‌ی غیر علنی بگویم...

* الانباء (۱۰ ژوئن/۸۳ - ۲۰ خرداد/۶۲): بعضی از کارشناسان به شرکت‌های آمریکائی در رابطه با سرمایه‌گذاری در ایران هشدار داده‌اند. یکی از تحلیل‌گران بانک‌های بزرگ آمریکائی گفت که پس از مرگ

موجود در جنبش حرکت نمایم نه فقط به تحلیل خود از بحران موجود پای‌بند نبودم بلکه درست برخلاف آن گام گذاشته بودم و تکرار حوادث قبل بود. اگر من می‌خواستم با سرهم بندی و بی‌توجهی به روشن شدن مرزها، پاسخ به نیاز کسانی بدهم که مسئله‌ی آنها عمیقا درک این شرایط نیست و عمیقا به برون رفت از بحران جنبش کمونیستی معتقد نیستند، همان حرکات گذشته را تکرار می‌کردم. من با روشن کردن مرزهای خط اصولی (صرفنظر از ترتیب چاپ آن) قادر خواهم بود رسالتی را که به عهده‌ی خود می‌دانم انجام دهم. اینکه ما قادر به پیمودن این راه هستیم را، نه تنها از راهی مایلکه جریان حوادث روشن خواهد نمود. اگر همه‌ی تلاش‌های ما نتواند موثر افتد، همین مقاله و روشن شدن دیدگاه‌هایمان به آیندگان کمک موثر خواهد نمود. در این راه آینده روشن است. جنبش کمونیستی ایران علیرغم تفرقه‌ی موجود در آن، علیرغم تلاش‌های ارتجاعی که برای یکی دانستن حزب توده و کمونیست انجام می‌شود، علیرغم فقدان تلاش موثر برای

خمینی بی‌ثباتی در ایران افزایش خواهد یافت... * "دبلیو، دی هرمان"، از متخصصین استاندارد اوپل کالیفرنیا (تایم - ۸۳/۵/۱۹ - ۲۹ اردیبهشت/۶۲) "مشتریان خرید نفت ایران بخاطر اختلافات سیاسی داخلی (بخوانید: بخاطر بی‌ثباتی رژیم و وجود مقاومت) در آن کشور از معامله واهمه دارند، به همین خاطر تخفیف‌هایی که در بهای نفت ایران داده شده برای افزایش تولید آن کشور لازم است"

* رسانه‌ی خبری "مید" (اول ژوئیه/۸۳ - ۱۰ تیر/۶۲): "تولید کنندگان ظروف چینی ژاپن از ایران خواسته‌اند تا محدودیت‌های وارداتی را از کشوری که زمانی یک بازار ۵۵ میلیون دلاری (در سال) بود، کمتر کنند. ژاپنی‌ها بطور خاص نسبت به چندین انبار، مملو از ظروف چینی که تصاویر خمینی بر روی آنها منعکس شده، نگران هستند."

مداخله در مبارزه‌ی انقلابی و طبقاتی موجود در جامعه از طرف نیروهای مارکسیست - لنینیست شکست نخورده است. راه خود را در پیچ و خم حوادث و در موج طوفان‌ها خواهد یافت. خط پرولتری در مسیر رشد خود به علت حرکت انقلابی‌اش، الزاما اشتباهاتی مرتکب خواهد شد، اما با برخورد انقلابی قادر به پاسخگویی به مشکلات و رفع اشتباهات خواهد بود و مسلما هیچ عاملی نمی‌تواند مانع تلاش‌های انقلابی و پیگیر برای ثبت آنچه شایسته‌ی نام فدائی است، شود. ما با اعتقاد به مارکسیسم - لنینیسم با عشق به توده‌ها و با تلاش برای ساختمان حزب انقلابی طبقه‌ی کارگر زندگی می‌کنیم. شاید مرگ ما به تلاش فردی‌مان در این راه خاتمه دهد اما خون ما همچون خون هزاران انسان شریف و انقلابی و هزاران فدائی پاک‌باخته و شیقی این راه خواهد بود.

پیروزی از آن ماست
عضو کمیته‌ی مرکزی سازمان
چریک‌های فدائی خلق ایران
مهدی سامع (بیژن)
اول مرداد ۶۲

نگاهی بدوستانها و کفندگان

رژیم خمینی و بلوفها و تعارفات

بقیه از صفحه آخر -
سیاست است که برای رژیم خمینی "تبلیغ ثبات" و "رشد و توسعه اقتصادی" می نمایند. و حال آنکه خود بخوبی می دانند که: رژیم خمینی در اثر ضربات استراتژیک مقاومت انقلابی مسلحانه و بویژه طی نخستین ضربه ای آن، ثبات استراتژیک خود را از دست داده و بکلی بی آینده شده است.

- رژیمی که فی الواقع متعلق به مادن سرمایه داری است و با مقولاتی همچون "رشد" و "برنامه ریزی"، "بازسازی" و ... مطلقا بیگانه بوده و اساسا جز برای تخریب و قهر و شکنجه و اعدام و جنگ افروزی هیچگونه هنر و استعداد دیگری ندارد.

- رژیمی که اساسا با سرکوب و جنگ و اتکاء به تاراج نفت، خود را سرپا نگهداشته و واردات آن از خارج، سر به چهارده میلیارد دلار در سال می زند، در حالیکه صادرات غیرنفتی آن مرتبا سیر نزولی داشته و طبق نوشته مطبوعات حکومتی اگر "اقدامات وسیع" صورت نگیرد، ظرف یکی دو سال آینده هرگونه صدور کالا به خارج متوقف خواهد شد.

- رژیمی که اغلب واحدهای تولیدی آن از کار افتاده و بنا بر اعتراف سردمدارانش، اساسا "ضررده" شده اند.

- رژیمی که مقامات آن آشکارا اقرار می کنند که برای برآوردن ضروری ترین مسائل اولیه کشور نظیر آب و برق هیچ راه حلی ندارند و حتی ناگزیرند هزینه سقف نیروگاه برق یک شهر کوچک نظیر بندرلنگه را با قاچاق پسته به "دوبی" تامین کنند!

- رژیمی که بن بست ها و بحران های متعدد درونی و بیرونی آن مطلقا درمان ناپذیر است و هیچ راه حل و جانشین و آلترناتیوی هم در داخل خودش ندارد.

اما آنها برای آنکه بتوانند تا زمانی که خمینی بر سر کار هست، هر چه بیشتر از این خوان یغما بهره مند شوند، به رد و بدل کردن چنین تعارفاتی به یکدیگر نیازمند می باشند. در همین چارچوب است که می توان دریافت که چرا وزیر خارجهی ژاپن در حالیکه در بهشت زهرا بر سر قبر بهشتی مشغول "فاتحه خواندن"! برای تنها امید استراتژیک امپریالیسم است، در همان حال نغمه ای "ثبات" رژیم خمینی را سر می دهد! و یا چرا در حالیکه اغلب مطبوعات و محافل اقتصادی غرب از رژیم خمینی به عنوان رژیم "مرده" و یا "در حال احتضار" و "قطع امید شده" یاد می کنند، در همان حال سخن از "امیدبخشترین بازار خاورمیانه" به میان می آورند. هم چنین روشن می شود که دعاوی میان تبهی امثال موسوی مبنی بر برنامه های ۵ ساله و ده ساله و یا "شگوفائی مدیریت نوین" و امثالهم، اساسا چه مصرفی دارد. اینک به نمونه ها و گزارشاتی در این رابطه توجه کنید:

* رادیو رژیم (۱۶/مرداد/۶۲): "وزیر خارجهی ژاپن ضمن ابراز خوشنودی از سفر خود به ایران به مشاهدات خود در تهران اشاره کرد و آنرا دلیل پر ثبات انقلاب و اقتصاد رو به توسعه و رشد جمهوری اسلامی خواند. وزیر خارجهی ژاپن همچنین اولین برنامه ۵ ساله جمهوری اسلامی را که اخیرا در هیئت دولت به تصویب رسیده مورد تحسین قرار داد و با توجه به توسعه اقتصادی ایران، خواهان گسترش روابط بازرگانی و صنعتی بین دو کشور شد"

* غلامحسین نادری نماینده مجلس (کیهان - ۲۹/فروردین/۶۲): "این روزها صحبت از برنامه ریزی است بنده اینجا قول می دهم نه تنها امسال نمی توانیم برای کشاورزی و حتی صنعت کشور کاری و فکری کنیم، حتی برای سال های آینده نیز ... کاری نمی توانیم انجام بدهیم."

* واشنگتن پست (۳۰/مه/۸۳): "وزیر امور خارجهی آلمان اظهار داشت که هفته گذشته "نواب" سفیر ایران در بن درخواست ملاقاتی مخصوص نمود، در این ملاقات وی اظهار داشت که ... ایران امید زیادی به بهتر شدن روابطش با بن و سایر کشورهای غربی بطور کلی دارد، ولی رهبران ایران از اغماض پی در پی این پیشنهادات مایوس هستند. نواب گفت ایران برای نشان دادن حسن نیت خود انستیتوگوترا ... به لحاظ امنیتی

تحت نظر قرار داده است. * فرانکفورتر پرسه، نشریهی آلمان فدرال (۷/ مه ۸۳ - ۱۷/ اردیبهشت/۶۲): "مخافل اقتصادی آلمانی در تهران ... با توجه به جریانات و وضعیت کنونی موجود در ایران حتی روی یک بازار چرب و نرمی حساب می کنند که آلمان فدرال نیز می تواند سهم بزرگی از آنرا برای خود داشته باشد"

* تایمز مالی (۲۸/آوریل/۸۳ / ۸/ اردیبهشت/ ۶۲): "امروز پایتخت ایران مملو از هیئت های بازرگانی می باشد. فقط در این هفته گروههایی از ایتالیا، بریتانیا و ژاپن از ایران دیدن می کردند ..."

* غلامحسین نادری نماینده مجلس (کیهان - ۱/خرداد/۶۲): "۸۵ الی ۹۰ درصد بودجهی کشور متکی بر نفت می باشد ... مسابقهی خرید از کشورهای مختلف شروع شده بطوری که در اثر عدم هماهنگی یک نوع جنس را با چند قیمت خریده و یا از یک کمپانی چند دستگاه از یک نوع جنس به قیمت های مختلف خریده اند و حتی حاضر شده اند جنس را در انبارهای کشور مورد نظر ذخیره و حق انبارداری بپردازند ..."

* میدل ایست اکونومیک (۱۸/مارس/۸۳ - ۲۷/اسفند/۶۱): "جمهوری اسلامی ایران که اغلب از آن به عنوان رژیم مرده و یا در حال احتضار و قطع امید شده یاد می شود، هم اکنون توسط تعداد زیادی از تجار غربی به عنوان امیدبخشترین بازار خاورمیانه نام برده می شود"

* بی بی سی (۵/ژوئیه/۸۳ / ۱۴/تیر/۶۲): "حجم صادرات بریتانیا به ایران در سه ماه اول سال مسیحی جاری نسبت به سه ماه اول سال گذشته ۳ برابر بوده است ... صادر کنندگان بریتانیائی برای گالاهای خود بازار گرم تری را در ایران پیش بینی می کنند ... به گفتهی بازرگانانی که اخیرا به ایران سفر کرده اند، مقامات ایرانی آماده و بسیار مشتاق آند که تجارت با بریتانیا را ادامه دهند"

* هفته نامه ی فرانسوی VALEURS ACTUELLES (۱۸/ژوئیه/۸۳ - ۲۷/تیر/۶۲): "ایران بطور محرمانه مذاکرات دیگری با آمریکاها کرده است ... دولت تهران به تازگی به شرکت های ایرانی اجازه داد که با صنایع آمریکا رابطه برقرار کنند و شرط آن هم اینست که تحویل کالا باید بطور غیرمستقیم و توسط کشورهای دیگر صورت گیرد."

* ولایتی (در مصاحبه با

لومتن ۲۵/مه/۸۳ - ۴/خرداد/۶۲): "ما هم اکنون بجز آمریکا، روابط زیادی با کشورهای غربی داریم. جمهوری فدرال آلمان با بیش از ۵ میلیارد مارک صورت حساب در سال، اولین طرف تجارتهی ما می باشد. ما همین رابطه را با ژاپن یا ایتالیا و ... داریم"

* وال استریت ژورنال (۸/ژوئیه/۸۳ - ۱۷/تیر/۶۲): "... طبق آمارهای رسمی که از طرف وزارت ... آمریکا انتشار یافته طی ۵ ماه اول سال جاری آمریکا جمعا ۲۲/۵ میلیون دلار کالا به ایران صادر کرده است، این رقم نسبت به مدت مشابه در سال گذشته افزایش ۴۵ میلیون دلار را داشته است."

* معاون وزارت بازرگانی (اطلاعات - ۳/مرداد/۶۲): "در گذشته ایران تنها کشور صادرکنندهی فرش در جهان بود، در حالیکه هم اکنون ۱۶ کشور جهان در صدور فرش دستباف از لحاظ نحوه ی بافت و کار از ما پیشی گرفته اند. ... در صادرات خشکبار نیز با وضعی مشابه صادرات فرش روبرو هستیم"

* کیهان - (۱۳/مرداد/۶۲): "پنبه که یکی از مهم ترین اقلام صادراتی ایران بوده است در سه ماهه ی اول سال ۶۰ به میزان ۱۸۷۵ تن صادر شده است. اما در سه ماهه ی اول سال گذشته و امسال هیچگونه رقمی در ستون صادرات آن به چشم نمی خورد. صدور سایر گالاهای کشاورزی به همین نسبت کاهش پیدا کرده است."

* کیهان - (۱۳/مرداد/۶۲): "سیر نزولی صادرات در سال گذشته و امسال نیز ادامه پیدا کرده است ... به عقیدهی دست اندرکاران چنانچه اقدامات وسیعی برای از بین بردن موانع صدور گالاهای غیرنفتی صورت نگیرد، ظرف یک الی دو سال آینده صدور کالا به خارج عملا متوقف خواهد شد ... در صورت ادامه ی این وضع، آیا ما در سال های آینده برای نجات خودمان ناچار به استقراض از خارج نخواهیم بود؟ در آن صورت آیا می توانیم همچنان به سیاست نه شرقی و نه غربی خود ادامه دهیم؟ ادامه ی این سیاست ها نکند خدای ناگردد ما را از انقلاب و اهداف الهی آن جدا کرده و به انحراف کامل بکشاند؟"

* گاردین (۱۳/آوریل/۸۳ - ۲۴/فروردین/۶۲): "تالیوت ... طی ۸ سال پی در پی ضررهای سنگینی را متحمل می شده است ... تنها فاکتور

عمده ای که در این تغییرات (سودآوری) نقش داشته، شروع مجدد صدور قطعات اتومبیل پیکان به ایران بوده است ... در معامله ی پیکان (با ایران)، سالانه ۱۵۰ میلیون لیره ی استرلینگ به جیب شرکت تالیوت واریز می شود که این مبلغ معادل نصف تجارت کامل این شرکت در سال می باشد"

* بهزاد نبوی وزیر صنایع سنگین (اطلاعات - ۳/مرداد/۶۲): "هفتاد و دو درصد واحدهای تحت پوشش این وزارتخانه نسبت به سال قبل افزایش تولید داشته اند ... فروش واحدهای تحت پوشش وزارت صنایع سنگین در سه ماه اول سال جاری ۸۵ میلیارد ریال بود که نسبت به مدت مشابه سال قبل ۷۰ درصد افزایش داشته است!!"

* هاشمی وزیر صنایع (کیهان - ۲۴/فروردین/۶۲): "من چندین بار اعلام کردم کارخانجات ضررده یی که ماهیتا ضررده هستند را، اما اصلا مجانا حاضریم به بخش خصوصی واگذار کنیم و سرمایه گذاران و افرادی که حاضرند این واحدها را اداره کنند فقط تعهد کنند این کارخانه دخل و خرجش می شود سود کارخانه متعلق به خودشان خواهد بود."

* بهزاد نبوی وزیر صنایع سنگین رژیم (اطلاعات - ۲۶/تیر/۶۲): "طبق برنامه ریزی های انجام شده تا ۲۲ بهمن سال ۶۲ کلیه ی تولیدات صنایع سنگین از آنچه قابل ساخت در کشور است از واردات بی نیاز خواهد شد"

* هاشمی وزیر صنایع (کیهان - ۲۴/فروردین/۶۲): "کارخانه پلی اکریل" سالانه یک میلیارد تومان ضرر می دهد و هر گس بتواند بدون ضرر این کارخانه را اداره کند ما تسلیم هستیم. همچنین کارخانه ی کاغذ پارس به دلیل بافت مالی آن سالانه ۵۰۰ میلیون تومان ضرر می دهد"

* غفوری فرد وزیر نیروی رژیم خمینی (اطلاعات - ۱/مرداد/۶۲): "... مشکلات آب مملکت به حدی زیاد است که در کوتاه مدت هیچ راه حلی برایش وجود ندارد. اینکه چرا مجلس نیامدم، بنده خدمت ریاست محترم مجلس نامه نوشتم و تقاضا کردم که حداقل ۲ ساعت وقت در یک جلسه ی غیر علنی به من داده شود تا مشکلات آب و برق مملکت را خدمتان عرض کنم. علت اینکه تقاضا کردم جلسه غیر علنی باشد، این است که بسیاری از مسائل هست که به هیچوجه نباید برای دیگران بهانه شود و اطلاعاتی است که بقیه در صفحه ی ۱۵

تحصیل کرده و با انسانیت است!

(خواندنیه شماره ۵۶ سال ۳۲) و در حقیقت در بینش آیت‌الله که مصدق، دیکتاتور قلمداد شود، لاجرم شاه "مردی معقول، تحصیل کرده و با انسانیت!" خواهد بود!

و بالاخره "تحولی" را که حضرت آیت‌الله از مدتها پیش در انتظارش بود، به کارگردانی آمریکا و در قالب کودتای ۲۸ مرداد به وقوع پیوست و دولت زاهدی بر جان و مال مردم حاکم شد و به سرکوب آزادی پرداخت.

کاشانی از این پس نیز روابط حسنه‌اش را با دولت زاهدی حفظ کرد و روزنامه‌ها خبر دادند که "از ابتدای روی کار آمدن دولت جدید، آقای سپهد زاهدی تصمیم گرفته‌اند در هر ۱۵ روز یکبار با حضرت آیت‌الله کاشانی ملاقات کنند... دیروز ظهر نهار را آقای نخست‌وزیر با آیت‌الله صرف نمودند..."

(کیهان شماره ۳۰۱۶) آقای کاشانی برای تطهیر کامل دولت خونخوار کودتا به این هم بسنده نکرد و طی اعلامیه‌ای خطاب به مردم یادآور شد که "... جای مسرت است که دولت جناب آقای زاهدی - که خود یکی از طرفداران جبهه ملی بوده - تصمیم دارند که شرافتمندانه، از حیثیت و آبروی ملت ایران دفاع نموده و در راه صلاح و افق ملت، حداکثر فداکاری را بنمایند..."

(کیهان ۳۲/۸/۱۱) سپهد زاهدی مهری سرسپرده آمریکا، درست همان زمانی از جانب آیت‌الله به عنوان "شرافتمند" و "مدافع حیثیت و آبروی ملت" نامیده می‌شود که مصدق و یاران مبارز و وفادارش در زندان به سر می‌برند و موج اسارت و آزار و اختناق فضای ایران را گرفته است.

کتر از یک ماه پس از کودتا، جناب کاشانی طی مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی "المصری" در تاریخ ۳۲/۶/۱۷ سقوط مصدق را نتیجه‌ی "عدل خداوندی" می‌شمارد و پشتیبانی خودش را از "زنرال زاهدی" مادام که به منفعت ایران قدم برمی‌دارد! اعلام می‌کند. خبرنگار از او می‌پرسد: "عقیده دارید که مصدق مستحق همین سرنوشتی بود که به او رسید؟" و او جواب می‌دهد: "خداوند عادل است و آنچه امروز بر

مصدق گذشته، نتیجه‌ی عدل خداوندی است... مصدق چهارماه قبل می‌خواست که شاه را از ایران خارج نماید ولی من به شاه نامه نوشته و از او خواستم که از مسافرت خودداری نماید و شاه هم موقتا از فکر مسافرت منصرف شد. یک هفته قبل مصدق، شاه را مجبور کرد که ایران را ترک نماید، اما شاه با عزت و محبوبیت، چند روز بعد بازگشت... در اینجا ملت، شاه را دوست دارد و رژیم جمهوری مناسب ایران نیست..."

همین حضرت آیت‌الله در مصاحبه با روزنامه‌ی "اخبار الیوم" ماهیت تفکرات خود را به نمایش می‌گذارد. (من مصاحبه در کیهان ۲۳/شهریور/۳۲) خبرنگار از او می‌پرسد:

درباره

کودتای ننگین ۲۸ مرداد

"می‌خواهم نظر شما را درباره‌ی آنچه روی داده (یعنی کودتا) بدانم. آیا انگشت بیگانه در آن وجود دارد؟ آیت‌الله کاشانی نیمه سیگاری آتش زده و گفت: "... وضع خوبست و خطر برطرف شده، آن مصدق راه را گم کرده و مستحق این عاقبت بود... اما در مورد انگشت‌های خارجی تا آنجا که من می‌دانم چنین چیزی نبود (!) مصدق علیه شاه شوری و موقعیت و نفوذ شاه را در بین مردم فراموش کرد. شاه چهار ماه قبل می‌خواست مصدق را عزل کند ولی من وساطت کردم تا اینکه وارد این نبرد شدید و پیروز گردیدیم!" می‌بینید که چگونه آیت‌الله به طور تلویحی و در عین حال با غرور تمام دخالت خودش را در کودتا بیان کرده و از پیروزی آن اظهار شرف می‌فرمایند!

حضرت آیت‌الله در همین مصاحبه به نقش خائنانی خود در گسیختن وحدت مردم افتخار می‌کند و می‌گوید: "قبل از اینکه من با مصدق مخالفت کنم ملت با او بود ولی پس از اینکه من با او به مخالفت پرداختم ملت از دور او پراکنده شد..." و وقتی خبرنگار از او می‌پرسد که "به نظر شما بزرگ‌ترین اشتباه مصدق کدام است؟" آیت‌الله سنگ شاه را به سینه می‌زند و بلادرنگ جواب می‌دهد: "پایمال کردن قانون اساسی با عدم اطاعت اوامر شاه... ا و بعد ادامه

می‌دهد که: "... من وقتی با مصدق ملاقات کردم به او گفتم: ... اخیرا از راه راست منحرف شده‌ای و در برابر وضع بد ما هیچ حرکتی نمی‌کنی. اقتصادیات ما ورشکست شده، آبادی‌های ما رو به خرابی گذاشته و پسران ما کمونیست شده‌اند، مدارس ما رنگ سرخ به خود گرفته... توجه می‌کنی؟! " خبرنگار می‌پرسد: "چرا با نفوذ ملی که دارید خودتان اقدام نکردید و ارتش بر مصدق غالب شد؟" و آقا جواب می‌دهند: "مصدق به سلاح‌های جدید مجهز بود... منزلش مرکز مهمات و اسلحه بود... من توانستم که برقوم السلطنه شخصا پیروز شوم ولی در مورد مصدق وضع تفاوت داشت!"

در اینجا آیت‌الله اولاً یک دروغ آشکار می‌گوید و ضعف

با نام "سید کاشی"! مورد تحقیر و تمسخر قرار گرفت! و این اوج فاجعه‌ی "اسلام" حضرات است که در منطق ارتجاعی‌شان شاه "موجب اصلاح مفاسد دینی و عظمت اسلام و آسایش مسلمین است". در حالیکه مصدق، به جرم اهمال در برقراری حجاب و احیاء شعائر مذهبی و تعطیل مشروبات فحش‌ها و ملائمت با کمونیست‌ها، خائن به ملت و مجازات "شرعی" اش به زعم حضرت کاشانی، قتل! می‌باشد! اینچنین بود که حضرات با توجیهاات "شرعی" و استفاده از جریانات قشری "مذهبی" در تمام دوره‌ی نهضت و بخصوص ایام پس از سی‌تیر سال ۳۱، در مقابل مصدق سنگاندازی می‌کردند. این جریانات قشری، بعضا به خشونت و تروریسم کور نیز منجر شدند، و حتی قصد جان مصدق و دکتر فاطمی - وزیر امور خارجه و یار وفادار مصدق که پس از کودتا بدست مزدوران رژیم به شهادت رسید - را کردند.

موضع گیرپهای حزب توده

اشاره به مواضع حزب توده در قبال دولت ملی مصدق - علیرغم اینکه دیگر مسالهی روشن ناشده‌ای در مورد آن وجود ندارد - از این نظر حائز اهمیت است که این حزب، سیاست‌های بغایت ارتجاعی و خائنانه‌ی خود را، عمدتا تحت پوشش شعارهای شداد و غلاظت ضد امپریالیستی و بعنوان دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان به پیش می‌برد و با فراموش کردن تضاد اصلی و دشمنان واقعی و بالفعل خلق در آن مرحله یعنی امپریالیسم و بویژه امپریالیسم انگلیس و پایگاههای داخلیش که دربار شاه در رأس آنها قرار داشت و نتیجتا با نادیده گرفتن وظیفه‌ی مبرم جنبش در آن دوره یعنی ملی کردن صنعت نفت؛ اساس دشمنی و مبارزه‌ی خود را نه بر علیه ارتجاع و امپریالیسم، بلکه عملا بر علیه نهضت دمکراتیک و ضد استعماری مردم ایران و رهبر آن دکتر محمد مصدق سمت داده بود. سیاست‌های چپ‌روانه و چپ نمایانه‌ی حزب توده بر علیه دولت ملی مصدق، نه تنها عملا در خدمت ارتجاع و امپریالیسم قرار می‌گرفت و بخشی از اهداف و زمینه‌چینی‌های مورد نظر آنها را فراهم می‌کرد، بلکه در بسیاری موارد، مضمون شعارها و عملکردهای حزب توده، درست همان چیزهایی بود که دربار شاه و امپریالیست‌ها خواستارش بودند. از مخالفت علنی و آشکار

با ملی کردن صنعت نفت گرفته تا متهم کردن مصدق به خیانت، دیکتاتوری، فاشیسم، ملت‌کشی و پیروی محض از سیاست آمریکا... و عجیب اینکه حزبی که همواره مظهر سازشکاری و ایورتونیسیم راست بوده و در قبال دیکتاتوری شاه و یا دولت مزدور قوام‌السلطنه و سرانجام رژیم قرون وسطائی خمینی و خلاصه هر قدرت ضد مردمی حاکم، آن گونه که مردم ایران و همدی جهانیان شاهد بودند، سر تسلیم و سازش فرود آورده، اما وقتی که نوبت به تنها دولت ملی و دمکرات ایران بعد از مشروطه - یعنی دولت مصدق - می‌رسد، چپ‌روی‌ها و چپ‌نمائی‌هایش "گل" می‌کند؟! بدون این ملاحظه که دربار شاه که تمام نیروهای مسلح اعم از ارتش و شهربانی و ژاندارمری را نیز در دست داشت (حداقلا تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱) هنوز پا بر جا بوده و به کمک امپریالیست‌ها و همی مزدوران‌شان بر علیه دولت مصدق به توطئه‌گری و خرابکاری مشغول است و خط سرنگونی مصدق را دنبال می‌کنند.

حزب توده در شرایطی مصدق را وقیحانه عامل امپریالیست‌ها می‌خواند که او مبارزات ضد استعماری مردم ایران را شجاعانه رهبری می‌کرد و بخاطر احقاق حقوق مردم ایران، با امپریالیست‌ها جنگ در جنگ بود و علیرغم همی فشارها و توطئه‌های آنها و مزدوران داخلی‌شان، حاضر نبود ذرهای از این حقوق را بعنوان امتیاز در دست آنها باقی گذارد.

حزب توده همچنین در شرایطی مصدق را تحت عناوین "فاشیست" و "دیکتاتور" و... مورد حمله قرار می‌داد که خود عملا در سطح گسترده‌ای آزادانه فعالیت می‌کرد و در روزنامه‌هایش نیز علنا و آزادانه مصدق را با سخیف‌ترین و ناجوانمردانه‌ترین شیوه‌ها و موهن‌ترین فحش‌ها و ناسزاها به باد حمله می‌گرفت. جالب توجه اینکه اتهام فاشیسم و دیکتاتوری به همان مصدقی زده می‌شد که بعد از انتخاب به نخست‌وزیری، دستور ذیل را خطاب به شهربانی صادر کرده بود:

"شهربانی گل کشور: در جراید ایران، آنچه راجع به شخص اینجانب نگاشته می‌شود، هر چه نوشته باشند و هر که نوشته باشد، به هیچوجه نباید مورد اعتراض قرار گیرد... (اطلاعات ۳۰/۲/۱۸) و اما برای آشنائی و یا مرور مجدد بر مواضع حزب توده در جریان نهضت ملی کردن نفت و

نیز در رابطه با دولت ملی مصدق، به ذکر نمونه‌هایی از مندرجات نشریات وابسته به این حزب در دوران حکومت مصدق اکتفا می‌کنیم:

"دکتر مصدق در خطوط کلی از روش اسلاف خود افرادی از قبیل ساعد و رزم‌آرا پیروی کرده و اگر احیانا هم تغییری در پاره‌ای وجود داده شده، برای تشدید سیاست ضد ملی سابق بوده است"

(بسوی آینده ۳۰/۱۰/۴)
"دکتر مصدق "مرد سال" چیزی جز کاریکاتور چنانکاچک نیست"

(بسوی آینده ۳۰/۱۰/۱۶)
"دولت ضد ملی دکتر مصدق در راه ملت‌گشی، فاشیسم، دروغگوئی و اطاعت از سیاست استعماری آمریکا گام نهاده است. روز بروز عمق توطئه‌ی بزرگی که دولت دکتر مصدق با الهام از منابع امپریالیستی بر ضد منافع ملت ایران چیده است آشکارتر می‌شود..."

(شجاعت ۳۰/۴/۲۶)
"دولت دکتر مصدق با پیروی محض از امپریالیسم آمریکا، راه خیانت و سازش با شرکت نفت جنوب را در پیش گرفته است."

(بسوی آینده ۳۰/۵/۴)
"... دکتر مصدق علنا به منافع ملت ما خیانت می‌ورزد و برای پا بر جا نگاه داشتن نفوذهای ارتجاعی و امپریالیستی به ملت ما از پشت خنجر می‌زند."

(سرمقاله مردم ۳۰/۵/۱۹)
"دولت مصدق با مانورهای مزورانه‌ی خود روز بروز بر دامنه‌ی نفوذ امپریالیستی‌های آمریکائی در کشور ما می‌افزاید... مصدق امپریالیستی‌های آمریکائی را خارجی نمی‌داند زیرا آنها تکیه‌گاه او و نظائر او هستند..."

مصدق از بدو زمامداری خود، گاهی در پرده و زمانی آشکار، سیاست تبعیت از امپریالیسم آمریکا را دنبال کرده است."

(بسوی آینده ۳۱/۱۰/۲۶ سرمقاله)
- موضع حزب توده در مقابل نهضت ملی شدن نفت:

"... کاملا آشکار است که وقتی انگلیسی‌ها رزم‌آرا، این عامل صدیق خود را به عنوان سنگ بزرگ در ترازو گذاشتند، آمریکائی‌ها نیز با سوءاستفاده از افکار و احساسات ملت ایران بزرگ‌ترین سنگ خود یعنی ملی کردن صنعت نفت را به دست اقلیت در گفهی دیگر ترازو جای دادند."

(مردم ۳۰/۴/۱۵)
اساسا حزب توده "شعار ملی کردن نفت" را یک شعار

انحرافی و آمریکائی می‌دانست و به دلیل سرسپردگی به یک قدرت خارجی فقط از ملی شدن نفت جنوب حمایت می‌کرد!

- موضع حزب توده در برابر استعفای دکتر مصدق و روی کار آمدن قوام السلطنه‌ی خائن که منجر به قیام شکوهمند سی‌تیرگردید: "نتیجه‌ی زد و خورد جناحین هیئت حاکمه‌ی ایران (یعنی دربار و مصدق!) هر چه باشد، پس از چهارده ماه از نخست وزیری مصدق یک بار دیگر این حقیقت با کمال وضوح به ثبوت رسیده است که هیچ یک از جناحین و شخصیت‌های هیئت حاکمه‌ی ایران دوست ملت و هوادار منافع او نیستند. اینها همه دشمن ملت و مدافع ماشین بهرم-گشی هیئت حاکمه‌ی ایرانند..." (دژ ۳۱/۴/۲۷ سرمقاله - جملات داخل پرانتز از ماست.)

درباره

کودتای تنگین ۲۸ مرداد

به همین علت در جریان قیام سی‌تیر حزب برخورد فعالی نکرد و به دنبال حوادث کشیده شد. و این واقعیتی است که حتی خود حزب توده نیز (البته مدت‌ها بعد) در قطعنامه‌ی پلنوم چهارم کمیته‌ی مرکزی حزب بدان اعتراف کرده است. قطعنامه‌ی مزبور در این

و بالاخره موضع حزب در جریان کودتای ۲۸ مرداد: اگر چه حزب توده به دلیل برخورداری از شبکه‌ی اطلاعاتی وسیع، از مدت‌ها قبل چندین بار طرح‌های توطئه و کودتا را افشا کرد و به اطلاع مصدق رساند، اما عملا در

و "زندگی" را برای پیروانشان "رهنمود" دهند!

رهبران حزب که مصدق را "ملت کش" و "فاشیست" می‌دانستند، در زندان، و درست در همان زمانی که برخی از توده‌های حزبی در زیر شکنجه و میدان‌های تیر جان می‌باختند، به این "کشف بدیع"! نائل گردیدند که شاه ملی و میهن‌پرست است!

آری این چنین بود که دست‌های ناپاک و رنگارنگ توطئه، پیش‌تاز مبارزات ضد استعماری شرق و سمبل غرور و افتخار ایران (دکتر مصدق) را به زانو درآورد و در پیشگاه صاحبان جهانخوار سرمایه و مزدوران بی‌وطنشان به قربانگاه کشاند.

* * *

اکنون ۳۰ سال پس از کودتای ارتجاعی - امپریالیستی ۲۸ مرداد، خلق قهرمان ما نه تنها رژیم کودتا و نظام سلطنتی را برای همیشه به گور سپرده است، بلکه دست‌اندرکار انقلاب کبیر و نوینی است که می‌رود تا با برکندن ریشه‌ی مهیب‌ترین نیروی ارتجاعی تاریخ ایران و همان شجره‌ی خبیثه‌ی امثال "شیخ فضل‌الله نوری" و "آیت‌الله کاشانی" که امروز رژیم قرون وسطائی خمینی آنرا نمایندگی می‌کند، و نیز با

اشاره به مواضع حزب توده در قبال دولت ملی مصدق - علیرغم اینکه دیکر مساله‌ی روشن نشده‌ای در مورد آن وجود ندارد - از این نظر حائز اهمیت است که این حزب، سیاست‌های بغایت ارتجاعی و خائنانه‌ی خود را، عمدتاً تحت پوشش شعارهای شداد و غلاظت ضد امپریالیستی و به عنوان دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان به پیش می‌برد و با فراموش کردن تضاد اصلی و دشمنان واقعی و بالفعل خلق و نتیجتاً با نادیده گرفتن وظیفه‌ی میرم جنبش در آن دوره، اساس دشمنی و مبارزه‌ی خود را عملاً بر علیه نهضت دمکراتیک و ضد استعماری مردم ایران و رهبران دکتور محمد مصدق سمت داده بود.

مورد می‌گوید:

"... در حادثه‌ی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ما دیرتر از بورژوازی ملی و تازه آن هم پس از آنکه بخشی از توده‌های حزبی به ابتکار خود جنیب‌دند، وارد صحنه شدیم..." (متن داخل گیومه به نقل از کتاب "گذشته چراغ راه آینده است" می‌باشد)

- موضع حزب در برابر انتشار اوراق قرضه‌ی ملی که اقدام به‌جا و مردمی مصدق در مقابل تحریم خرید نفت و فشارهای اقتصادی امپریالیست‌ها بر ایران بود: خرید این اوراق از طرف حزب تحریم شد و روزنامه‌ی به سوی آینده در این باره نوشت: "... نقشه‌ی استقراض دو بیست میلیون تومان (از راه فروش اوراق قرضه‌ی ملی) به

صحنه‌ی آزمایش ۲۸ مرداد نشان داد که "دستگاه توطئه شمارش!" تنها برای هشدار دادن به دیگران ساخته شده است و در مورد خود حزب هشدارهای پیاپی این دستگاه هیچ وظیفه و مسئولیتی به بار نمی‌آورد! توده‌های گسترده و سازمان یافته‌ی حزبی در روز کودتا در بهت و بی‌تابی فراوان منتظر دستور و رهنمود سران حزب ماندند و عملا نیروی پایداریشان به زنجیر کشیده شد. سران نیز که برای کسب این "رهنمود"! چشم به خارج از مرزها دوخته بودند، قبل از آنکه "دستوری" صادر کنند، خود را در اسارت کودتاچیان یافتند و تنها در آنجا بود که یادشان آمد تا با صدور ندامت‌نامه‌ها و "عبرت-نامه‌های گوناگون، سکون و سازش

صحنه‌ی تاریخ ایران گذاشت تا با بدوش کشیدن رسالت انقلاب و رهائی، بن‌بست مبارزات میهنان را بشکند و ناقوس مرگ دشمنان آزادی و بدینگونه سازمان‌ماهدین خلق ایران به عنوان عالی‌ترین محصول تجارب و درس‌های مبارزات گذشته و از متن ضرورت‌های انقلاب رهائی‌بخش میهنان و با اتکا به ایدئولوژی ناب توحیدی بوجود آمد تا با رفع نارسائی‌های گذشته و در پرتو شناخت صحیح مسائل و تضادهای جامعه و بویژه تضاد اصلی در هر مرحله و نیز با تکیه بر نیروی لایزال توده‌ها و اتخاذ شیوه‌های انقلابی، مبارزات رهائی‌بخش خلقمان را رهبری نماید و در مسیر تحقق جامعه‌ی عاری از استبداد و استعمار و استثمار، نیروهای جبهه‌ی خلق و انقلاب را - با هر ایدئولوژی و عقیده‌ای که دارند - در هر مرحله و تا آنجا که ظرفیت انقلابی و ترقیخواهی دارند، در صف مبارزه‌ی اصلی متحد سازد. و خود نیز هر آنچه را که پیشبرد امر انقلاب ایجاب می‌کند و در توان دارد، در هر لحظه انجام دهد و با پذیرش هرگونه جانبازی و رنج و فداکاری، همه‌ی هستی خود را "فدیه‌ی آزادی" قرار دهد، تا بدین ترتیب، دیگر:

- تجربه‌های تلخی نظیر شکست‌ها و بخصوص بن‌بست‌های گذشته تکرار نشود؛
- سنگ مبارزه و مقاومت هرگز خالی نگردد؛
- شیوه‌های رفرمیستی یا سازشکاری در قبال توطئه‌های دشمنان، جنبش را به شکست نکشاند؛

- دشمنان خلق نتوانند در صفوف جنبش رخنه کنند و آنرا از درون متلاشی سازند؛
- فرصت‌طلبان، میوه‌چینان و مرتجعین نتوانند سدی بر سر راه انقلاب ایجاد کنند؛

- ضرورت اتکا به خلق و سازماندهی آنها در جهت مقاومت انقلابی، فدای امیدهای واهی به شرایط و عوامل خارجی نگردد؛

- ماهیت همه‌ی مدعیان دروغین انقلاب به سرعت آشکار گردد و همه‌ی عوام‌فریبان - چه در کسوت ارتجاع باصلاح اسلامی و چه در کسوت اپورتونیسیم باصلاح مارکسیستی - در عمل و در صحنه‌ی انقلاب و مقاومت رسوا گردند...

و بالاخره تا اینکه خلق بر سرنوشت خویش حاکم گردد و پرچم استقلال و آزادی میهن به اهتزاز درآید*

حماسه‌های مجاهد خلق، لحظه‌های انقلاب

پُل...!

بقیه از صفحه ۶

محافظت می‌کرد ضربه‌های دیگر بر نیروهای رژیم ضدبشرو خمینی فرود آوریم.

* * *

پس از عبور از راهی سخت در ساعت ۱۱ و ۳۰ دقیقه در یک کیلومتری محل استقرار دشمن بودیم. "فرمانده" با صدای خفیفی فرمان توقف داد و پس از آنکه برای چندمین بار کوله‌بارها را که مجموعاً حامل ۶۰ کیلو مواد منفجره‌ی جاشنی-گذاری شده و دیگر وسائل لازم بود بررسی کرد، گفت:

"واحد ویژه‌ی تخریب باید همراه با گروه حفاظتی خاص خودش با یک واحد جهت کمین گذاشتن و خنثی کردن عکس‌العمل دشمن به آنطرف رودخانه برود و بقیه در اینسوی رودخانه باقی بمانند و به موازات ما از اینطرف به جلو بیایند."

عبور از رودخانه یکی از مشکل‌ترین قسمت‌های کار بود (۱)، وجود کوله‌بارهای سنگین که حاوی دهها کیلو مواد منفجره جاشنی‌گذاری شده و دیگر تدارکات لازم بود و همچنین وجود باطری‌های سنگین که می‌بایست بدون آنکه خیس شود از رودخانه به آنطرف برده شود، تنها بخشی از سختی عبور از رودخانه را تشکیل می‌داد. دقت در عبور از رودخانه در تیرگی شب و فرو رفتن در نقاط عمیق که می‌توانست حادثه بیافریند و تمام برنامه‌ها را نقش بر آب کند و همچنین خستگی ناشی از راهپیمائی سخت، از عوامل دیگری بود که در عبور از رودخانه‌ی "زاب" دخالت داشت با احتساب اینکه از اینجا به بعد تنها بخشی از افراد می‌بایست به آنسوی رودخانه بروند و طبعاً وزن بارهایی که می‌بایست حمل کنند از قبل بیشتر می‌شد. ولی علیرغم همه اینها، ایمان و عشق به خدا و خلق و کینه و نفرت نسبت به دشمن، همراه با اراده‌ی پیشتا‌زانی که با تمامی هستی خود به میدان نبرد با خمینی پلید شتافته بودند، بر این سختی‌ها فائق آمد و همگی ما بدون پیش‌آمدن

حادثه‌های ناگوار به سلامت از رودخانه عبور کردیم و پس از اندکی استراحت به سمت هدف به راه افتادیم.

فرمانده دوباره از کنار یک‌یک ما گذشت و گفت:

"آرایش کامل نظامی خود را حفظ کنید. از اینجا به بعد دقیقاً در قلب منطقه‌ی کمین دشمن حرکت می‌کنیم و کوچکترین غفلتی ممکن است آنها را متوجه ما بکند. توجه داشته باشید که در صورت درگیری و انفجار احتمالی ۶۰ کیلو مواد منفجره، همه‌ی ما تبدیل به دود خواهیم شد و مهم‌تر از همه، پل برای عبور دشمن سالم خواهد ماند. بچه‌ها به یاد داشته باشید که امروز سالروز حمله‌ی

جاده‌ی "سردشت - بانه" در حال حرکت بودیم. علیرغم کمین-هائی که ممکن بود در این مسیر توسط مزدوران گذاشته شده باشد این تنها راه رسیدن ما به پل بود. در ۳۰۰ متری پل فرمانده دستور توقف داد و پس از آنکه افراد تیم ویژه‌ی پشتیبان و تیم آتش پشتیبان را در جای خود مستقر کرد، دوباره حرکت کردیم. اینک تنها ما شش تن بودیم که پیشروی را ادامه می‌دادیم. پنج تن از ما، مواد و وسائل لازم را حمل کردیم و یک تن نیز ضمن مشخص کردن راه پیشروی و کشف نقاط کمین دشمن، جلوتر از ما حرکت می‌کرد. حالا دیگر درست در ۲۰ متری پل بودیم که ناگهان صدای شلیک همزمان دو یا سه مسلسل، سکوت شب را درهم شکست. به سرعت دراز کش کردیم و پس از تغییر مسیر، دوباره به حرکت خود ادامه دادیم. اکنون پل در بالای سر ما چون غولی در تیرگی به چشم می‌خورد و در زیر آن، رودخانه به آرامی، در حالی که تن سرد خود را به پایه‌های

دشمن وجود دارد و کاملاً عادیست. اینها از وحشت تا صبح هر چند مدت یکبار اطراف را به رگبار می‌بندند تا هم وحشت خودشان را از پیشمرگان تسکین بدهند و هم مانع تحرک احتمالی افراد در اطراف پایگاه‌های خودشان بشوند." لحظاتی بعد صدای گلوله‌ها قطع شد و دوباره زمزمه‌ی رودخانه که در زیر پل جریان داشت، شنیده شد. افراد واحد تخریب با دقت زیاد مشغول کار بودند و سومین بسته‌ی مواد از نردبان بلندی که با خود داشتیم به بالا برده شد و در جای خود نصب گردید. در همین موقع صدای پائی از روی پل به گوش رسید. درست مثل آنکه یک یا چند نفر به آرامی در حال حرکت از روی پل باشند! سلاح‌هایمان را در دست فشردیم و در حالی که در تاریکی شب به اطراف و بالای سرمان خیره شده بودیم نفس‌ها را در سینه حبس کردیم و سراپا گوش شدیم. گذشت زمان به نفع ما نبود چون هر لحظه تاخیر در به پایان بردن کار می‌توانست

دقایق به‌کندی می‌گذشت. در تاریکی، صدای ضربان قلبم را که سخت می‌کوبید، می‌شنیدم. بقیه‌ی پیشمرگه‌ها در تاریکی صف کشیده بودند و از فاصله‌ی دور، پل را می‌نگریستند که ناگهان ابتدا جرقه‌های کوچک و آنگاه انفجاری عظیم و کرکننده همراه با ستون عظیمی از آتش و دود به ارتفاع ۳۰ متر از سطح رودخانه، تمامی منطقه را روشن کرد و آنجا را به لرزه درآورد و به همراه خود تکه‌های آهن و پولاد در آن مسافت هفتصد متری خود پرتاب کرد. با مشاهده‌ی این صحنه، پیشمرگه‌ها از شدت خوشحالی و در حالی که بغض گلویشان را گرفته بود یکدیگر را در آغوش گرفتند.

آن می‌کشید، می‌گذشت. به ساعت نگاه کردم: درست یک و پنج دقیقه بعد از نیمه شب بود. پنج دقیقه تاخیر داشتیم و می‌بایست هر چه زودتر دست به کار می‌شدیم؛ ولی به دستور فرمانده و برای جلوگیری از هر نوع شتابزدگی که موجب عدم موفقیت در کار می‌شد، ده دقیقه استراحت داده شد و کلیه‌ی افراد در سکوت مطلق سعی کردند از این فرصت حداکثر استفاده را برای رفع خستگی طولانی بکنند. لحظات به‌کندی و آرامی می‌گذشت.

* * *

صدای چندین رگبار پی‌پی سکوت را شکست و در پی آن یک رگبار مسلسل کالیبر ۵۰ از سوی پایگاه "کله‌قندی" شلیک شد و در اثر برخورد گلوله‌های آن با آهن‌های پل آتش‌زبانی بلند شد. فرمانده با صدای آرامی گفت: "به گارتان ادامه بدهید. معمولاً این تیراندازی‌ها از طرف

وحشیانه‌ی خمینی به گردستان در ۲۸ مرداد ۵۸ است و با این ضربه ما خاطره‌ی شهیدان بیگناه آن تهاجم وحشیانه را گرمی خواهیم داشت و به گفتار خون‌آشام جماران دیگر بار خواهیم فهمانید که مردم قهرمان ایران در هیچ گجای این مرز و بوم سر تسلیم در برابر تو فرود نخواهند آورد. این علمیات باید با موفقیت پایان یابد. این فرمان خلق و انقلاب خلق ماست... خوب حرکت می‌کنیم... و لحظاتی بعد "اکپ تخریب" به راه افتاد.

همزمان با حرکت ما واحد امداد در ۵۰۰ متری پل در محلی مناسب مستقر شده بود و بقیه‌ی افراد در دو قسمت دیگر به کمین نشسته بودند تا تحرکات پاسداران مزدور را در نظر بگیرند و در صورت لزوم، ما را با آتش سلاح‌های خود یاری رسانند. به ساعت نگاه کردم. ساعت درست ۱۲ شب بود و ما روی

در محل‌های مناسب، مستقر شدیم تا در صورت وصل شدن ناگهانی مدارها در هنگام زدن کلید و یا هرگونه اشتباه دیگر، کمترین تلفات را داشته باشیم. این قسمت عملیات نیز بدون هیچگونه حادثه‌ای در ساعت ۲ و ۱۵ دقیقه پایان یافت و پس از آمدن آخرین نفرات به محل پیش‌بینی شده، عقب‌نشینی شروع شد. درست در راس ساعت ۲ و ۲۰ دقیقه بعد از نیمه شب.

* * *

۳۵ دقیقه از مسیر را با شتاب آمده بودیم و اینک ۳ دقیقه بیشتر به زمان انفجار نمانده بود، که فرمانده دستور توقف داد. همه ایستادیم. به ساعت نگاه کردم: ۲ و ۵۵ دقیقه بود... حمید با خوشحالی گفت: "... سه دقیقه دیگه اول یک جرقه و بعدش... باید دید.

دقایق به‌کندی می‌گذشت. در تاریکی، صدای ضربان قلبم را که سخت می‌کوبید، می‌شنیدم. بقیه‌ی پیشمرگه‌ها در تاریکی صف کشیده بودند و از فاصله‌ی دور پل را می‌نگریستند که ناگهان ابتدا جرقه‌های کوچک و آنگاه انفجاری عظیم و کرکننده همراه با ستون عظیمی از آتش و دود به ارتفاع ۳۰ متر از سطح رودخانه، تمامی منطقه را روشن کرد و آنجا را به لرزه درآورد و به همراه خود تکه‌های آهن و پولاد را تا مسافت هفتصد متری خود پرتاب کرد. با مشاهده‌ی این صحنه، پیشمرگه‌ها

از شدت خوشحالی و در حالی که بغض گلویشان را گرفته بود یکدیگر را در آغوش گرفتند (۲). این خروش رعده‌آسای خشم خلق محروم و ستم‌دیده بود که در غرش بمب‌های مجاهدین دل تاریک شب را می‌شکافت و تا اعماق دره‌های ژرف و رودهای خروشان گردستان قهرمان به پیش می‌رفت و همه جا در قلب‌های مردم سخت‌کوش و مقاوم این سامان به همراه درخشش نور انقلاب، سرنوشت محتوم و قطعی ارتجاع سفاک و خون‌آشام خمینی را که با

بقیه در صفحه ۲۱ پاورقی: (۱) ارتفاع آب رودخانه‌ی "زاب" در نقاط مختلف متفاوت و در برخی جاها با شنا و در بعضی جاها به کمک راهنما می‌توان از آن عبور کرد. (۲) بعدها قطعات فلزی پل در روستای "گولته" در شعاع ۲۰۰ متری انفجار بدست آمد. در این عملیات هفده تن از محافظین پل در همان لحظه‌ی اول انفجار به هلاکت رسیدند.

سیاست‌های خائانه رژیم و غارتگریهای بازاریان وابسته به باند خمینی...

بقیه از صفحه ۵

تشکیل شد که اعضا آن، خود تاجر برنج بودند (۱)

(کیهان ۶۲/۳/۱۱)

نتیجه‌ی کار روشن بود، بدین مفهوم که ضمن آنکه ستاد بسیج اقتصادی نرخ خرید برنج از برنجکاران را از قرار ۲۳۰ ریال تعیین کرده بود، طولی نکشید که خود تجار غارتگر وابسته به رژیم، به رقابت با سازمان گسترش خدمات بازرگانی که باصلاح برای دولت برنج خرید می‌کرد برخاستند و با بالا بردن دائمی قیمت از چندریال به چند تومان، به جمع‌آوری برنج پرداختند، و بدین ترتیب در حالیکه برنج از قرار نرخ کیلویی ۲۲ تومان به تدریج و به‌کندی وارد انبارهای رژیم می‌شد، بالعکس باند تاجر وابسته به رژیم (حتی آن‌دسته عمده‌فروشان برنج که مامور خرید برای دولت شده بودند) از قرار کیلویی دو سه تومان گرانتر، تا می‌توانستند برنج احتکار کردند. در همین رابطه، باندهای غارتگر بمنظور قانونی کردن دزدی‌های خود، و ضمناً جهت اینکه این دوگانگی قیمت رکودی در روند این چپاول آشکار، ایجاد نکند، با تأیید کارگزاران رژیم در منطقه، با وقاحت تمام اقدام به صادر کردن دو نوع فاکتور (صورت حساب) نمودند. بدین معنی که برای هر خریدی که از کشاورزان انجام می‌دادند، به دولت فاکتوری مبنی بر خرید به نرخ ۲۳ تومان ارائه می‌کردند ولی از آنجا که به‌منظور رقابت در جمع‌آوری برنج، چند تومان بالاتر از این نرخ پرداخت می‌کردند، لذا برای جبران مابه‌ازای تفاوت قیمت، فاکتور دومی نیز صادر می‌کردند که در آن قیمت واقعی که برای خرید پرداخته بودند قید شده بود، تا در هنگام فروش این برنج‌ها "ضرورتی نیست!" متوجه آنها نشود (اطلاعات ۶۲/۳/۲۴)

بدین ترتیب در طی بیش از ۹ ماه دسترنج شالیکاران گیلان و مازندران، در اثر فشار رژیم و تبلیغات اثمی جمعی جنایتکار خمینی در منطقه، چه بصورت شلتوک کیلویی ۱۱ تومان و چه بصورت برنج کیلویی حتی کمتر از ۲۳ تومان دست به دست توسط واسطه‌های گوناگون چرخید و در انبارهای بزرگ تجار وابسته به رژیم، جمع‌آوری شد و تاجر به‌انتظار آخرین مرحله‌ی اقدامات شرکاء همکارانشان در دست‌های گلبدی حکومت نانیه‌شماری می‌گردند:

آزاد شدن ناگهانی

معاملات برنج

در چنین شرایطی رژیم در فروردین امسال خرید و فروش و حمل و نقل برنج را آزاد اعلام نمود. شفیق معاون وزیر بازرگانی در تاریخ ۶۲/۱/۲۰ طی تلفنگرامی به استانداری‌ها فرمان داد که "برای شرعی نمودن داد و ستد برنج، از این تاریخ آزاد اعلام شود." (۲)

(کیهان ۶۲/۴/۱۵)

نتیجه‌ی این اقدام خائانه‌ی رژیم آن‌هم با توجه به اقتصاد بحران‌زده‌ی کشور و کمبود شدید نیازمندیهای روزمره‌ی مردم، کاملاً روشن و قابل پیش‌بینی بود. برنج‌های احتکاری که به ارزان‌ترین قیمت از کشاورزان خریداری شده بود، توسط تجاری که عمدتاً وابسته به رژیم بودند وارد بازار شد. (که البته حسب‌المعمول قبل از رسیدن به دست مصرف‌کننده، چندین مرتبه بین واسطه‌های گوناگون دست به دست گردید و در هر مرحله بر قیمت آن افزوده گشت). این روند با توجه به کمبود شدید برنج در بازار و بالا بودن تقاضا برای آن در جامعه، باعث افزایش سرسام‌آور قیمت برنج چه برای اهالی منطقه‌ی گیلان و مازندران و چه سایر نقاط کشور گردید.

در زمینه‌ی این باندبازی غارتگرانه و خیانت آشکار، اعضای مجلس خمینی - که مانند سایر اعضا باندش در مجلس، این روزها فرصت را برای تصفیه حساب‌های درونی مغتنم شمرده است - و ضمن آن وزیر بازرگانی را مورد عتاب و خطاب قرار داده، بخوبی گویای ابعاد مساله است: "... ساعتی قبل از بخششنامه‌ی آزادی خرید و فروش برنج از وزارت بازرگانی به استانداری‌های شمال، تریلی‌ها و کامیون‌ها پشت دروازه‌های شهرهای شمال به صف انتظار وعده‌ی شوم ایستاده بودند" (اطلاعات ۶۲/۴/۲۲)

بدین ترتیب با خروج روزانه‌ی صدها و هزارها تن برنج از استان‌های شمالی کشور میلیون‌ها تومان سود خالص حتی در همان دو سه روز اول آزاد شدن معاملات برنج به جیب شرکاء و همکاران عسکر اولادی و شفیق و دیگر تاجر سرسپرده و غارتگر رژیم سرازیر نمود. و همچنانکه

گفتیم قیمت برنج نیز در سطح کشور حتی کیلویی تا ۲۰ تومان صعود کرد، و قابل توجه اینکه این قیمت در استان‌های شمالی کشور که خود تولیدکننده‌ی برنج می‌باشند به مرز ۴۰ تا ۵۰ تومان رسید. البته رژیم باصلاح مستضعف پناه خمینی که گویا عواقب این عملکرد خائانه‌ی خود را پیش‌بینی می‌نمود، سعی کرد تا با وارد کردن برنج از خارج کشور و توزیع آن در استان‌های گیلان و مازندران به مقابله با نارضایتی‌های مردم برود. در همین رابطه شفیق معاون عسکروالادی در همان روزی که مساله‌ی آزادی معاملات برنج را اعلام می‌دارد و از "اظهار خشنودی و رضایت روحانیون" صحبت می‌کند، اضافه می‌نماید که: "... آزاد شدن برنج موجب ناراحتی مسئولین دو استان گیلان و مازندران شد با تاسرهای که گرفته شد انشاءالله آنها هم رفع ناراحتی‌شان خواهد شد. ما از طریق برنج وارداتی برای مستضعفین آن استان‌ها تحت ضابطه‌ای زیر نظر فرمانداری‌ها و اثمی جمعه رفع نگرانی می‌کنیم..."

(کیهان ۶۲/تیر/۱۵)

عسکروالادی خائن نیز به منظور مقابله با خشم مردم و شالیکاران شمال ابلهانه اعلام می‌کند که با توجه به ورود کشتی‌های حامل برنج وارداتی به بنادر کشور، ۱۲۵۰ تن برنج به استان گیلان و ۱۴۵۰ تن به استان مازندران خواهد فرستاد. این تراژدی نیز گوشه‌ای از ابعاد ظلم و ستم رژیم ضد مردمی خمینی با هموطنان تحت ستم ماست که شالیکاری که تحت فشار و زور سرنیزه و اجحاف سرسپردگان خمینی مجبور است برنج محصول دسترنج خود را به ایزان‌ترین قیمت در اختیار حرامیان و غارتگران وابسته به رژیم قرار داده و خود باید برای خرید برنج تایلندی و هندی و پاکستانی و ... چشم براه ورود کشتی‌ها باشد!

بهرحال "نگرانی" از نارضایتی مردم شمال کشور که رژیم از آن دم می‌زند، روز بروز حالت جدی‌تر و واقعی‌تری به خود گرفت و این را قبل از همه ایادی خمینی از اثمی جمعه تا فرمانداران و استانداران منطقه، متوجه شدند و در این مورد هشدارها دادند. و نماینده‌ی خمینی در استان گیلان این نارضایتی را "خطرناک" خواند (اطلاعات ۶۲/خرداد/۲۴) اثمی جمعی در شهرهای شمالی

کشور، سمینارهای مختلف تشکیل داده و به چاره‌جویی پرداختند، حتی قضیه به "سمینار سراسری اثمی جمعی" رژیم نیز کشانده شد و مورد بحث قرار گرفت. بدنبال این جریانات و بدلیل وحشت از اعتراضات مردم بود که رژیم در تاریخ دهم اردیبهشت ماه جاری، خروج برنج از منطقه را علی‌الظاهر ممنوع اعلام کرد. اما دیگر این اقدام نیز نه کسی را می‌فریفت و نه می‌توانست آب رفته را به جوی بازگرداند چرا که در این بلبشوئی اقتصاد بحران‌زده‌ی کشور، قیمت برنج در یک حد بالائی تثبیت گشت، و سرمایه‌داران غارتگر نیز جیب‌های خود را پر نمودند و هنوز هم با دستیاری ایادی رژیم در منطقه، برنج غارت شده را از طریق قاچاق! به بازار سیاه برنج - بویژه در تهران - وارد ساخته و به فروش می‌رسانند.

قابل ذکر است که بحران برنج که چند ماه سردمداران و کارگزاران رژیم از خمینی و رئیس جمهورش گرفته تا فرمانداران و بخشداران سرسپرده‌اش را به خود مشغول کرده است، در تاریخ ۲۲ تیر ماه امسال ناگزیر به برگزاری نشست شورای عالی اقتصاد رژیم انجامید. یعنی درست پس از سپری شدن مدت یکسال از مصوبه‌ی این شورا در تاریخ ۶۱/۴/۶ - که پیامدهای ضد مردمی آن را تا حدودی توضیح دادیم - سردمداران رژیم مرکب از خامنه‌ای، رفسنجانی، موسوی اردبیلی، امامی گاشانی (رئیس باصلاح دیوان عدالت اداری رژیم) و سید احمد خمینی (به عنوان نماینده‌ی خمینی)، گرد آمدند تا بزعم خود چاره‌ای برای این بحران ببیندند. البته پیشاپیش روشن است که این قبیل دست‌وپازدن‌ها نه تنها مساله‌ای از رژیم راحل نخواهد نمود، بلکه باتوجه به اینکه شورای کذائی فوق در تصویب‌نامه‌ی اخیرش، باز هم پاورقی:

۱ - در این زمینه اظهارات یکی از اعضای مجلس ضد خلقی رژیم نیز قابل توجه است که در یکی از مشاجرات مجلس پیرامون مسئله‌ی برنج گفته است: "من تقاضای اینست که آن برادری را که در گیلان برای خرید برنج گذاشته‌اند لااقل دکان برنج‌فروشی خودش را جمع‌کند و دیگر در داخل بازار، خودش معامله‌ی نداشته باشد..."

ضمناً نماینده‌ی خمینی در گیلان نیز طی اشاره به این مسئله گفته است که افرادی که برای خرید برنج معرفی شدند صد در صد مورد اعتماد و

دست‌یادی خودش (تحت عنوان باصلاح بخش خصوصی) را برای خرید برنج از شمال بازگذارده، سودجویی‌های این باندهای غارتگر، قیمت برنج را همچنان بالا نگه‌داشته و برداشته‌ی بحران خواهد افزود. نکته‌ی قابل توجه دیگر اینکه در تصویب‌نامه‌ی امسال شورای عالی اقتصاد رژیم، خرید برنج شالیکاران، از شرکت گسترش خدمات بازرگانی مجدداً به "سازمان مرکزی تعاونی روستائی" محول شده است. (اطلاعات ۶۲/۴/۲۶) یعنی همان روالی که در سال ۶۰ وجود داشت و بدیهی است همان مشکلات و تنگناها که در ابتدای بحث اشاره نمودیم بار دیگر گریبانگیر رژیم در مانده‌ی خمینی خواهد گردید.

بازتاب بحران برنج

در درون رژیم

مسائل مزبوط به برنج و کشمکش‌ها و موضعگیری‌های ایادی رژیم پیرامون آن در کنار سایر مسائل باریک‌نازیک بحران اقتصادی - اجتماعی - بویژه پس از ضربات استراتژیک مقاومت مسلحانه بر علیه رژیم - را در تشدید تضادهای درونی آن، بوضوح نشان داد. زیرا در طول این چند ماه ایادی رژیم چه بلحاظ رقابت بر سر چپاول دسترنج مردم و جانبداری از باندهای وابسته به خودشان و چه بلحاظ نگرانی برای کلیت رژیم، هر کدام به نوعی به تضادهای فیما بین دامن زدند. در همین رابطه ابتدا مساله در فروردین امسال در نشست‌های پی‌درپی اثمی جمعی استان‌های شمالی مورد بررسی قرار گرفته و سپس در "سمینار سراسری اثمی جمعه" و جنایت ارتجاع، مطرح گردید. از آن پس به شیوه‌ی معمول، تضادها به درون مجلس ضد خلقی رژیم راه یافت و در دستور کار اعضا خیانتکار آن قرار گرفت و طی آن جناح‌های مختلف مساله‌ی برنج را بهانه‌ی تصفیه حساب‌ها بقیه در صفحه‌ی بعد

تأیید نبودند. (اطلاعات

(۶۲/۳/۲۴)

۲ - لازم به توضیح است که در رابطه با این اقدام، آخوند - های جنایتکار خمینی یعنی همگامی تجار و سرمایه‌داران وابسته به رژیم نیز دخیل بوده‌اند. به عین سخنان شفیق معاون وزارت بازرگانی خمینی توجه نمائید: "... در شورای روحانیت که بودیم در آنجا چند انتقاد شد. راجع به برنج هم صحبت شد. پس از اینکه متوجه شدند برنج داخل آزاد شده خیلی خوشحال شدند..." (کیهان ۶۲/تیر/۱۵)

مرتجعین جنگ افروز در ...

بقیه از صفحه ۴

روزنامه‌های رژیم را سیاه می‌کند، نامی از آخوندهای جنایتکار خمینی یافت نمی‌شود و حضرات (جز آن دسته جنایتکاران حرفه‌ای که مشکینی از آن‌ها بعنوان "عده‌ی مشخص" نام می‌برد و وظیفه‌شان در جبهه‌ها تحریک احساسات کودکان و روسائیان و استفاده از آن‌ها به منابه‌ی گوشت دم‌نوب و فرستادنشان بر روی میادین مین می‌باشد) به لطائف‌الحیل و منجمله با توسل به تفسیر و توجیه و لوث نمودن فرهنگ مذهبی، کنج عافیت را نسبت به حضور در جبهه! و تحمل صدا و ترکش خمپاره! ترجیح می‌دهند. بنحوی که خمینی مجبور است این روزها، حتی آخوندهایش را نیز با زور و اجبار به جبهه گسیل دارد. هر چند که این مساله تنها مربوط به آخوندها نبوده و رژیم درمانده‌ی خمینی بناگزیز حربه‌ی زور و اجبار را حتی بر علیه بخشی از نیروهای مسلح خود (با اصطلاح بسیج مستضعفین و ارتش بیست میلیونی!!) به کار گرفته است. *

تمامی این تقلها و تمهیدات مذبحانه‌ی رژیم - آن هم در این وضعیت فلاکت‌بارش - جهت فعال نگاه داشتن جبهه‌ها و تدارک برای تهاجمات پی‌درپی، ناشی از این واقعیت است که رژیم جنگ‌افروز خمینی هنوز روی جنگ بمنابه‌ی سرپوش گذاردن بر روی انبوه بحران‌های گریبانگیرش سرمایه‌گذاری می‌کند و از هر ندای صلح‌طلبی به منابه‌ی کابوسی وحشتناک گریزان است.

در اینجا بی‌مناسبت نیست که بار دیگر قسمتی از تحلیل سری سردمداران حزب جمهوری را که بیانگر نگرانی‌های رژیم از "صلح تحمیلی" و نیات پلیدش در ادامه‌ی جنگ می‌باشد، مرور کنیم: (لازم به توضیح است که این سند قبلاً در مجاهد شماره‌ی ۱۴۱ به چاپ رسیده است):

(۴)

... نیاز چندانی به ذکر خطرات صلح تحمیلی در شرایط فعلی نیست و همه‌دورنمای کلی از دلایل نامبارک آن را در ذهن دارند...

(۵)

... اگر ما در جنگ پیروز شویم شرایط کاملاً فرق خواهد کرد. شور پیروزی پایه‌های انقلاب را محکم‌تر از هر وقت دیگر خواهد نمود و اسطوره‌ی شکست‌ناپذیری اسلام، جانی

دوباره به روان خسته‌ی جامعه خواهد دمید. این خود به تنهایی مایه‌ی توانائی حکومت در هر تصادم نظامی و سیاسی خواهد شد. با موفقیت در نبرد اعتبار سیاسی ایران ارتقاء خواهد یافت... به‌هر حال پس از پیروزی ایران با اثبات شعار "مکتب محمد شکست ندارد" مردم مسلمان منطقه روحیه‌ی تازه می‌یابند و دست‌نشانندگان آمریکا با مشکلات داخلی بیشتری مواجه می‌شوند. یکی از مسائل مهمی که در بحث پیرامون جنگ نباید آن را فراموش کرد، روحیه‌ی مسلمانان دیگر کشورهای جهان است. ما اکنون در صحنه‌های خارجی از قدرت تبلیغاتی مناسب با عظمت انقلاب اسلامی برخوردار نیستیم. در صورت صلح با عراق ما با اژدهای هفت سر امریالیسم خبری روبرو خواهیم بود. هرگونه مصالحه‌ای با صدام توسط رسانه‌های بین‌المللی شکست ایران جلوه داده خواهد شد. ولو اینکه ما بتوانیم امتیازات بسیاری از رژیم عراق بگیریم. برای ما چیزی بنام صلح پیروزمند وجود ندارد. تنها پیروزی نظامی بر عراق است که می‌تواند به عنوان اقبال ایران در ذهن مسلمانان دیگر کشورها جا پیدا کند...

(۷)

... و از سوی دیگر پس از مصالحه با صدام، گاهش امید به صدور انقلاب اسلامی را نیز نباید نادیده گرفت. به‌عنوان آخرین نکته قابل توجهی که در تحلیل حاضر به آن اشاره خواهد شد بد نیست بدانید که پذیرفتن صلح تنها به معنی تحلیل ناامیدی ملل مسلمان از قدرت اسلام در روبروئی با کفر نیست، یکی از شروط اساسی هرگونه موافقتنامه صلحی، عدم مداخله‌ی دو کشور در امور داخلی یکدیگر است، البته این اصل در ظاهر چندان شاید مهم به نظر نرسد اما اولاف پالمر در تشریح مفهوم سختی عملی آن می‌گوید "حذف هر گونه مطلبی که بتواند ملت عراق را بر علیه بعضی‌ها تحریک کند، یا آنها را به اسلام اصیل فراخواند، از سخن‌پراکنی‌های رسانه‌های جمعی ایران و نیز از صحبت‌های رهبران جمهوری، احتمالاً تعطیل اکثر برنامه‌های رادیو عربی، اخراج یا تحدید فعالیت‌های مخالفین رژیم عراق که در ایران زندگی می‌کنند، و... و به این ترتیب ابعاد این اصل را بهتر می‌توان دریافت. اگر انقلاب اسلامی می‌خواست هیچگونه حساسیتی نسبت به واقعیات و رای مرزهای

خود نداشته باشد و نمی‌خواست ملت‌های دیگر را با حقیقت اسلام آشنا کند، اساساً جنگ عراق با ایران شروع نمی‌شد. *

آری برای خمینی و دار و دسته‌ی جنایتکارش "صلح پیروزمند" وجود ندارد. آنها به پیروزی نظامی نهائی خود چشم دوخته‌اند تا شاید بدین وسیله بزعم خودشان پس از جنگ "با دست پر" به مقابله با مسائل و بحران‌های اجتماعی بروند، اما این مالیخولیای خمینی همچنانکه شاهد هستیم، جز کشتار هر چه بیشتر و انهدام تولید و ویرانی مملکت، تعبیر دیگری ندارد، پس بایستی در گسترش اجتماعی هر چه بیشتر شعار صلح عادلانه به جد کوشید!

پاورقی:

* اشاره به طرح اخیر رژیم موسوم به "لبیک یا خمینی" می‌باشد که بر اساس آن کلیه نیروهای بسیجی که قبلاً به جبهه رفته و اینک "دم" به تله نمی‌دهند! "موظفند، تا به مراکز مربوطه مراجعه کرده و با اصطلاح بر مبنای تخصص‌های رزمی خود، برای استفاده‌های عاجل در جبهه‌ها، دسته‌بندی شوند.

حماسه‌های مجاهد خلق
لحظه‌های انقلاب

پل...!

بقیه از صفحه ۱۹

انفجار عظیم خشم خلق تعیین خواهد شد، نوید می‌داد. یکی از پیشمرگان با خوشحالی گفت: "یعنی پل رفت؟... فرماندهی تیم تخریب جواب داد: "مطمئن باش که پل رفت". سکوت همه جا را فرا گرفته بود. این سکوت شگفت‌انگیز ده دقیقه طول کشید و پس از آن ناگهان رگبارهای کور و بی‌هدف و در پی آن هفت گلوله‌ی "منور" بر فراز پل منهدم شده شلیک شد، اما نور خیره‌کننده‌ی آنها نیز در توده‌ی انبوه و متراکم دودی که از انفجار دهها کیلو تی.ان.تی. حاصل شده بود، کمکی به مزدوران خمینی برای یافتن پیشمرگان نکرد و پس از آن دوباره رگبارها شروع شد؛ رگبارهایی بی‌فایده... در ساعت پنج و سی دقیقه‌ی صبح، شلیک سنگین توپخانه و خمپاره که به شعاع چند کیلومتر اطراف محل انفجار

سیاست‌های خائنه رژیم و ...

بقیه از صفحه‌ی قبل

وامتیاژ جوئی‌های خود قراردادند، البته حسب‌المعمول، کلیه‌ی این کارها تحت عنوان مشترکی از سوی کلیه‌ی جناح‌ها انجام می‌گرفت که عبارت بود از: "سینه‌چاک کردن برای مستضعفان و محرومان!!" ضمناً این نکته نیز قابل توجه است که ایادی رژیم در طول این مدت سعی کردند با انداختن تقصیرات به گردن یکدیگر، کلیت رژیم را از این لحاظ مبرا جلوه دهند. در همین رابطه ۱۱۰ تن از اعضای مجلس ضد خلقی، خواستار توضیح عسکراولادی در مورد مسائل مربوط به افزایش قیمت سرسام آور برنج و چند مساله‌ی دیگر اقتصادی شدند. بدنبال این جریان عسکراولادی در مجلس حاضر شده و ضمن توجیهاات ابلهانه‌ای، اساساً منکر آزاد کردن برنج توسط وزارتخانه‌اش گردید! (کیهان ۶۲/۳/۱۷) اما جناح دیگر نیز بیگارنشست و یک‌ماه بعد آقا زاده (وزیر مشاور و سرپرست کنونی ستاد بسیج اقتصادی رژیم) به مجلس آمده و با آوردن اسناد مگفی و نوار ضبط شده، ثابت کرد که شفیق معاون عسکراولادی دستور آزاد شدن برنج را صادر

پاورقی:

* جالب اینجاست که شفیق در استعفا نامه‌ی خود قید کرده که چون کابینه از فقیه‌لوزرا! (عسکراولادی) خالی شد، من هم استعفا می‌کنم!

این طرفها دیگه پل به این عظمت نداره که از روی آن ماشین ماشین آدمکش گسیل کنه" احمد که مشغول دیدن پل شد، "حمید" دفترچاهش را بیرون آورد و در آن مشاهدات خود را به دقت یادداشت کرد و بعد از آنکه آنرا در جیب گذاشت به زیر سایه‌ی درختی رفت و منتظر احمد که هنوز مشغول نگاه کردن بود ایستاد و آسمان را نگرید. در آسمان روشن صبح، بالاتر از بلندترین قله‌ای که نزدیک آنها قرار داشت دو عقاب چرخ‌زنان اوج می‌گرفتند و فرود می‌آمدند و دوباره اوج می‌گرفتند و سرانجام بالا رفتند و باز هم بالاتر و به صورت نقطه‌ای در آسمان پنهان شدند. حمید از چیزی که بی‌اختیار به ذهنش خطور کرد خندید و بی‌اختیار سلسلش را با تمامی نیرو در دست‌هایش فشرد و احساس کرد می‌تواند سال‌ها و سال‌ها در مسیر آزادی خلق بجنگد و با خودش فکر کرده بود... "حرکت انقلاب و مردم چقدر شبیه عقابهاست... فراز... فرود... فراز فرود، باز هم فراز و سرانجام اوج گرفتن در بلندترین اوج‌ها و رو به خورشید و پنهان شدن در نور... در نور رهایی و آزادی" ●

را دیوانه‌وار می‌کوبید نشانگر خشم دیوانه‌وار مزدوران خمینی بود. خشمی که ناشی از منهدم شدن پل استراتژیک "سردشت - نه" و به هلاکت رسیدن هفده تن از مزدوران خمینی درخیم بود.

* * *

"حمید" سلسلش را به زمین گذاشت و با دقت دوربین را از جای مخصوصش بیرون آورد و به چشم گذاشت و لحظاتی بی‌حرکت ماند و زیر لب گفت: "بالا خره گار تموم شد و چیزی روگه آرزو داشتم ببینم، دیدم...". پل بزرگ "سردشت - بانه" از وسط به دو نیم شده بود، پایه‌ی میانی پل (بتونی) بطور کامل از میان رفته بود و قسمت بزرگی از پل در داخل رودخانه فروریخته بود. فقط دو پایه‌ی کناری و قسمتی از پل که پایه‌ها را به دو طرف رودخانه وصل می‌کرد باقی مانده بود و روی این پایه‌ها تعدادی از جاش‌ها و پاسداران در حالیکه چندین ماشین در کنار آنها متوقف بود صاف کشیده بودند و با حیرت به تکه‌پاره‌های پل می‌نگریستند و... حمید دوربین را از چشم برداشت و به احمد داد و گفت: "خوب نیگا کن شاید دیگه امکان دیدن چنین مناظری دست‌ننده آخه این خمینی فلک‌زده

قسمتهایی از اطلاعاتی نظامی مجاهدین خلق ایران - مرکز کردستان

چند رشته عملیات مشترک پیشمرگه‌های مجاهد خلق و پیشمرگان حزب دمکرات کردستان ایران

در منطقه سردشت و به هلاکت رسیدن بیش از ۲۴ مزدور ضد خلقی

پیشمرگه‌های مجاهد خلق با همکاری پیشمرگان حزب دمکرات کردستان ایران، در نیمه اول مرداد ماه جاری، طی چند رشته عملیات تهاجمی به پایگاه‌های دشمن در منطقه سردشت، موفق به بهلاکت رساندن بیش از ۲۴ جاش، مزدور و عناصر سرکوبگر رژیم ضد خلقی خمینی گردیده‌اند. گزارش این عملیات بدین شرح است:

۱ - در تاریخ ۸ مرداد جاری، پیشمرگه‌های مجاهد خلق و پیشمرگان حزب دمکرات کردستان ایران با نفوذ به مناطق حفاظت شده، پایگاه "قوچ" در منطقه سردشت را از فاصله بسیار نزدیک با موشک‌های "آر. پی. جی" و مسلسل‌های سبک مورد تهاجم قرار می‌دهند. در این تهاجم حداقل دو سنگر اجتماعی دشمن بکلی منهدم می‌گردد. از تعداد تلفات دشمن اطلاع دقیقی در دست نیست.

۲ - در تاریخ ۱۳ مرداد ماه جاری، پیشمرگه‌های مجاهد خلق و پیشمرگان حزب دمکرات

کردستان ایران طی یک عملیات مشترک، پایگاه "جمال گوسه" را مورد تهاجم انقلابی خود قرار می‌دهند. این عملیات در ساعت ۱۱ شب با شلیک یک خمپاره‌ی منور آغاز می‌گردد. سپس پیشمرگان که در فاصله‌ی نزدیک پایگاه موضع گرفته بودند، تهاجم خود را با شلیک موشک‌های "آر. پی. جی"، تیربار، خمپاره و مسلسل‌های سبک آغاز می‌کنند. دشمن زبون که در این عملیات کاملاً غافلگیر شده بود، در طول مدت عملیات، قدرت هیچگونه عکس‌العملی را پیدا نمی‌کند و فقط بعد از خاتمه‌ی عملیات، وحشیانه و بی‌هدف با سلاح‌های "آر. پی. جی"، گالیبر ۵۰ و انواع سلاح‌های دیگر، مناطق اطراف را بشدت می‌کوبد. در این عملیات در اثر اصابت موشک‌های "آر. پی. جی"، دو سنگر اجتماعی دشمن نابود شده و حداقل ۴ پاسدار مزدور سرکوبگر رژیم به هلاکت می‌رسند. تعداد زیادی از مزدوران نیز زخمی می‌گردند.

۳ - در سحرگاه ۱۵ مرداد

مجاهدین خلق ایران

مرکز کردستان

۱۷/مرداد/۱۳۶۲

عملیات کمین‌گذاری پیشمرگه‌های مجاهد خلق در منطقه بانه - سردشت و به هلاکت رساندن

فرمانده فالاتر پایگاه "پانی پروژ" از فرماندهان سپاه و ۱۰ پاسدار ضد خلقی دیگر

سحرگاه جمعه ۱۴/مرداد جاری، پیشمرگه‌های مجاهد خلق در جاده‌ی "بانه - سردشت" در زیر پایگاه "دارساین" به کمین پاسداران ضد خلقی می‌نشینند. در ساعت ۱۰ و ۱۰ دقیقه یک خودروی حامل پاسداران و فرماندهان به کمین پیشمرگان نزدیک می‌گردد. پیشمرگه‌های مجاهد خلق که از سحرگاه آن روز برای مجازات این ضد انقلابیون سرکوبگر لحظه‌شماری می‌کردند، طی یک عملیات متهورانه و پیچیده، خودروی دشمن را بکلی منهدم و کلیه‌ی سرنشینان ضد خلقی آن را بهلاکت می‌رسانند. تلفات و

ضایعات دشمن در این عملیات به قرار زیر می‌باشد:

۱ - فرماندهی پایگاه "پانی پروژ" از پایگاه‌های اصلی دشمن در منطقه‌ی بانه که نقش فعالی در سرکوب و آزار و اذیت مردم زحمتکش منطقه داشته است، بهلاکت می‌رسد. نام و مشخصات وی به محض تکمیل در اطلاعاتی بعدی متعاقباً اعلام خواهد شد.

۲ - ده پاسدار سرکوبگر رژیم به همراه یکی از فرماندهان سپاه ضد خلقی بهلاکت می‌رسند.

۳ - یک خودرو به همراه یک تیربار گالیبر ۵۰، هشت قبضه سلاح کلاشینکف

و ۴ عدد سلاح "ژ - ۳" بکلی منهدم می‌گردد.

مزدوران در وحشت از انتقام خلق بلافاصله بعد از خاتمه‌ی موفقیت‌آمیز عملیات، با انواع سلاح‌ها نظیر توپ، خمپاره و "قناسه"، منطقه‌ی عملیات را به زیر آتش می‌گیرند. پیشمرگه‌های مجاهد خلق در حالیکه مورد استقبال گرم روستائیان زحمتکش قرار گرفته بودند منطقه را سلامت ترک می‌کنند.

مجاهدین خلق ایران

مرکز کردستان

۱۷/مرداد/۶۲

دفاع متهورانه پیشمرگه‌های مجاهد خلق

و نیروهای مقاومت مردمی وابسته به

حزب دمکرات کردستان ایران در منطقه بانه و عقب نشینی

مزدوران مهاجم پس از بجاکذاشتن ۲۰ کشته و ۱۰ زخمی

طبق گزارش واصله از فرماندهی پیشمرگه‌های مجاهد خلق در منطقه‌ی بانه، در سحرگاه روز شنبه ۱۵ مرداد ماه جاری، نیروهای سرکوبگر رژیم متشکل از جاش‌ها و پاسداران ضد خلق، جهت تصرف ارتفاعات حساس و استراتژیک منطقه و همچنین تصرف روستای "آلوت"، اقدام به یک یورش وحشیانه می‌نمایند که با مقاومت متهورانه‌ی پیشمرگه‌های مجاهد خلق و نیروهای مقاومت مردمی وابسته به حزب دمکرات کردستان ایران مواجه شده و با به جای گذاشتن بیش از ۲۰ کشته و ۱۰ زخمی در ساعت ۱۰ بامداد همان روز مجبور به عقب‌نشینی می‌گردند. مشروح جریان درگیری به قرار زیر می‌باشد:

در ساعت ۵ و ۲۰ دقیقه بامداد بیش از ۱۵۰ مزدور، جاش و پاسدار از پایگاه‌های "گرده رش" و "گاگر" در منطقه‌ی بانه جهت تصرف روستای "آلوت"، این روستا را به محاصره‌ی خود درآورده و با یورش وحشیانه به روستا، اقدام به ضرب و شتم و غارت اموال مردم بی‌دفاع این روستا می‌نمایند. مزدوران رژیم سپس به قصد تصرف ارتفاعات حساس منطقه اقدام به پیشروی می‌کنند. پیشمرگه‌های مجاهد خلق که از همان دقایق اول، از تهاجم پاسداران ضد خلقی به مردم بی‌دفاع منطقه مطلع شده بودند، بلافاصله با همکاری نیروهای مقاومت مردمی وابسته به حزب دمکرات کردستان ایران و استقرار در بلندی‌های منطقه، آتش سنگین و بی‌امان خود را بر روی دشمنان غذا و خلق می‌گشایند و در همان حال یک واحد از پیشمرگه‌های مجاهد خلق و نیروهای مقاومت مردمی پیشروی به سمت روستای "آلوت" را ادامه داده و دشمن

زبون را با آتش بی‌امان مسلسل‌های خود عقب می‌رانند. مزدوران رژیم درحالیکه با آتش سنگین گالیبر ۵۰، "قناسه"، توپ ۱۰۶، خمپاره و "گاتیوشا" از پایگاه‌های اطراف حمایت می‌شدند، در مقابل تهاجم دلیرانه‌ی پیشمرگه‌های مجاهد خلق و نیروهای مقاومت مردمی تاب تحمل نیاورده و مفتضحانه اقدام به عقب‌نشینی و فرار می‌نمایند. مزدوران رژیم که در این درگیری بیش از ۲۰ کشته و ۱۰ زخمی به جای گذاشته بودند، در هنگام عقب‌نشینی با ضرب و شتم مردم، آنها را مجبور به حمل اجساد و مجروحین خود می‌نمایند و ۲ نفر از اهالی بی‌دفاع روستا را نیز به اسارت می‌گیرند. درگیری در ساعت ۱۰ بامداد با عقب‌نشینی کامل مهاجمین ضد خلق به محل استقرار اولیه‌شان پایان می‌گیرد و دشمن زبون و شکست‌خورده، همچنان از پایگاه‌های اطراف تا ساعت یک بعدازظهر روستا و منطقه‌ی اطراف آن را با توپ و خمپاره و گاتیوشا وحشیانه می‌کوبد. بر اثر این تهاجم وحشیانه ۳ تن از اهالی بی‌دفاع به همراه یکی از نیروهای مقاومت مردمی با ترکش خمپاره مجروح می‌گردند.

در این مقاومت دلیرانه روستائیان زحمتکش بطور فعال شرکت داشته و رزمندگان جبهه را با رساندن غذا و تدارکات در حین درگیری حمایت می‌کنند. پس از خاتمه‌ی موفقیت‌آمیز این مقاومت دلیرانه، پیشمرگان مجاهد خلق درحالیکه مورد استقبال گرم اهالی منطقه واقع شده بودند، سلامت به پایگاه‌های خود باز می‌گردند.

مجاهدین خلق ایران

مرکز کردستان

۱۶/مرداد/۶۲

افشاء بسیج ضد خلقی و درهم شکستن سیاست جنگ طلبانه و ضد میهنی با بکارگرفتن همه‌انگال

مبارزه منفی و مثبت، یک وظیفه مبرم انقلابی در مسیر ارتقاء مقاومت و تدارک قیام عمومی است.

مبرمترین وظایف نیروهای انقلابی در رابطه با مرگ احتمالی خمینی (۲)

بقیه از صفحه ۲

استراتژی دشمن و ارائه‌ی آلترناتیو مناسب؛ که در نخستین سال مقاومت با تهاجم بی‌امان به راس رژیم با موفقیت کامل، آن را به انجام رساندیم.

مرحله دوم

تدارک قیام از طریق عملیات پراکنده بر ضد سرانگشتان سرکوبگر رژیم که نهایتاً به شکستن طلسم اختناق راه می‌برد.

مرحله سوم - طلسم شکنی و قیام

اما مرگ خمینی بخاطر آثاری که فوقاً اشاره کردیم، و بویژه در رابطه با تنزل کیفی تور اختناق و آمادگی‌های مردمی در یک مقطع و وظایف بلادرنگی که در پیش روی انقلاب می‌گذارد؛ بطور تلویحی و غیرفعال به مثابه‌ی خاتمه‌ی "مرحله دوم" استراتژی ما است. به عبارت دیگر مرگ خمینی مرحله‌ی دوم استراتژی ما را تقریباً به پایان می‌رساند و یا آنرا کیفی به پایان خود نزدیک‌تر می‌کند و از این نظر می‌توان آنرا یک مرحله سوزانی یا جهش غیرفعال در استراتژی محسوب نمود. اگر چه بدیهی است که از ۳۰ خرداد سال ۶۰ به بعد، ما هر شب و هر روز بهای زمینه‌سازی برای بهره‌برداری انقلابی از یک چنین جهشی را در رنج و خون بیگران تمامی رهبران، فرماندهان، گادرها و اعضاء و هواداران خود پرداخت کرده‌ایم. رنج و خون و اسارت و شکنجه و آوارگی و در بدری و بی‌غذائی و بی‌پناهی که اکثریت قاطع خلق محرومان نیز به گونه‌ای تمام عیار آنرا متحمل شده‌اند...

بنابراین با مرگ خمینی، تنه‌ی وظایف مرحله‌ی دوم در پوش مرحله‌ی سوم به پایان خواهد رسید. از این نظر تمامی عملکردهای سیاسی و تاکتیکی‌های نظامی، بایستی به مجرد مرگ خمینی از الزامات و قانونمندی‌های مرحله‌ی سوم استراتژی یعنی سازمان دادن قیام عمومی مردم تبعیت نماید.

مفهوم مشخص قیام عمومی چیست؟

نابود کردن قدرت سیاسی و نظامی دشمن و جایگزین کردن حاکمیت ملی و مردمی حول محور دولت انقلابی - دمکراتیک موقت (دولت موقت جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران).

روشن است که الزامات و قانونمندی‌های فوق‌الذکر مستلزم بحث مشروح و جداگانه‌ایست که در فرصت مناسب به آن خواهیم پرداخت. اما در هر حال دستورالعمل‌های منضم به جزوه‌ی اول بهمین ۶۱ به قوت خود باقیست که در همین جا بار دیگر توجه همه‌ی مسئولین و فرماندهان نبرد رهایی‌بخش سراسری را به آنها جلب می‌کنیم.

در هر حال مهم این است که با تمام قوا حاکمیت خمینی خائن را در هم شکسته و اراده‌ی مردم را با کسب حاکمیت سیاسی به جای او بنشانیم. رهنمود اصلی تاکتیکی در این شرایط "تهاجم حداکثر" است. رهنمودی که البته بایستی توسط مسئولان سیاسی و فرماندهان نظامی واحدها و هسته‌های مختلف، بسته به شرایط ویژه‌ی خود آنها، با کارشان تطبیق داده شود. لکن باز هم باید تاکید نمود که در چنان شرایطی حتی یک ساعت تاخیر و درنگ جایز نیست. بایستی از لحظات بغایت استفاده نمود و با تمام توان به سازمان دادن قیام پیروزمند خلق ایران پرداخت. کلیه‌ی نیروهای رزمنده‌ی مجاهد خلق و همچنین میلیشیای مردمی و هسته‌ها و هواداران سازمان نیز موظفند که در هر نقطه‌ای که هستند متناسب با شرایط ویژه‌ی خود و مطابق رهنمودهای کلی (که ابلاغ شده و یا خواهد شد) از یکسو به کوبیدن حاکمیت دشمن خدا و خلق پرداخته و از سوی دیگر توده‌های مردم اسیرمان را به همگاری و قیام دعوت نمایند.

توجه کنید که در شرایط پس از مرگ خمینی هرگز این دست و آن دست کردن و به انتظار عملکرد خودبخودی

حوادث نشستن مجاز نیست، بلکه بایستی بدون هرگونه تردید و بطور تمام عیار به دشمن تهاجم نمود و با حداکثر توان قیام عمومی را سازمان داد. ممکن است برخی چنین تصور کنند که از آنجا که پس از مرگ خمینی زمان کلا به نفع انقلاب است و رژیم پوسیده‌ی خمینی خود بخود تقدیری جز زوال و مرگ محتوم ندارد، علی‌هذا بایستی بطور ویژه شتاب به خرج داد. البته این مطلب که در صورت مرگ خمینی، پس مانده‌های او با زهم چاره‌ای جز زوال نخواهند داشت، حرف کلاماً درستی است و تاکنون نیز بارها تاکید کرده‌ایم که در هر صورت رژیم خمینی منهای شخص خمینی، جز مرگ محتوم چیزی در پیش ندارد.

اما مسأله‌ی جامعه و انقلاب به همین جا ختم نمی‌شود. زیرا کنار زدن خمینی خود قدمی در مسیر استقرار حاکمیت ملی و مردمی و برقراری دمکراتیسم انقلابی است. بنابراین اگر به جامعه و به انقلاب بطور دینامیک نگاه کنیم و از تجزیه و تحلیل استاتیک و جامد اوضاع و احوال بپرهیزیم؛ نحوه‌ی برخورد ما با مرگ احتمالی خمینی تاثیر جدی بر سرنوشت آلترناتیو دمکراتیک در همان مقطع بعد از مرگ خمینی دارد (توضیح بیشتر بعددهی مسئولین)؛ گو اینکه بطور استراتژیک و در دراز مدت در هیچ شرایطی نمی‌توان نقش انقلابی مجاهدین را در سرنوشت آینده‌ی میهن مان نادیده گرفت و یا به آن کم بها داد.

بنابراین اگر شرایط امروز را بطور مکانیکی به شرایط پس از مرگ خمینی تعمیم دهیم، ما هرگز قادر نخواهیم بود چنانکه باید به وظایف انقلابی خود در آن شرایط قیام کنیم. شرایطی که به نسبت شرایط مرحله‌ی دوم استراتژی و حضور خمینی؛ قانونمندی‌های کیفی متفاوتی را برای پیشبرد امر انقلاب با خود به همراه می‌آورد.

خلاصه کنیم: آن نیروی مردمی و انقلابی که بیشترین آمادگی عمومی را برای سرنگون کردن رژیم خمینی و جایگزین نمودن یک حکومت دمکراتیک انقلابی

مقاومت‌گرایانه نیز می‌باشند. بنابراین چنانچه همین معادله‌ای که امروز برای پیروزی انقلاب برقرار شده به پیش برود و عمل کند، سرانجام یا مکانیسم نهائی قیام عمومی، تنها آلترناتیو جدی موجود (شورای ملی مقاومت و دولت موقت) جانشین رژیم خمینی خواهد شد...

ولی باید توجه کنیم که مرگ خمینی شرایط و فضائی را بوجود خواهد آورد که طبعاً سایر جریانات و بویژه نیروهای وابسته و دست‌نشانده را نیز فعال می‌کند. حال اگر چه بطور استراتژیک هیچکس و هیچ نیروئی یارای ایستادگی در برابر آلترناتیو دمکراتیک - انقلابی را نخواهد داشت؛ اما مقدمات پس از مرگ (طبیعی) خمینی حاکمیت در یک مقطع بلا تکلیف است (برخلاف حالا که خمینی حاکم است) و این خود خلاء و شکافی ایجاد می‌کند که بسیاری که اکنون خارج از گود نشستند امکان جولان می‌یابند. گماینکه با قیام نه‌های خمینی نیز با تغییر و تحولاتی در هیات حاکمه، چه بسا به فکر ائتلاف‌های جدید به منظور قبضه کردن مجدد حاکمیت بیفتند.

بهر حال مسأله‌ی اساسی نحوه‌ی برگردن خلاء فوق‌الذکر با یک حاکمیت انقلابی - دمکراتیک و جلوگیری از هرگونه ایلغار ضد انقلابی و یورش تاملات دست‌نشانده و وابسته بر علیه حاکمیت ملی و مردمی در میهنمان می‌باشد که بی‌توجهی به آن ممکن است راه پیروزی را طولانی کند.

بعبارت زیر که در رابطه با اوضاع ایران بعد از خمینی از یکی از نشریات ضد انقلاب بیون مغلوب نقل می‌کنیم توجه کنید: "گیرم آقای خمینی همین امشب مرد و رفت؛ بعد چه باید کرد؟"

.....

"این عوامل و دهها عامل شناخته و ناشناخته‌ی دیگر مسأله‌ی است که بلافاصله پس از مرگ آقای خمینی جان می‌گیرند... قدرت، مثل توپ بی‌شکل و بی‌قواری فوتبال آمریکائی در وسط میدان خواهد افتاد و مدعیان بدست آوردنش با تمام نیرو به جان یکدیگر خواهند افتاد"

مهم این است که با تمام قوا حاکمیت خمینی خائن را درهم شکسته و اراده‌ی مردم را با کسب حاکمیت سیاسی به جای او بنشانیم. رهنمود اصلی تاکتیکی در این شرایط "تهاجم حداکثر" است. رهنمودی که البته بایستی توسط مسئولان سیاسی و فرماندهان نظامی واحدها و هسته‌های مختلف، بسته به شرایط ویژه‌ی خود آنها، با کارشان تطبیق داده شود. لکن باز هم باید تاکید نمود که در چنان شرایطی حتی یک ساعت تاخیر و درنگ جایز نیست. بایستی از لحظات بغایت استفاده نمود و با تمام توان به سازمان دادن قیام پیروزمند خلق ایران پرداخت. کلیه‌ی نیروهای رزمنده‌ی مجاهد خلق و همچنین میلیشیای مردمی و هسته‌ها و هواداران سازمان نیز موظفند که در هر نقطه‌ای که هستند متناسب با شرایط ویژه‌ی خود و مطابق رهنمودهای کلی (که ابلاغ شده و یا خواهد شد) از یکسو به کوبیدن حاکمیت دشمن خدا و خلق پرداخته و از سوی دیگر توده‌های مردم اسیرمان را به همگاری و قیام دعوت نمایند.

اما حرف ما (مجاهدین) این است که: هرگونه فوتبال ضد ملی و ضد مردمی و هرگونه به بازی گرفتن سرنوشت خلق و انقلاب در میهن ما ممنوع است! و در ایران جز عنصر آزاد و مستقل ایرانی هیچکس دیگر حق و جای بازی نباید داشته باشد. خون مجاهدین - تمامی مجاهدین - در گرو تضمین این ضرورت ملی و مردمی است. به همین دلیل چنانچه اردوی انقلاب بتواند پس از مرگ خمینی طی مقطع بلا فصل و محدود بعدی، قیام عمومی خلق را محقق سازد؛ رنج‌ها و خون‌هایی که نثار انقلاب نوین ایران گشته است هر چه سریع‌تر به بار خواهد نشست. در غیر این صورت اگر چه باز هم پیروزی استراتژیک آزادی و استقلال میهن خود را پیشاپیش به بهای گزاف تضمین کرده‌ایم و در این مسیر از نیروهای سازمان یافته و پشتوانه‌ی گسترده‌ی اجتماعی خاص خود نیز برخورداریم؛ اما مجدداً بایستی به ارزیابی و تحلیل اوضاع در شرایط جدید و استخراج خطوط و تاکتیکی‌های متناسب بپردازیم.

(در شماره‌ی آینده باز هم در این باره سخن خواهیم گفت)

داراست؛ هرگز بایستی به اعتبار سمت کلی مرور زمان، با شرایط ویژه‌ی پس از مرگ خمینی ساده‌اندیشانه برخورد نماید و تفاوت شرایط فردا و امروز را نادیده بگیرد. امروز در بحبوحه‌ی دیکتاتوری و خفقان در حالیکه تمامی مخالفین خمینی یا از پای درآمده و یا به سازش و تسلیم تن داده‌اند و یا با گوشه‌گیری و عافیت‌جویی و عزلت و یا چنددستگی و انشعاب هیچ نیروی موثری در صحنه محسوب نمی‌شوند و در حالیکه مجاهدین طی یک مبارزه‌ی قهرآمیز سراسری و سهمگین و اتحاد با شخصیت‌ها و گروه‌های دیگر (در گادر شورای ملی مقاومت) آلترناتیو قدرتمندی در قبال حکومت خمینی بوجود آورده‌اند؛ می‌توان گفت که ما (شورا و مجاهدین) نه فقط تنها آلترناتیو دمکراتیک ممکن برای رژیم خمینی، بلکه اصولاً تنها آلترناتیو جدی برای این رژیم ضد بشری هستیم و سایرین بخوبی می‌دانند که هیچکس نه در صحنه داخلی و نه در صحنه بین‌المللی، آنها را جدی تلقی نمی‌کند. بخصوص که به دور از رنج و خون مقاومت دو ساله، فاقد هر گونه مشروعیت مبارزاتی و

نگاهی بدو نوسدها و گمندها

رژیم خمینی و بلوف‌ها
و تعارفات ارتجاعی - امپریالیستی

در حالیکه ورشکستگی اقتصادی، گرانی، نایابی و نارضایتی عمیق مردم ایران، مضافاً بر مقاومت انقلابی سراسری و نیز تشدید بحران‌های داخلی هیئت حاکمه، هر روز ابعاد گسترده‌تری می‌یابد، وزیر خارجه‌ی ژاپن طی مسافرت اخیر خود به ایران و در ملاقات با مقامات رسمی رژیم، سخن از "ثبات"، "رشد" و "توسعه‌ی اقتصادی ایران" به میان آورد و ضمن تحسین "برنامه‌ی ۵ ساله‌ی جمهوری اسلامی که اخیراً در هیئت دولت به تصویب رسیده!" خواستار "تحکیم مناسبات بازرگانی" بین دو کشور شد.

سابقه‌ی چنین لاف و گزاف‌هایی برای باز کردن درب‌های تجارت با رژیم خمینی و دست و پا کردن بازار برای صادرکنندگان غربی به کنفرانس "ویلیامزبورگ" برمی‌گردد که در جریان آن ابتدا هیئت اعزامی رژیم خمینی طی ملاقات‌های محرمانه با تک‌تک هیئت‌های شرکت‌کننده در کنفرانس، تمایل خود را به داد و ستد اقتصادی با کشورهای مزبور و اتخاذ یک "سیاست واقع‌بینانه" (که مفهوم آن چیزی جز بازتر کردن دروازه‌های کشور به روی واردات کالاهای کشورهای فوق‌الذکر نمی‌باشد) اعلام کردند و سران هفت کشور صنعتی غرب نیز متقابلاً موافقت کردند که "از منزوی ساختن ایران اجتناب نمایند"؛ زیرا علیرغم وقوف کامل سران مزبور از رفتنی بودن رژیم قرون وسطائی خمینی، به دلیل آنکه در چشم‌انداز کنونی جز شورای ملی مقاومت - به عنوان تضمین‌کننده‌ی ایران دمکراتیک و مستقل - هیچ راه حل و جان‌نثینی برای رژیم خمینی موجود نیست و لذا در مسیر همین

بقیه در صفحه‌ی ۱۶

جارو جنجال

رژیم خمینی

پیرامون مسئله حج!

سرمداران رژیم این روزها داد و فریاد براه انداخته و مرتباً اطلاعیه و تهدیدنامه صادر می‌کنند و تماماً روی یک محور تبلیغاتی مضحک تکیه می‌نمایند که گویا تمام دنیا توطئه کرده‌اند تا ارتجاع ناب و قرون وسطائی خمینی - که دار و دسته‌ی شاید خمینی عوامفریبانه بدان نام "انقلاب شکوهمند اسلامی!" داده‌اند - به جایی صادر نشود و بخصوص در مراسم حج امسال به مزایده گذاشته نشود! همه می‌دانند که رژیم بقیه در صفحه‌ی ۹

اطلاعیه دفتر مجاهدین خلق در پاریس

درباره اعدام ۲۸ زندانی سیاسی مجاهد
و مبارز در شهر باختران (کرمانشاه)

بر اساس گزارشات موثق واصله، در تاریخ ۱۲/مردادماه/۶۲، جلادان رژیم ضدبشری خمینی در شهر باختران (کرمانشاه سابق)، ۳ خواهر جوان دیگر از هواداران سازمان مجاهدین خلق را به نام‌های افسانه جلالی، اعظم برارش، مزگانی و عاطفه‌ی بهار دوست، اعدام کرده‌اند. علاوه بر این طی هفته‌های اخیر دهها تن دیگر از زندانیان سیاسی در زندانهای این شهر بدست مزدوران خمینی اعدام شده‌اند.

اسامی ۲۵ تن از آنان که تاکنون شناسائی شده‌اند به شرح زیر می‌باشد:

- ۱ - جلیل تیله سفیدی
- ۲ - صلاح‌الدین مرادی ۳ - فتح‌الله اسدی ۴ - احمد مبارکی
- ۵ - حبیب‌الله معصومی ۶ - فرهاد فرجاد ۷ - رفوف امینی ۸ - مهدی محمدویسی ۹ - محمد مهدی ویسی ۱۰ - سید محمد پیر خضرائیان ۱۱ - انور گمانگیر
- ۱۲ - محمد رفوف وزیر ۱۳ - صدیقه‌ی مرادی ۱۴ - رفوف زارعی

بقیه در صفحه‌ی ۳

پاسخ به نامه‌های رسیده

خواهران و برادران عزیز، هسته‌های مقاومت سراسری! اکنون چند ماهی است که وارد سومین سال نبرد انقلابی مسلحانه بر علیه رژیم قرون وسطائی خمینی شده‌ایم. در این دو سال، فراز و نشیب‌های

فراوان و مراحل مختلفی از مبارزه را با موفقیت طی کرده و اکنون در فاز نوینی از آن بسر می‌بریم. همانگونه که در تحلیل‌ها، سرمقاله‌ها و سایر مقالات مجاهد خاطر نشان بقیه در صفحه‌ی ۱۰

قسمتهایی از

اطلاعیه‌های نظامی

مجاهدین خلق ایران

مرکز کردستان

در صفحه‌ی ۲۲

نامه‌های خود را برای "مجاهد" و هم‌چنین رادیو "صدای مجاهد" به آدرس‌های زیر ارسال دارید:

انگلستان

BM BOX 9090
LONDON
WCIN 3XX
ENGLAND

اتریش

Pf:6
1110 WIEN
AUSTRIA

آلمان

Pf.: 800552
5_Köln 80
W_Germany

فرانسه

B.P 214
92108 BOULOGNE
BILLANCOURT
CEDEX
PARIS FRANCE

برای ارتباط مستقیم با دفتر برادر مجاهد مسعود رجوی مسئول اول سازمان مجاهدین خلق ایران با آدرس زیر مگاتبه کنید:

B.P.18 95430
AUVERS-SUR-OISE
FRANCE

فرانسه

کمک‌های مالی خود را به یکی از حساب‌های زیر واریز نموده و حواله‌ی آنرا به یکی از آدرس‌های مقابل ارسال دارید:

انگلستان
Midland Bank plc
281 Chiswick High Road
London W4 4HJ
England
A-Khodabandeh
N. 91082078

از خارج فرانسه
BANK SOCIETE GENERAL
N°: 58133126 Mr. EBRAHIM AG. CENTRALE ETRA
(PARIS FRANCE) code guichet 03002
B.N.P. PONTOISE 1269652 در داخل فرانسه

هم‌میهنان!

در مبارزه برای سرنگونی رژیم ضدبشری خمینی، استمرار و گسترش مقاومت خونین خواهران، برادران و فرزندان مجاهد شما نیازمند حمایت‌های مالی است. حتی از کمک‌های اندک در مسیر تقویت مقاومت فروگذار نکنید و به تاثیرات آن کم بها ندهید. کمک‌های مالی خود را به هر میزان و از هر طریقی که می‌توانید به سازمان مجاهدین خلق ایران، هسته‌های مقاومت و میلیشیای مجاهد خلق برسانید.

برای آبنه شدن "مجاهد" در خارج از کشور فرم زیر را در کاغذ جداگانه‌ی پر کرده و به همراه بهای اشتراک به آدرس پستی زیر ارسال نمایید:

فرانسه
A.E.M B.P49
75462 Paris CEDEX 10 FRANCE

Nom: _____
Prénom: _____
Adresse: _____
بهای اشتراک:

سه ماهه
 شش ماهه
 یکساله
معادل ۱۶۰ فرانک
۳۱۰ فرانک
۶۰۰ فرانک

دستور محوری روز: گسترش هسته‌های مقاومت مسلحانه در سراسر کشور برای انهدام پاسداران سرکوبگر ارتجاع، شکستن طلسم اختناق و تدارک قیام‌رهائی بخش عمومی